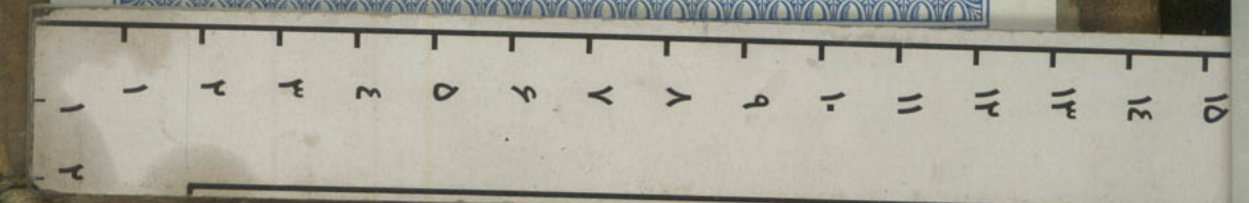

خطی
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۲۳۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: طریق النجاة، صمدیه
مؤلف مجلسی، سید معز الدین محمد موسوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۲۳۲
شماره ثبت کتاب ۲۰۸۳۹۷

مجموعه شامل سه رساله:

۱- طریق النجاة، علامه ملا محمد باقر مجلسی

۲- اصول دین از تلمیذ علامه مجلسی
در دو صفحه

۳- صمدیه در نحو

از سید معز الدین محمد موسوی

کتابت نسخه در مدرسه شاهزاده‌ها در اصفهان

به تاریخ ۱۲۱۹ ق.

حافظیان
مرداد ۸۳

[illegible]

رساله اعتقادات مجلسی

۱۷۲۳۲
۲۰۸۳۹۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه: طریق النجاة، صدریه
مؤلف مجلسی، سید معزالدین محمد موسوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۲۳۲

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۳۹۷

ابتثج

رساله اعتقادات مجلسی

۱۷۲۳۲
۲۰۸۳۹۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب: مجموعه: طوق النجاة، صدریه

مؤلف: مجلسی، سید معز الدین محمد موسوی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۲۳۲

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۳۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي سهّل لنا سلوك شرائع الدين واوضح اعلامه
وبيّن لنا مناهج اليقين فاكمل بذلك علينا انعامه وخصّنا
بسيّد انبيائه ونجباء اصفيائه فاستنقذنا به من شفا جرف
به پیشوای پیغمبران خود و زبده برگزیدگان خود خلاصی داد ما را بسبب او از کنار وادی
الهلكات وبصّرنا به طريق الارتقاء على اعالي الدرجات واكرمنا
[illegible]
باهل بيت نبيّه سادات البشر وشفعاء يوم المحشر فنوّر قلوبنا
با اهل بیت پیغمبر خود که سرداران خلایق اند و شفیعان روز محشرند پس روشن گردانید دلهای ما
بانوار هدايتهم وشرح صدورنا باسرار محبّتهم صلوات
بنورهای هدایت ایشان [illegible] محبت ایشان و درود
الله عليه وعليهم ابد الآبدين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين
خدا بر او و بر ایشان باد همیشه و نفرین خدا بر او و دشمنان ایشان

اما بعد فيقول الفقير الى رحمة ربّه الغافر ابن محمد تقي باقر
پس میگوید محتاج بسوی رحمت پروردگار آمرزنده خود پسر محمد تقی محمد باقر
اوتيا كتابهما يمينا وحوسبا حسابا يسيرا انه قد سألني بعض من
[illegible]
هداه الله تعالى الى طلب مسالك الحق والرشاد واوقع في قلبه
[illegible]
خوف المعاد ان ابيّن له ما هداني الله تعالى اليه من طريق
[illegible]
النجاة في هذا الزمان الذي اشتبه على الناس الطرق واظلم
[illegible]
عليهم المسالك واستحوذ الشيطان على اوليائه فاورثهم المهالك ف
[illegible]
فنصب الشيطان واعوانه من الجن والانس على طريق السالكين
[illegible]
الى الله تعالى فخوخهم ومصائدهم يمينا وشمالا وسوّلوا لهم على
بسوی خدای تعالی [illegible]

مثال الحق ببدعة وضلالة فوجب علىّ أن أبين لكم مناهج

مثال حق بدعت وگمراهی پس واجب است بر من اینکه بیان کنم از برای شما راههای

الحق والنجاة بأعلام نيرة ودلائل واضحة وإن كنت على

حق و نجات با [illegible] روشن و دلیلهای واضح و هر چند بوده باشم بر حالت

وجل من فواعقة أهل البدع وطغيانهم فاعلموا يا إخواني

ترسی از [illegible] میان اهل بدعتها و طاغیان ایشان پس بدانید ای برادران من

أني لا ألوكم نصحا ولا أطوي عنكم كشحا في بيان ما ظهر لي

بدرستیکه تقصیر نمیکنم از شما نصیحت را و تهی نمیکنم از شما پهلو را در بیان آنچه ظاهر شده مرا

من الحق وإن أرغمت منه المراغم ولا أخاف في الله لومة

از حق و هر چند [illegible] از او [illegible] در راه خدا از ملامت

لائم يا إخواني لا تذهبوا شمالا ويمينا واعلموا يقينا أن الله

کردن ملامت کننده ای برادران من مروید از چپ و راست و بدانید به یقین بدرستیکه خدای

تعالى أكرم نبيه محمدا صلى الله عليه وآله وأهل بيته

تعالی اکرام کرده است پیغمبر خود [illegible] خدا بر او و آل او و اهل خود را

ببيته سلام الله عليهم أجمعين فتفضلهم على جميع خلقه وجعلهم معادن

خود [illegible] رحمت خدا بر ایشان باد همه پس تفضیل داده است ایشان را بر همه خلق خود و گردانید ایشان را [illegible]

رحمته وعلمه وحكمته فهم المقصودون في إيجاد عالم الوجود و

رحمت خود و دانش خود و حکمت خود پس ایشان مقصودند در آفریدن عالم وجود و

المخصوصون بالشفاعة الكبرى أنهم وسايط فيوض الله تعالى

مخصوصند به شفاعت کبری و به تحقیق ایشان اند واسطه‌های فیوضات خدای تعالی

في هذه النشأة والنشأة الأخرى إذ هم القابلون للفيوض الإلهية

در این نشاه و نشاه آخرت آخرت زیرا که ایشان قابل فیضهای الهی

والرحمات القدسية وبتطفلهم تفيض الرحمة على سائر الموجودات

و رحمتهای قدسیه اند و بواسطه [illegible] رحمت بر سایر موجودات

وهذه هي الحكمة في لزوم الصلوة عليهم والتوسل بهم في كل حاجة

و اینست حکمت در لازم بودن صلوات بر ایشان و توسل به ایشان در هر حاجت

لأنهم إذا صلى عليهم لا يرد لأن المبدأ فياض والمحل قابل وببركتهم

از برای اینکه هر گاه صلوات فرستاده شود بر ایشان رد کرده نمیشود از برای [illegible]

والمقام المحمود ويوم القيامة الشفاعة الكبرى

وبلطفهم

علام
بر

تفيض على الداعي بل جميع الخلق امثل لكم مثالا لا تقريبا الى افهامكم

فايض ميشود بر داعي بلكه همه خلق تمثيل ميكنم از براى شما مثلى از جهت نزديك بودن بفهمهاى شما

جام

مثلا اذا جاء كردي واعرابي اهل غير مستأهل للاكرام الى

مثلا هرگاه آمد كردى يا اعرابى نادان غير سزاوار نيست از براى اكرام بسوى

باب سلطان فامر السلطان ببسط الموائد وانواع الكرائم

در پادشاهى پس بفرمايد اورا پادشاه بگشودن مائدها وانواع كرامتها

والفوائد بنسبة العقلاء الى قدر العقل وسعة الراي بخلاف

و فائدهها بنسبت ميدهد اورا عقلا ببودن بقدر عقل و فراخى و بيشى راى بخلاف

ما اذا ابسط ذلك لاحد من مقربي حضرته او وزرائه

انكه هرگاه بگسترده مانده باشد از براى يكى از نزديكان حضرت خود يا وزراء خود

او امرائه فحضر الكردي او الاعرابي تلك المائدة فاكل

يا امراء خود پس حاضر شود كردى يا اعرابى ان مائده را پس بخورد

يكون مستحسنا بل لو اكل منه الاف امثاله لعد من جميل الكرم

ميباشد مستحسن بلكه هرگاه بخورند از ان مائده چند هزار امثال او شمرده شود از نيكوى كرم

اجل آده
اجناده م
نياده كو

الكرم بل ربما يعد منعهم قبيحا وايضا لما كنا في غاية البعد عن جناب

كرم بلكه بسا شمرده ميشود منع ايشان قبيح و نيز چونكه بوديم ما در نهايت دورى از جناب

قدسه تعالى وحريم ملكوته وما كنا مرتبطين بحضرة عزته و

پاك حق تعالى و از حريم پادشاهى او و نبوديم ما مربوط بجناب حضرت عزت

جبروته فلا بد ان يكون بيننا وبين ربنا سفراء وجب

و بزرگى او پس ناچار است از اينكه باشد ميان ما و ميان پروردگار ما واسطها و جب ب

ذوا جهات قدسية وحالات بشرية يكون لهم بالجهات

صاحبان جهات قدسيه و حالات بشريه كه بوده باشد از براى ايشان بجهات

الاولى ارتباط بالجناب الاعلى بها ياخذون عنه الاحكام

اولى ارتباط بجناب اعلى كه بسبب ان جهات بگيرند از جناب حكمها

والحكم ويكون لهم بالجهات الثانية مناسبة للخلق يلقون

و حكمتها و بوده باشد از براى ايشان بجهات ثانيه مناسبتى بخلق كه برسانند

اليهم ما اخذوا عن ربهم فلذا جعل الله تعالى سفرائه و

بايشان آنچه را گرفته اند از پروردگار خود پس از اين جهت گردانيد خداى تعالى واسطهاى خود را و

وَأَنْبِيَائِهِ ظَاهِرًا مِنْ جِنْسِ الْبَشَرِ وَبَاطِنًا مُبَايِنِينَ عَنْهُمْ فِي أَطْوَارِهِمْ

وانبیا بحسب ظاهر از جنس بشر و بحسب باطن مباین و دور از ایشان در اطوار

وَأَخْلَاقِهِمْ فَهُمْ مُقَدَّسُونَ سِرًّا وَجَانِيُّونَ قَائِلُونَ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ

و خلقهای ایشان پاکانند و روحانیند و گوینده اند که نیست که من بشرم

مِثْلُكُمْ لِئَلَّا يَنْفِرَ عَنْهُمْ أُمَّتُهُمْ وَيَقْبَلُوا مِنْهُمْ وَبِالتَّسَوِّي إِلَيْهِمْ لِكَوْنِهِمْ مِنْ

مثل شما تا اینکه نفرت نکنند از ایشان امت ایشان و قبول کنند از ایشان و نسبت کنند زبان ایشان را بودن ایشان از

جِنْسِهِمْ وَشَكْلِهِمْ وَإِلَيْهِ يُشِيرُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا

جنس ایشان و شکلهای ایشان و بسوی اوست اشاره میکند قول حق تعالی و اگر میگردانیدیم او را فرشته

لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ وَيُمْكِنُ تَفْسِيرُ الْخَبَرِ

هر اینه میگردانیدیم او را بصورت مرد و هر اینه مشتبه میکردیم برایشان آنچه را که مشتبه میکردند و ممکن

الْمَشْهُورِ فِي الْعَقْلِ بِأَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْعَقْلِ نَفْسَ النَّبِيِّ صلعم وَالْمُرَادُ

مشهور در عقل باینکه بوده باشد مراد بعقل نفس پیغمبر و مراد بود

أَمْرُهُ بِالْإِقْبَالِ عِبَارَةٌ عَنْ طَلَبِهِ إِلَى مَرَاتِبِ الْفَضْلِ وَالْكَمَالِ وَ

وامر کردن او باقبال عبارت از طلب کردن او تنها بسوی مراتب فضل و کمال

وَالْقُرْبِ وَالْوِصَالِ وَإِدْبَارُهُ عِبَارَةٌ عَنِ التَّوَجُّهِ بَعْدَ وُصُولِهِ إِلَى أَقْصَى

و قرب و وصال و ادبار او عبارت از روی گردانیدن او تنها بعد از رسیدن بسوی اعلی

مَرَاتِبِ الْكَمَالِ إِلَى التَّنَزُّلِ عَنْ تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَى تَكْمِيلِ الْخَلْقِ

مراتب کمال بسوی فرود آمدن از این مرتبه و روی نمودن بسوی کامل گردانیدن خلق

وَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا مُشِيرًا

و ممکن است اینکه بوده باشد قول خدای تعالی بتحقیق فرو فرستاد خدا بسوی شما ذکر را که رسول است اشاره کننده

إِلَيْهِ بِأَنْ يَكُونَ إِنْزَالُ الرَّسُولِ كِنَايَةً عَنْ تَنَزُّلِهِ عَنْ تِلْكَ الدَّرَجَةِ

بسوی مرتبه دوم باینکه باشد انزال رسول کنایت از تنزل او از این مرتبه و درجه

الْقُصْوَى الَّتِي لَا يَسَعُهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَى مُعَاشَرَةِ

عالی که گنجایش ندارد او را مرتبه فرشته نزدیک شده و نه پیغمبر فرستاده شده بسوی معاشرة

الْخَلْقِ وَهِدَايَتِهِمْ وَمُؤَانَسَتِهِمْ فَكَذَٰلِكَ فِي إِفَاضَةِ سَائِرِ الْفُيُوضِ

کردن خلق و هدایت ایشان و الفت یافتن با ایشان همچنین در افاضه سایر فیضها

وَالْكَمَالَاتِ فَهُمْ وَسَائِطُ بَيْنَ رَبِّهِمْ وَبَيْنَ سَائِرِ الْمَوْجُودَاتِ فَكُلُّ فَيْضٍ

و کمالها ایشان واسطه میان پروردگار و میان باقی موجودات پس هر فیض

وجود يبتدئ بهم صلوات الله عليهم ثم تنقسم الى ساير الخلق ففي

وبخشش ابتدا كرده ميشود بايشان درود خدا برايشان باد پس منقسم ميشود بسوى باقى خلايق پس در

الصلوات عليهم استجلاب للرحمة الى معدنها وللفيوض الى مقسمها

صلوات فرستادن برايشان كشيدن رحمت است بسوى معدن رحمت وكشيدن فيضهاست بسوى مقسم

لتنقسم على ساير البرايا ثم اعلموا ان الله تعالى لما اكمل نبيه صـ

از براى اينكه منقسم شود بر ساير خلايق پس بدانيد بدرستيكه خداى تعالى چون كامل كرد پيغمبر خود را درود

عليه وآله قال ما آتيكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا

بر او و بر آل او گفت آنچه عطا كرده است شما را رسول خدا پس بگيريد او را و آنچه نهى كرده است شما را از او

فيجب علينا بنصه تعالى متابعة النبي صلى الله عليه وآله

پس باز ايستيد پس واجب است بر ما بنص كلام حق تعالى پيروى كردن پيغمبر صلى الله عليه وآله

اودع حكمه ومعارفه واحكامه وآثاره وما نزل عليه

بامانت گذاشت حكمتهاى خود را و معارف خود را و احكام و آثار خود را و آنچه فرود آمده بر او

من الآيات القرآنية والمعجزات الربانية اهل بيته صلوات

از آيات قرآنيه و معجزات ربانيه در اهل بيت خود درود خدا

الله
خدا

في اصول ديننا وفروعنا شيئا ومعادنا
[illegible]
واخلاقنا جميعا [illegible] صلى الله عليه وآله وسلم
[illegible]

الله عليهم فقال بالنص المتواتر انى تارك فيكم الثقلين كتاب

خدا برايشان باد پس گفت بنص متواتر كه بدرستيكه من گذارنده ام در ميان شما دو گروه بزرگ را كتاب

الله وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض وقد ظهر

خدا را و ذريه خود را كه اهل بيت منند كه جدا نميشوند هرگز از هم تا اينكه وارد ميشوند بر حوض كوثر و ظاهر شد

وهويدا شده از بسيارى

من الاخبار المستفيضة ان علم القرآن عندهم صلوات الله

از اخبار بسيار اينكه علم قرآن در نزد ايشان است درود خدا برايشان

عليهم وهذا الخبر المتواتر ايضا يدل عليه ثم انهم صلوات الله

اين خبر متواتر نيز دلالت ميكند بر او پس بدرستيكه ايشان درود خدا

عليهم تركوا بيننا اخبارهم فليس لنا في هذا الزمان الا التمسك باخبارهم

برايشان باد گذاشته اند ميان ما اخبار خود را پس نيست براى ما در اين زمان مگر چنگ زدن

والتدبر في آثارهم فترك اكثر الناس في زماننا آثار اهل

و تدبر كردن در آثار ايشان پس ترك كرده اند اكثر مردمان در زمان ما آثار پيغمبر خود را

بيت نبيهم واستبدوا بآرائهم فمنهم من سلك مسلك

و منفرد گرديده اند برايهاى خود پس از ايشان كسى كه رفته است مسلك طريقه

الحكماء الذين ضلوا واضلوا ولم يقروا بنبي ولم يؤمنوا بكتاب
حکمای یونان که گمراه شدند و گمراه کردند و اقرار نکردند به پیغمبری و ایمان نیاوردند به کتابی
واعتمدوا على عقولهم الفاسدة وآرائهم الكاسدة فاتخذوهم
و اعتماد کرده اند بر عقلهای فاسده خود و رایهای ناروای خود پس گرفته اند
ائمة وقادة فهم يأولون النصوص الصريحة الصحيحة عن
حکما را امامان و پیشوایان پس ایشان تاویل میکنند نصهای صریح صحیح را که منقول است از
ائمة الهدى صلوات الله عليهم بانه لا يوافق ما ذهب اليه الحكماء
ائمه هدایت درود خدا بر ایشان باد بانچه که موافق نیست با آنچه که رفته اند بسوی او حکما
مع انهم يرون ان دلائلهم وشبههم لا تفيد ظنا ولا وهما بل
با آنکه ایشان می بینند و میدانند که دلائل ایشان و شبهه‌های ایشان فایده ظنی نمیکند و نه وهمی
ليس افكارهم الا كنسج العنكبوت وايضا يرون تخالف اهوائهم
بلکه نیست فکرهای ایشان مگر مثل تار عنکبوت و نیز می بینند مخالف خواهشهای ایشان
وتباين آرائهم فمنهم مشاؤن ومنهم اشراقيون فكلما يوافق
و دوری رایهای ایشان پس بعضی از ایشان مشائی و بعضی از ایشان اشراقیند که موافق دارد

فی اصول دیننا وفرو
در اصول دین خود و فروعش و ظهورش
واخذ جميع امورنا عن النبي صلى الله عليه
و گرفتن همه امور خود از او بعد پیغمبر رحمت خدا بر او و آل او

راى

راى احدى الطائفتين راى الاخرى ومعاذ الله ان يكل
رای یکی از این دو طایفه رای طایفه دیگر را و پناه بر خدا از اینکه واگذارد
الناس الى عقولهم في اصول العقائد فيتحيرون في مراتع
مردم را بسوی عقلهای ایشان در اصول العقاید پس متحیر خواهند شد در چراگاه
الجهالات وتعجبي لهم كيف يجترؤن ان يأولوا النصوص
جهالتها و عجب دارم از ایشان چگونه جرات میکنند اینکه تاویل میکنند
الواضحة الصادرة عن اهل بيت العصمة والطهارة بمحض
نصهای واضحه که صادر شده است از اهل بیت عصمت و طهارت بمحض
ظنهم بيوناني كافر لا يعتقد دينا ولا مذهبا وطائفة
ظن ایشان بیونانی کافر که اعتقاد ندارند دینی را و نه مذهبی و طایفه
من اهل دهرنا اتخذوا البدع دينا يعبدون الله به
از اهل روزگار گرفته اند بدعتها را دین که عبادت میکنند خدا را بان
وسموه بالتصوف فاتخذوا الرهبانية عبادة مع ان
و نام نهاده اند آن را تصوف پس اخذ کرده اند رهبانیت را عبادت با آنکه پیغمبر ما تحقیق

نبيّنا قد نهى عنها وامر بالترويج ومعاشرة الخلق و

پیغمبر ما قد که نهی کرده است از آن وامر نموده ترویج و معاشرة کردن با خلق و حاضر

الحضور في الجماعات والاجتماع مع المؤمنين في مجالسهم

حاضر شدن در جمعیتها واجتماع با مؤمنین در مجلسهای ایشان

وهداية بعضهم بعضا وتعلم احكام الله تعالى وتعليمها

وهدایت کردن بعضی از ایشان بعضی را و یاد گرفتن احکام خدای تعالی و تعلیم نمودن

وعيادة المرضى وتشييع الجنائز وزيارة المؤمنين و

احکام و عیادت مریضان و مشایعت کردن جنازها و زیارت کردن مؤمنان

السّعي في حوائجهم والامر بالمعروف والنهي عن المنكر

و سعی کردن در حاجتهای ایشان و امر کردن بخوبی و نهی کردن از بدی و

واقامة حدود الله ونشر احكام الله والرهبانية التي

و برپای داشتن حدهای خدا و نشر کردن احکام خدا و حال آنکه رهبانیتی که

ابتدعوها لتستلزم ترك جميع تلك الفرائض والسنن ثم انهم

بدعت نمودهاند از مستلزم ترک کردن همه این فرضها و سنتها است پس بدرستیکه ایشان

انهم في تلك الرهبانية احدثوا عبادات مخترعة فيها

بدرستیکه ایشان در این رهبانیت احداث کردهاند عبادتهای اختراع کرده شده پس از این جمله

الذكر الخفي الذي هو عمل خاص على هيئة خاصة لم يرد

ذکر خفی است که او عملیست خاص بر شکل و هیئت خاص که وارد نشده است

بنص ولا خبر ولم يوجد في كتاب ولا اثر ومثل هذا بدعة

به نص و نه خبری و یافت نشده است در کتابی و نه اثری و مثل این بدعت حرام است

محرمة بلا شك ولا ريب قال رسول الله صلى الله عليه

حرام کرده شده بی شک و بی ریب گفته است پیغمبر خدا درود خدا بر او باد

وآله بكل بدعة ضلالة وكل ضلالة سبيلها الى النار

وآلش که هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راهش بسوی آتش دوزخ

ومنها الذكر الجلي الذي يتغنون فيه بالاشعار و

و از جمله بدعتها ذکر جلی است که غنا میکنند در او بشعرها ~~و صدا میکنند~~

يشهقون شهيق الحمار ويعبدون الله بالمكاء

و نعره میکنند مثل عرعر خر و عبادت میکنند خدا را بکر و فر ب

دا التصدية ويزعمون ان ليس لله تعالى عبادة سوى

وغريب وگمان ميكنند اينكه نيست از براى خدا تعالى عبادتى غير

هذين الذكرين المبتدعين ويتركون جميع السنن والنوافل

اين دو ذكر كه مخترع شده وترك ميكنند همه سنتها و نوافل را

ويقنعون من الصلوات الفريضة بنقر كنقر الغراب ولولا

وقناعت ميكنند از نماز واجبى بنوك زدنى مثل نوك زدن كلاغ واگر نبود

خوف العلماء لكانوا يتركونها رأساً ثم انهم لعنهم الله

ترس از علما هر آينه ترك ميكردند نماز را يكسر پس بدرستيكه ايشان نفرين كند خدا ايشانرا بعد

لا يقنعون بتلك البدع بل يخربون اصول الدين ويقولون

قناعت نميكنند باين بدعتها بلكه خراب ميكنند اصول دين را ميگويند بيگانگى

وقايل شده اند

بوحدة الوجود والمعنى المشهور في هذا الزمان المسموع

موجود والمعنى مشهور در اين زمان كه شنيده شده است از

من مشايخهم كفر بالله ويقولون بالجبر وسقوط

از مشايخشان كفر است والعياذ بالله العظيم وميگويند بجبر و سقوط كنند

ط العبادات وغيرها من الأصول الفاسدة السخيفة فاحذروا

عبادات وغيران از اصول فاسده باطله پس حذر كنيد

يا اخوانى واحفظوا ايمانكم وآذانكم من وساوس هؤلاء

اى برادران پس نگاه داريد ايمان خودرا وگوشهاى خودرا از وسوسهاى اين شياطين

الشياطين وتسويلاتهم واياكم ان تنخدعوا من اطوارهم

الشياطين وزينت داده شدهاى ايشان و از اينكه فريب بخوريد از اطوار ايشان

المتصنعة التى تعلقت بقلوب الجاهلين فها انا اذا اخبركم

ساختگى ايشان كه تعلق ميگيرد بدلهاى نادانان پس اينك من خبر ميكنم

مجملا مما تبين وظهر لي من الاخبار المتواترة من اصول

مجملا از آنچه روشن شد وظاهر شده است از براى من از اخبار متواتره از اصول مذهب

المذهب لئلا تضلوا بخدعهم وغرورهم واتمم حجتى

مذهب تا آنكه گمراه نشويد بمكرهاى آنها وفريبهاى ايشان وتمام بكنم حجت را بر شما

عليكم واؤدى ما وصل الى ممن هو اليكم لئلا يهلك من

بر شما وبرسانم آنچه رسيده است بسوى من از رسولان بسوى شما تا اينكه هلاك شود

من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة
کسی که هلاک شود از بینه   و زنده شود کسی که زنده شود از بینه   از بینه

واتلوا عليكم ما اردت ايراده في بابين **باب اول**
و میخوانم بر شما آنچه اراده دارم ذکر کردن او را در دو باب باب اول

فيما يتعلق باصول العقائد اعلموا ان ربكم سبحانه
در بیان ذکر کردن آنچه تعلق باصول عقائد دارد بدانید بدرستیکه پروردگار شما سبحانه

قد علمكم في كتابه طريق العلم بوجوده وصفاته فامركم
تحقیق تعلیم کرده است شما را در کتاب خود راه علم بوجود خود و صفات خود را پس امر کرده است

بالتدبر فيما اودع في آفاق السموات والارض وفي انفسكم
بتدبیر کردن در آنچه بامانت نهاده است در اطراف آسمانها و زمین و در نفسهای شما

من غرائب الصنع وبدائع الحكمة فاذا تاملتم وتفكرتم بصريح
از صنعهای غریبه و حکمتهای تازه پس وقتی که تأمل کنید و تفکر کنید بصریح عقل

عقلكم ايقنتم ان لكم ربا حكيما عليما قادرا قاهرا لا يجوز
خود یقین میکنید که از برای شما پروردگاریست حکیم و دانا و قادر و غالب که جایز نیست

عجب

علیه الظلم والقبيح ثم ان ربكم بعث اليكم نبيا مو
بر او ظلم   و قبیح   پس بدرستیکه پروردگار شما فرستاد بسوی شما پیغمبری را در حالی که مؤید است

يا بالآيات الظاهرة والمعجزات الباهرة ويشهد بديهة
بآیات ظاهره   و معجزات   روشن   و گواهی میدهد بداهه عقل

العقل بانه لا يجوز على الله ان يجري على يد كاذب
عقل بانکه جایز نیست بر خدا   این که جاری سازد بر دست دروغگو

امثال هذه المعجزات فاذا ايقنت بصدق هذا النبي
امثال این آیات و معجزات را پس هرگاه یقین کردی براستی این پیغمبر

واعتقدته يلزمك ان تتبعه وتعتقد انه صادق في
و اعتقاد کردن او را
لازم میشود ترا بحکم لازم میشود ترا اینکه متابعت کنی او را و اعتقاد کنی که او صادق است در

كل ما يخبرك به في اصول الدين وفروعه فمما ثبت في
هر چیز داده است ترا به آن در اصول دین   و فروع دین پس از آنچه ثابت شده است

الدين بالآيات والاخبار المتواترة هو انه تعالى واحد
در دین بآیات و اخبار متواتره   او آنست که خدای یکی است

لا شريك له في ملكه ولا يجوز عليه وهو لا يستعين في خلق

شريكي نيست او را در پادشاهي وجايز نيست عاجز شدن او ونمي خواهد يارى در خلق اين

العالم بأحد غيره وانه احدي الذات ليس له اجزاء خارجية

عالم با احدي غير خود وبدرستيكه او احدي الذات است نيست او را اجزاء خارجيه

ولا وهمية ولا عقلية وانه احدي المعنى ليس له صفات

واجزاء وهمي ونه اجزاء عقلي وبدرستيكه او احدي المعنى است نيست او را صفات

زائدة بل صفاته عين ذاته وانه ازلي لا ابتداء لوجوده

زائده بل كه صفات او عين ذات اوست وبدرستيكه او ازلي است نيست ابتدا او را وجود او

في جانب الازل ابدي يمتنع الفناء عليه ازلا وابدا وانه

در جانب ازل وابدي است كه ممتنع است فنا بر او

ليس بجسم ولا جسماني ولا زماني ولا مكاني وانه حي

نيست بجسم وجسماني ونه زماني ونه مكاني وبدرستيكه او زنده است

بلا حيوة زائدة ولا كيفية ومريد بلا خطور بال ولا روية

بي زندگي زائده وبي كيفيت وخواهنده بي خطور در دل وبي تفكر

[illegible]

وانه يفعل بالاختيار وهو غير مجبور في افعاله وانه على

وبدرستيكه او ميكند باختيار هر كاري خواهد واو غير مجبور است در افعال خود وبدرستيكه او بر

كل شيء قدير وانه لو اراد خلق الالف امثال هذا العالم لخلقها

همه چيزها قادر است وبدرستيكه او اگر خواهد خلق كند چندين هزار مثل اين عالم را هر آينه خلق ميكند آنها را

بلا مادة ولا مدة لا على ما يزعمه الحكماء انه لا خلق الاجسام

بي مادة وبي مدة نه بنحوي كه گمان كرده است او را حكيم اينكه غير نميتوان خلق كردن اجسام

الا بمادة قديمة واستعداد وانه تعالى عالم بجميع الاشياء

مگر مسبوق بمادة قديمي وديگر مسبوق باستعداد وبدرستيكه خداي تعالى داناست بجميع چيزها

جزئياتها وكلياتها وان علمه بما كان وما يكون على نهج

جزئيات وكليات وبدرستيكه علم او بانچه بود وانچه خواهد بود بر يك طريق است

واحد ولا يتغير علمه بالشيء بعد ايجاده وانه لا يعزب

واحد ومتغير نميشود علم او بچيزي بعد از افريدن ان وبدرستيكه غايب نميشود

عن علمه مثقال ذرة في الارض ولا في السماء لا على ما يزعمه

از علم او مثقال ذرة در زمين ونه در آسمان ونه بر آنچه گمان ميكنند او را

الحكيم انه لا يعلم الجزئيات والقول به كفر ولا يلزم بل لا يجوز
حکیم بدرستیکه او نمیداند جزئیات را و قائل شدن بان کفر است و لازم نیست بلکه جایز نیست
التفكر في كيفية علمه انه حصوري او حصولي ولا في سائر
تفکر کردن در چگونگی علم او اینکه حضوری است یا حصولی است و نه در سایر
صفاته اكثر مما قرروا وبينوا لنا فانه يرجع الى التفكر في ذاته
صفات او بیشتر از انچه قرار داده اند و بیان کرده اند از برای ما پس بدرستیکه ان برمیگردد بسوی تفکر در ذات او
تعالى وقد نهينا عن التفكر فيه في اخبار كثيرة وانه تعالى
تعالی و حال انکه منع کرده شده ایم از فکر کردن در ذات در بسیار از اخبار و بدرستیکه حق تعالی
لا يفعل شيئا الا لحكمة ومصلحة وانه لا يظلم احدا ولا يكلف
نمیکند چیزی را مگر از برای حکمتی و مصلحتی و بدرستیکه حق تعالی ظلم نمیکند کسی را و تکلیف
احدا ما لا يطيقه وانه يكلف العباد لمصالحهم ومنافعهم و
نمیکند چیزی را که طاقت ان ندارد و بدرستیکه تکلیف کرده است بندگان را از برای مصلحتهای ایشان و منفعتهای ایشان
لهم الاختيار في الفعل والترك وانه لا جبر ولا تفويض بل
و مر بندگان راست اختیار در فعل و در ترک کردن و بدرستیکه نه جبر است و نه تفویض بلکه

الحكمة

بل امر بين الامرين فالقول بان العباد مجبورون في
بلکه امری است میان دو امر پس قول باینکه بندگان مجبورند در
افعالهم يستلزم الظلم وهو على الله تعالى محال والقول
افعال خودشان مستلزم ظلم است و ظلم بر خدا تعالی محال است و قول
به كفر بانه لا مدخل لله مطلقا في اعمال العباد كفر بل
بان کفر است باینکه نیست مدخلی مر خدا را مطلقا در اعمال بندگان کفر است بلکه
لله تعالى مدخل بالهدايات والتوفيقات وتركها وهو المعبر
مر خدا را مدخلیت است بهدایات و توفیقات و ترک کردن و ترک توفیقات که تعبیر کرده اند
عنه في عرف الشرع بالاضلال ولكن بتلك الهدايات
از او در عرف شرع باضلال و لکن باین هدایات مجبور
لا يصير العبد مجبورا بالفعل ولا بتركها في الترك كما اذا كلف
نمیگردد بنده مجبور بکردن و بترک هدایات در ترک فعل همچنانکه تکلیف
السيد عبده بتكليف واوعده على تركه عقوبة وفهمه
اقا بنده خود را بتکلیفی و وعده کند بر ترک ان عقوبتی را و بفهماند

ذلك فإذا اتقى بهذا ولم يفعل العبد لا يعد العقلاء عقابه
او این را پس هر گاه اتقا کند باین و نکند بنده آن کار را نمیشمارند عقلا عقاب او را
قبيحا ولو اكد السيد هذا التكليف بالتأكيدات والتهديدات
قبیح واگر تاکید کند آقا این تکلیف را بتاکیدات و تهدیدات
والملاطفات ووكل عليه موكلا ومحصلا لا يجبره عليه
و نوازشات و موکل کند بر او موکلی و محصلی که جبر نکند او را بر آن تکلیف
فيفعل يعلم العقلاء انه لم يصر مجبورا بذلك على الفعل و
پس بکند میدانند عقلا اینکه نگردیده است مجبور بسبب آن بر کردن
هذا القدر من الواسطة مما دلت عليه الاخبار وليس
و این قدر از واسطه از آن چیزی که دلالت میکند بر او اخبار و نیست
لك التفكر في تشبر القضاء والقدر والخوض فيها
جایز تر فکر کردن در ریشه های قضا و قدر و فرو رفتن در آن
فان الائمة صلوات الله عليهم قد نهوا عن التفكر فيها
پس بدرستیکه ائمه درود خدا بر ایشان باد بتحقیق که نهی کرده اند از فکر کردن در آن

فان فيها اسرارا قوية تعجز عقول اكثر الناس عن حلها و
پس بدرستیکه در آن سرهای قویست که عاجز میشوند عقول اکثر مردم از حل کردن آن
قد ضل فيها كثير من العلماء فاياك والتفكر والتعمق فيها
و بتحقیق که گمراه شده اند در آن بسیاری از علما پس بپرهیز از فکر کردن و تعمق نمودن در آن
فانه يفيدك الا ضلالا ولا يزيدك الا جهلا ثم يجب ان تؤمن
پس بدرستیکه فایده نمیدهد ترا مگر گمراهی و زیاد نمیکند ترا مگر نادانی پس واجب است که ایمان آوری
بحقية جميع الانبياء والمرسلين مجملا وعصمتهم وطهارتهم
بحقیقت جمیع پیغمبران و فرستادگان خدا از روی اجمال و بعصمت ایشان و طهارت ایشان
وانكار نبوتهم او سبهم او الاستهزاء بهم او قول ما يوجب
و انکار کردن نبوت ایشان یا ناسزا گفتن یا استهزا نمودن بایشان یا گفتن آنچه موجب
الازدراء بشأنهم كفر واما المشهور فمن منهم كآدم ونوح
تحقیر کردن شان ایشان است کفر است و اما مشهور از ایشان پس مانند آدم و نوح
وموسى وعيسى وداود وسليمان وسائر من ذكره الله
و موسی و عیسی و داود و سلیمان و باقی پیغمبران که نام برده است خدا

تعالى القرآن فيجب ان تؤمن به على الخصوص وبكتبهم ومن
تعالی در قرآن پس واجبست اینکه ایمان آوری بآن بخصوص و بکتب پیغمبران و کسی
انكر واحدا منهم فقد انكر الجميع وكفر بما انزل الله ويجب
که انکار کند یکی از ایشان را بتحقیق که انکار کرده است همه را و کافر شده است بانچه فرستاده است خدا و واجبست
ان تؤمن بحقية القرآن وما فيه مجملا وكونه منزلا من عند الله
که ایمان آوری بحقیقت قرآن و انچه در اوست مجملا و به بودن او فرستاده شده از نزد خداوند
تعالى وكونه معجزا وانكاره والاستخفاف به كفر وكذا فعل
تعالی و به بودن او معجزه و انکار کردن قرآن و استخفاف بآن کفرست و همچنین کفرست کردن
ما يستلزم الاستخفاف به كحرقه من غير ضرورة والقائه
انچه مستلزم استخفاف بآن باشد مثل سوختن قرآن از غیر ضرورت و انداختن آن
في القاذورات واما ما لا يستلزم ذلك كمد الرجل ونحوه
در جایهای نجاست و اما انچه مستلزم استخفاف نباشد مثل کشیدن پای و مثل آن
فان قصد الاستخفاف كفر والا ولا وكذا يجب تعظيم الكعبة و
پس اگر قصد استخفاف کند کافرست والا کافر نیست و همچنین واجبست تعظیم کعبه

والاستخفاف بها وفعل ما يوجب الاستخفاف بها كفر كالحدث
و استخفاف بکعبه و کردن چیزی که موجب استخفاف باشد بکعبه کفرست مثل حدث کردن
فيها اختيارا او قول ما يوجب الاهانة بها وكذا كتب احاديث
در کعبه از روی اختیار یا گفتن انچه موجب اهانت باشد بکعبه و همچنین نامهای کتابهای حدیث
النبي صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام وبغضها
نبوی درود خدا براو و آل او باد و اهانت ائمه علیهم السلام و دشمنی داشتن
يخرج عن دين الامامية وكذا يجب الاعتقاد بوجود الملائكة
بیرون می برد از دین امامیه و همچنین واجبست اعتقاد کردن بوجود فرشتگان
وكونهم اجساما لطيفة او بعضهم وان لبعضهم اجنحة وكلهم
و بودن ایشان اجسام لطیف یا بعضی ایشان و اینکه از برای بعضی از ایشان بالهاست و از برای همه ایشان
صعودا ونزولا وانكار المشاهير منهم كجبرئيل وعزرائيل
بالا رفتن و پایین آمدن انکار کردن مشهور ایشان مثل جبرئیل و عزرائیل
وميكائيل واسرافيل وانكار جسميتهم كفر ويجب القول
و میکائیل و اسرافیل و انکار جسم بودن ایشان کفرست و واجبست قائل شدن

بعصمتهم وطهارتهم ويجب تعظيمهم وللاستخفاف بهم وسبّهم

بعصمت ایشان وطهارت ایشان وواجبست تعظیم ایشان واستخفاف ایشان ودشنام کردن ایشان

وقول ما يوجب الازراء بهم كفر وكذا عبادة الصنم

وگفتن آنچه بانکه تحقیر ایشان بکند کفرست وهمچنین پرستیدن بت

والسجود لغير الله تعالى مطلقا بقصد العبادة كفر والقول

وسجده کردن از برای غیر خدا تعالی مطلق بقصد ونیت عبادت کفرست وقائل شدن

بحلوله تعالى في غيره كما قال بعض الصوفية والغلاة او اتحاده

بحلول حق تعالی در غیر خودش همچنانکه گفته اند بعض از صوفیه وغلاة یا متحد بودن

مع غيره كما قال بعضهم او ان له تعالى صاحبة او ولدا او شريكا

با غیر خودش همچنانکه گفته اند بعض ایشان یا آنکه از برای حق تعالی مصاحب یا فرزند یا شریکی

كما قال النصارى او انه تعالى جسم او ان له مكانا كالعرش وغيره

همچنانکه گفته اند از نصاری یا آنکه خدا تعالی جسم است یا آنکه از برای او مکانیست مثل عرش وغیره

او ان له صورة او جزءا او عضوا فكل ذلك كفر واعلم

یا آنکه از برای او صورتیست یا جزء یا عضو است پس همه اینها کفرست وبدان

واعلم انه لا يمكن رؤيته تعالى بالبصر لا في الدنيا ولا في الآخرة

وبدان بدرستی که ممکن نیست دیدن حق تعالی به چشم نه در دنیا ونه در آخرت

وما ورد في ذلك مأوّل وانه لا يمكن الوصول الى كنه حقيقة

وآنچه وارد است در این تاویل کرده شده است وبدرستیکه ممکن نیست رسیدن بکنه حقیقت

ذاته وصفاته وان التعطيل ونفي جميع صفاته تعالى عنه

ذات وصفات او وبدرستیکه تعطیل ونفی همه صفت حق تعالی از او

او صفاته
یا صفات او

باطل كما يلزم على القائلين بالاشتراك اللفظي بل يجب

باطل است همچنانکه لازم می آید بر قائلین باشتراک لفظی بلکه واجب است

اثبات صفاته تعالى على وجه لا يتضمن نقصا كما تقول

ثابت کردن صفت حق تعالی بر وجهی که متضمن نقص نباشد چنانچه میگویی

انه عالم لكن لا كعلم المخلوقين بان يكون حادثا او ممكن

که حق تعالی عالم است لکن نه مثل علم مخلوقات باینکه بوده باشد حادث یا ممکن

الزوال او يكون بحدوث صورة او بالة او معلولا لعلة

زوال او یا بوده باشد علم او بحدوث صورت یا بواسطه آلت یا معلول علتی

فاثبت له تع الصفة ونفیت عنها ما ینافیها فبنا من صفات

پس اثبات میکنی از برای حق صفت را و نفی میکنی از صفت آنچه را که منافی آن است پس جدا در یا از صفات

النقص ولا نعلمها بکنه حقیقتها ونقول انه تعالی قادر

نقص و نمیدانیم آن صفت را بکنه حقیقتش و میگوییم بدرستیکه خدای تعالی قادر است

علی کل ممکن والقدرة فینا بصفة زائدة حادثة والات

بر همه ممکن و قدرة در ما بصفت زائدة حادثه والات

فتنفی عنه تلك الامور فنقول قادر بذاته بلا صفة

پس نفی میکنی از او این امور را پس میگوییم قادر است بذات خود بی صفت

زائدة ولا کیفیة حادثة وبلا آلة فذاته البسیطة کافیة

زائده و بی چگونگی حادثه و بی آلة پس ذات بسیط او کافیست

فی ایجاد کل شیء ونقول انه تعالی مرید والارادة

در پیدا کردن همه چیز و میگوییم که حق تعالی مرید است و اراده

فینا تتضمن امورا تصورا لذلك الفعل وتصورا

در ما متضمن چند چیز است تصور کردن آن فعل و تصور کردن

لمنفعته وتصدیقا بحصولها وترتبها علیه مع تردد و

منفعت آن و تصدیق نمودن بحصول منفعت و ترتب آن منفعت بر او با تردد و

تروّ غالبا حتی ینتهی الی العزم فینبعث فی النفس شوق

تفکر اکثر اوقات تا اینکه منتهی میشود بسوی عزم فعل پس برانگیخته میگردد در نفس شوقی که

یوجب تحریك العضلات والادوات حتی یصدر منا

موجب تحریک پیها و آلتهای ظاهری و باطنی است تا اینکه صادر میشود از ما

ذلك الفعل وارادته تع لیست الا علمه القدیم الذاتی بالشیء

آن فعل و اراده حق تعالی نیست مگر علم قدیم ذاتی او بچیز

وبما فیه من المصلحة ثم ایجاده فی زمان تکون المصلحة

و بآنچه در اوست از مصلحت پس آفریدن آن چیز در زمانی که میباشد مصلحت بر علم او

فی ایجاده فالارادة اما ایجاده للشیء کما ورد فی الاخبار

در آفریدن آن پس اراده یا آفریدن اوست آن چیز را چنانکه وارد است در اخبار

او علمه بکونه اصلح کما قاله المتکلمون وکذا نقول انه سمیع

یا علم اوست به بودن آن چیز اصلح همچنانکه گفته اند او را متکلمون و همچنین میگوییم که خدا شنونده است

بصر وما هو كمال فينا من السمع والبصر هو العلم بالمسموعات
و بصر است و آنچه او کمال است در ما از شنیدن و دیدن او علم به شنیدنیهاست
والمبصرات واما كونهما بآلتي السمع والبصر مع سائر
و دیده شده هست و اما بودن این هر دو آلت سمع و بصر با سایر
شرائطهما فانما هو لعجزنا واحتياجنا الى الآلات واما
شرایط سمع و بصر این هست که او از جهة عجز و احتیاج ماست بسوی آلات و اما
فيه تعالى فليس الا علمه بالمسموعات والمبصرات
در خدای تعالی پس نیست مگر علم او به مسموعات و مبصرات
ازلا وابدا بذاته البسيطة من غير حدوث والة واشتراط
در ازل و ابد بذات بسیط خود بی حدوث و آلة و بی شرط
وجود ذلك الشيء فانها صفات النقص وكذا الحيوة فينا
وجود آن شیء پس بدرستیکه حدوث و آلة و اشتراط وجود آن شیء صفت نقص است و همچنین حیات در ما
انما هو صفة زائدة تقتضي الحس والحركة وفيه تعالى ثا
مگر صفت زائده بر ذات ما که مقتضی حس و حرکت است و در خدای تعالی ثابت

ثابت على وجه لا يتضمن النقص فانه حي بذاته لانه يصدر منه
ثابت است بر وجهی که متضمن نقص نباشد پس او حی است بذات خود زیرا که صادر میشود از
الافعال ويعلم جميع الامور فذاته البسيطة تقوم مقام الصفات
همه افعال و میداند همه چیزها را پس ذات بسیط او قائم مقام صفات
والآلات فينا فما هو كمال في الحيوة من كونه مدركا فعالا
و آلات است در ما پس آنچه او کمال است در حیات از بودن او ادراک کننده و بسیار پدید آورنده
ثابت له تعالى وما هو نقص من الاحتياج الى الكيفيات و
ثابت است برای حق تعالی و آنچه نقص است از احتیاج بسوی کیفیات و
الآلات منفي عنه تعالى وكذا تقول انه متكلم والكلام
آلات منفی است از حق تعالی و همچنین میگوئی اینکه حق تعالی متکلم است و کلام
فينا انما يكون بآلة وادوات وكلامه ايجاده الاصوات
در ما نمی باشد مگر بآلت و ادوات و کلام حق تعالی آفریدن اوست صداها را
في اي شيء اراد او ايجاده النقوش في اي شيء اراد او القاء
در هر چیز که اراده کند یا آفریدن اوست نقشها را در هر چیز که اراده نماید یا انداختن

الكلام في نفس ملك او نبي او غير ذلك فلا يقوم به ولا

کلام است در نفس ملکی یا پیغمبری یا غیر آن پس قائم نمیشود باو تعالی و

يحتاج في ذلك الى آلة وهو حادث وهو من صفات

محتاج نیست در کلام بسوی آلت و کلام حادث است و آن از صفات

فعله تعالى واما ما هو كمال خلق من ذلك فهو قدرته

فعل حق تعالی است و اما آنچه او کمال ذاتی است از کلام پس او قدرت حق تعالی است

تعالى على ايجاد الكلام او علمه بمدلوله لانه وهما قديمان

بر آفریدن کلام یا علم اوست بآنچه دلالت میکند کلام بر او و کلام بسبب آن است و هر دو قدیمند

من صفاته الذاتية غير زائدين على ذاته تعالى و

از صفات ذاتیه خداوند زیاد نیستند بر ذات حق تعالی

هكذا في جميع صفاته فلا تنتفي عنه تعالى الصفة

و همچنین است در همه صفات خدا پس نفی مکن از حق تعالی صفتی را

ولا تثبت له ما يوجب نقصا وعجزا ثم اعلم انه تعالى

و اثبات مکن از برای او آنچه موجب نقص و عجز است پس بدان بدرستیکه حق تعالی

نعم صادق لا يجوز عليه الكذب ثم لا بد ان تعتقد ان

نعم صادق است جایز نیست بر او کذب پس ناچار است اعتقاد کنی بدرستیکه

العالم حادث اي جميع ما سوى الله تعالى بمعنى انه ينتهي

عالم حادث است یعنی همه آنچه غیر خداست یعنی بدرستیکه منتهی میشود

انتهى وجودها في الازل الى حد وينقطع لا على ما اوله

از جهت وجود عالم در ازل بسوی حدی و منقطع میشود نه بر آنچه گفته اند

و میگویند عالم حادث است بحدوث ذاتی و قدیم است بقدم زمانی

الملاحدة من الحدوث الذاتي فانه على المعنى الذي ذكرنا

ملاحده از حدوث ذاتی پس بدرستیکه بمعنی آنچه ذکر کردیم

اجماع جميع المليين والاخبار به متضافرة فالقول بقدم

اجماع جمیع ملیین است و اخبار کثیره متواتر است پس قول بقدم

العالم والعقول القديمة والهيولى القديمة كما يقوله الحكماء

عالم و عقول قدیمه و هیولی قدیمه چنانکه میگویند حکما

كفر ثم اعلم ان انكار ما علم ثبوته من الدين ضرورة

کفر است پس بدان بدرستیکه انکار کردن آنچه دانسته شده است ثبوت آن از دین بالبدیهه

بحيث لا يخفى على احد من المسلمين الا ما شذ كهر يستحق
بحیثیکه مخفی نیست بر هیچ یک از مسلمانان مگر نادر که کافرست مستحق
منكره القتل وهي كثيرة كوجوب الصلوة الخمس واعداد
منکر او قتل اورا و این معلومات ثبوت بسیارات مثل وجوب نماز پنجگانه و عددها
ركعاتها واوقاتها في الجملة واشتمالها على الركوع والسجود
رکعات نماز واوقات نماز فی الجملة ومثل اشتمال نماز بر رکوع و سجود
بل على التكبيرة الاحرام والقيام والقراءة على الاظهر واشتراطها
بلکه بر تکبیرة الاحرام وقیام وقرائت بنا بر اظهر ومثل شرط نماز
بالطهارة مجملا ووجوب الغسل من الجنابة والحيض
بر طهارت مجملا ومثل وجوب الغسل از جنابت و حیض
بل النفاس على الاظهر وكون البول والغائط والريح
بلکه نفاس بنا بر اظهر وبلکه بودن بول و غایط و باد در که بیرون آید
ناقضا للوضوء على احتمال وكوجوب غسل الاموات
از این حیثیت که شکننده وضواست بنا بر احتمال ومثل وجوب غسل اموات

الاموات والصلوة عليهم ودفنهم ووجوب الزكوة
اموات ونماز برایشان و دفن ایشان ومثل وجوب زکوة
وصوم شهر رمضان وكون الاكل والشرب المعتادين و
ووجوب روزه ماه رمضان وبودن اکل وشرب معتادین و
الجماع في قبل المرأة ناقضا له ووجوب الحج واشتماله
جماع کردن در قبل زن از حیثیت که شکننده روزه است ومثل وجوب حج واشتمال او
على الطواف بل السعي بين الصفا والمروة ووقوف عرفات
بر طواف بلکه بر سعی میانه صفا ومروه واحرام ووقوف عرفات
و مشعر بل الذبح والحلق والرمي في الجملة اعم من
و مشعر بلکه قربانی کردن وسر تراشیدن ورمی کردن فی الجملة اعم از اینکه
الوجوب والاستحباب على احتمال ووجوب الجهاد
واجب بود یا مستحب باشد بنا بر احتمال ومثل وجوب جهاد فی
في الجملة على الاظهر ورجحان الجماعة في الصلوات
فی الجملة بنا بر اظهر ورجحان جماعت در نمازها

والصدقة على المساكين وفضل العلم واهله وفضل
وصدقه دادن بر مساکین وفضل علم واهل علم وفضلیت
العلم واهله وفضل الصدق النافع ومرجوحية الكذب
راست گفتن نافع ومرجوح بودن دروغ
الغير النافع وحرمة الزنا واللواطة وشرب الخمر دون
غیر نافع وحرام بودن زنا ولواطه وآشامیدن شراب دون
النبيذ لانه مما لم يجمع عليه المسلمون واكل لحم الكلب
نبیذ زیرا که از آن چیزیست که اجماع نکرده اند بر حرمت او مسلمانان وحرمت خوردن گوشت سگ
والخنزير والدم والميتة وحرمة نكاح الامهات والا
وخوک وخون ومرده وحرمة نکاح مادران و
الاخ وبنات
برادر ودختران
خوات والبنات وبنات الاخت والعمات والخالات
خواهران ودختران ودختر برادر خود وعمه‌ها وخاله‌ها
بل بلا ام الزوجة واختها معها على الاظهر وحرمة الربا
بلکه مادرزن وخواهرزن با جمع زن بنا بر الاظهر وحرمه ربا

الربا في الجملة على احتمال وحرمة الظلم واكل مال الغير بلا
ربا في الجمله بنابر احتمال وحرمة ظلم وخوردن مال غیر بی جهة
جهة محللة وحرمة القتل بغير حق بل مرجوحية السب
جهه حلیت آن وحرمة قتل ناحق بلکه مرجوح بودن سب
والقذف ورجحان السلام ورده على الاظهر ورجحان
وقذف ورجحان السلام ورد سلام بنا بر اظهر ورجحان
بر الوالدين ومرجوحية عقوقهما بل رجحان صلة
بر والدین ومرجوحیت عقوق والدین بلکه رجحان صله
الارحام على احتمال وغير ذلك مما اشتهر بينهم بحيث
ارحام بنابر احتمال وغیر اینها از آنچه مشهور است میان ایشان بحیثی
لا يشك فيه الا من شذ منهم واما انكار ما علم ضرورة
که شک نمیکند در او مگر نادر از ایشان واما انکار آنچه معلوم شد بضرورة
من مذهب الامامية فهو يلحق فاعله بالمخالفين ويجري
از مذهب امامیه پس او الحاق میکند فاعل خود را بمخالفان وجاری میشود براو

عن الذين يدين الائمة الطاهرين صلوات الله عليهم
از دین داری بدین ائمه طاهرین صلوات علیهم
كامامة الاثني عشر عليهم السلام وفضلهم وعلمهم و
مثل انکار کردن امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام وفضل ایشان وعلم ایشان
وجوب طاعتهم وفضل زيارتهم واما مودتهم و
و وجوب طاعت ایشان وفضل زیارتهم واما دوستی ایشان و
تعظيمهم في الجملة فمن ضروريات دين الاسلام
تعظیم ایشان فی الجمله پس از ضروریات دین اسلام است
ومنكره كافر كالنواصب والخوارج ومما عد من
ومنکر او کافر است مثل نواصب وخوارج وازانچه شمرده شده است از
من ضروريات دين الامامية الاستحلال المتعة
از ضروریات دین امامیه وحلال دانستن متعه وحج تمتع
وحج التمتع والبراءة من ابي بكر وعمر وعثمان ومعاوية
وحج تمتع وبیزاری از ابوبکر وعمر وعثمان ومعاویه

ويزيد بن معاوية وكل من حارب امير المؤمنين
ویزید پسر معاویه وهر که محاربه کرده است امیر المؤمنین را
صلوات الله عليه او غيره من الائمة ومن جميع
رحمت خدا براو باد یا غیر او از ائمه واز جمیع
قتلة الحسين صلوات الله عليه وقول حي على خير
قاتلان امام حسین صلوات الله علیه واز ضروریات دین است گفتن حی علی خیر
العمل في الاذان ثم لا بد ان نعتقد في النبي والائمة
العمل در اذان پس ناچار است اینکه اعتقاد کنی در پیغمبر ص وائمه
صلوات الله عليهم انهم معصومين من اول العمر
صلوات الله علیهم انکه ایشان معصومند از اول عمر
الى اخره من صغائر الذنوب وكبائرها وكذلك في
تا اخر عمر ازگناهان صغیره وکبیره وهمچنان در
ازگناهان صغیره
جميع الانبياء والملائكة وانهم اشرف المخلوقات جميعا
در همه پیغمبران وفرشتگان وانکه ایشان اشرف مخلوقاتند همه

وأنهم أفضل من جميع الأنبياء وجميع الملائكة وأنهم يعلمون
وایشان افضل از همه انبیا وهمه فرشتگان هستند وبدرستیکه ایشان میدانند
علوم جميع الأنبياء وأنهم يعلمون علم ما كان وعلم ما يكون
علوم همه پیغمبران را وبدرستیکه ایشان میدانند علم آنچه بود وعلم آنچه خواهد بود
إلى يوم القيمة وأن عندهم آثار الأنبياء وكتبهم كالتورية
تا روز قیامت وبدرستیکه نزد ایشان است آثار پیغمبران وکتابهای ایشان مثل توریة
والإنجيل والزبور وصحف آدم وإبرهيم وشيث وعصا
وانجیل وزبور وصحف آدم وابراهیم وشیث وعصا
موسى وخاتم سليمان وقميص إبرهيم والتابوت والا
موسی وخاتم سلیمان وپیراهن ابراهیم وتابوت ولو
لواح وغير ذلك وأنه كان جهاد من جاهد منهم وقعود
حها وجز اینها وبدرستیکه بود جهاد کردن کسی که جهاد کرده است از ایشان ونشستن
من قعد عن الجهاد وسكوت من سكت ونطق من
کسی که نشسته است از جهاد وسکوت کسی که ساکت شده است ونطق کسی

نطق نموده است بالحق
من وجميع أحوالهم وأفعالهم وأقوالهم بأمر الله تعالى
که همه احوال ایشان وافعال ایشان واقوال ایشان بامر خدای تعالی
وأن كلما علمه رسول الله صلى الله عليه وآله علمه
وبدرستیکه هر چه میدانست اورا رسول خدا صلی الله علیه وآله تعلیم نموده است
عليا عليه السلام وكذا كل لاحق يعلم جميع علم السابق
علی را علیه السلام وهمچنین هر لاحقی میداند همه علم سابق خود را
عند امامته وأنهم لا يقولون برأي ولا اجتهاد بل
نزد امامت خود وبدرستیکه ایشان نمیگویند برای ونه اجتهاد بلکه
يعلمون جميع الأحكام من الله تعالى ولا يجهلون شيئا
میدانند همه احکام را از جانب خدای تعالی وجاهل نیستند چیزی را
يسئلون عنه ويعلمون جميع اللغات وجميع أصناف
که سؤال میکنند ایشان از آن چیز میدانند همه زبانها را وهمه اصناف
الناس بالإيمان والكفر ويعرضون عليهم أعمال هذه
مردم بایمان وکفر وعرض میکنند بر ایشان اعمال این

الائمة كل يوم ابرارها وفجارها فلا تعتقد انهم خلقوا

امت را هر روز ابرار نیکوکاران امت و بدکاران امت را و اعتقاد مکن که ایشان خلق کرده اند

العالم بامر الله تعالى فانها انا قد نهينا في صحاح الاخبار

عالم را بامر خدای تعالی پس بدرستی که ما را نهی کرده اند در اخبار صحیح

عن القول به ولا عبرة بما رواه البرسي وغيره من الا

از قول بآن و اعتبار نیست بآنچه روایت کرده است اورا برسی و غیره از اخبار

خبار الضعيفة ولا يجوز عليهم السهو والنسيان وما

ضعیفه و جایز نیست علیهم السهو والنسیان و ما

ورد به من الاخبار محمولة على التقية ويجب عليك

ورود از اخبار محمولات بر تقیه و واجب است بر تو

ان تقر بالمعراج الجسماني وانه عرج ببدنه وتجاوز

اینکه اقرار کنی بمعراج جسمانی و بدرستیکه بالا رفته ببدن خود و گذشته است

عن السموات ولا تصغ الى شبه الحكماء في نفي الخرق و

از آسمانها و گوش مدار الی شبهای حکماء در نفی کردن خرق والتیام

والالتيام فانها واهية ضعيفة والمعراج من ضروريات

والتیام بر افلاک پس بدرستیکه این شبهات سست و ضعیفانند و معراج از ضروریات

الدين وانكاره كفر وان تكون في مقام التسليم في

دین است و انکار کردن کفر است و واجب است اینکه بوده باشی در مقام تسلیم در

كل ما وصل اليك من اخبارهم فان ادركه فهمك ووصل

هر آنچه رسیده است بسوی تو از اخبار ایشان پس اگر بیابد اورا فهم تو و رسد

اليه عقلك تؤمن به تفصيلا والا فتؤمن به اجمالا وترد

بسوی او عقل تو ایمان آوری بآن از روی تفصیل و اگر نتوانی بفهمی تفصیل پس ایمان بیاور

ایمان آوری بآن از روی اجمال و رد کن

علمه اليهم واياك ان تنبذ شيئا من اخبارهم لضعف عقلك

علم اورا بسوی ایشان و حذر کن از اینکه رد کنی چیزی را از اخبار ایشان از جهت ضعف عقل خود

لعله يكون منهم وصدر عنهم لسوء فهمك فكذبت الله

شاید که بوده باشد از ایشان و صادر گردیده باشد از ایشان از جهت فهم خود پس تکذیب کرده باشی خدا را

فوق عرشه كما قال الصادق عليه السلام واعلم ان

بالای عرش او چنانکه گفته است حضرت صادق علیه السلام و بدان بدرستی

علومهم عجيبة واطوارهم غريبة لا يصل اليها عقولنا
علوم ایشان عجیبست واطوار ایشان غریبست نمی‌رسد بسوی آن علوم عقلهای ما

فلا يجوز لنا رد ما وصل الينا من ذلك ثم اعلم انه
پس جایز نیست ما را رد کردن آنچه رسیده است بسوی ما از علوم پس بدان بدرستیکه

يجب الاقرار بحضور النبي صلى الله عليه وآله وال
واجبست اقرار کردن بحاضر شدن پیغمبر صلی الله علیه واله وحاضر

ئمة الاثني عشر صلوات الله عليهم عند موت الابرار
شدن ائمه دوازده گانه صلوات الله علیهم نزد مردن نیکوکاران

والفجار والمؤمنين والكفار فينتفعون المؤمنون
وبدکاران ومومنان وکافران پس منتفع میشوند مومنان

بشفاعتهم في تسهيل غمرات الموت وسكراته عليهم
بسبب شفاعت ایشان در آسان شدن شداید موت وسکرات موت بر ایشان

ويشتدون على المنافقين ومبغضي اهل البيت صلوات
وسخت میگردند بر منافقان ودشمنان اهل البیت صلوات الله

الله

الله عليهم وورد في الاخبار ان الماء الذي يسيل من
الله علیهم ووارد شده است در اخبار اینکه آبی که میریزد از

اعين المؤمنين عند الموت هو من شدة فرحهم وسرورهم
چشمهای مومنان عند در نزد مرگ آن بسبب از زیادتی خوشحالی وسرور ایشانست

برؤية النبي صلى الله عليه وآله والائمة صلوات الله
بسبب دیدن پیغمبر صلی الله علیه واله ودیدن ائمه صلوات الله

~~وآله والائمة صلوات الله~~ عليهم ويجب الاقرار بذلك
علیهم وواجبست اقرار کردن باین امور

مجملا ولا يلزم التفكر في كيفية ذلك انهم يحضرون في
اجمالا ولازم نیست تفکر کردن در کیفیت ونیکوکردن اینکه ایشان حاضر میشوند در

الاجساد الاصلية والمثالية او بغير ذلك ولا يجوز
جسدهای اصلیه یا جسدهای مثالیه یا بغیر اینها وجایز نیست

التأويل بالعلم او انتقاش الصور في القوى الخيالية
تاویل کردن بعلم یا بانتقاش صورتهای خیالیه در قوتهای

[illegible]

فانه تحريف لما ثبت في الدين وتضييع لعقائد المؤمنين

پس بدرستیکه او تحریف است مر آنچه ثابت شده است در دین و ضایع کردانیدن اعتقادات مومنات

ويجب الايمان بان الروح باق بعد مفارقة الجسد و

و واجب است ایمان آوردن باینکه روح باقیست بعد مفارقت کردن از جسد و

يتعلق بجسد مثل هذا الجسد وهو مع جنازته ويطلع

تعلق میکرد بجسدی مثل این جسد و روح با جنازه خود است و مطلع میشود

على مشيعيه وان كان مؤمنا يناشدهم في التعجيل ليصل

بر مشیعان خود پس اگر بوده باشد مؤمن قسم میدهد ایشان را در تعجیل تا برسد

الى ما اعد الله له من الدرجات الرفيعة والنعم العظيمة

بسوی آنچه مهیا کرده است خدای تعالی از برای او از درجات بلند و نعمتهای بزرگ

وان كان منافقا يناشدهم في عدم التعجيل حذرا مما اعد

و اگر بوده باشد منافق قسم میدهد ایشان را در عدم تعجیل از جهت حذر کردن از آنچه مهیا کرده

الله له من العقوبات وهو مع غاسله ومقلبه و

خدا از برای او از عقوبتها و روح با شوینده او و گرداننده او و تشییع کننده

ومشيعه حتى اذا دفن في قبره ورجع مشيعوه ينتقل

و تشییع کننده اوست تا آنکه دفن کرده شود در قبر خود و برگردند تشییع کنندگان او انتقال میکند

الروح الى جسده الاصلي فيبعث الملكان منكر ونكير

روح بسوی جسد اصلی پس مبعوث میشوند دو فرشته که منکر و نکیر اند

في صورة مهيبة ان كان معذبا ومبشر وبشير

در صورتهای ترسناک اگر بوده باشد از اهل عذاب و دو ملک که مبشر و بشیر اند

في صورة حسنة ان كان من الابرار فيسئلونه عن

در صورتهای نیکو اگر بوده باشد از نیکوکاران پس سوال میکنند از

عقائده ومن يعتقده من الائمة واحدا بعد واحد

اعتقادات او و کسی که اعتقاد دارد او را از ائمه یکی بعد از یکی دیگر

فان لم يجب عن واحد منهم يضربانه بعمود من نار بعمود

پس اگر جواب ندهد از یکی از ایشان میزنند او را بعمودی از آتش

يمتلي قبره نارا الى يوم القيمة فان اجاب يبشرانه

که پر میشود قبر او از آتش تا روز قیامت پس اگر جواب داد بشارت میدهند او را

بكرامة الله ويقولان له نم نومة عروس قرير العين

بكرامت خداى تعالى وميگويند مر او را كه بخواب خواب عروس كه خوش چشمان

وإياك إياك أن تأول هذين الملكين وسؤالهما فإنه من

و حذر كن و بپرهيز از تأويلات اين دو ملك را و سؤال اين دو ملك را پس بدرستيكه اين از

ضروريات الدين وإياك أن تصغى إلى تأويلات الملاحدة

للملاحدة

ضروريات دين است و بپرهيز از آنكه گوش دارى بسوى تأويلات ملاحده

في جميع الملائكة بالعقول والنفوس الفلكية فإنه قد تضافرت

در جميع فرشتهها به عقول و نفوس فلكيه پس بدرستيكه بتحقيق بسيار است

الآيات وتواترت الأخبار بكونهم أجساماً لطيفة يقدرون

آيات و متواترات اخبار بودن ايشان جسمهاى لطيف و قادرند

على التشكل بأشكال مختلفة ويراهم رسل الله والأئمة

بر متشكل شدن باشكال مختلفه و مى‌بينند ايشان را پيغمبران خدا و ائمه

صلوات الله عليهم وأنهم أولو أجنحة مثنى وثلاث ورباع

صلوات الله عليهم و بدرستيكه ايشان صاحب بالند دو دو و سه سه و چهار چهار

ع وأنهم أكثر خلق الله وأعظمها وقد وردت الأخبار الكثيرة

ا و بدرستيكه ايشان بيشتر از خلق خدا و بزرگتر از خلق و بتحقيق كه وارد شده اخبار بسيار

عن كل واحد من الأئمة في كيفياتهم وعظمهم وغرائب خلقهم

از هر يك يكى از ائمه در كيفيات ايشان و بزرگى ايشان و غرائب خلقت ايشان

وشؤنهم وأشغالهم وأطوارهم ويجب أن تعتقد أن

و مرتبه‌هاى ايشان و شغلهاى ايشان و طورهاى ايشان و واجب است كه اعتقاد كنى بدرستيكه

السموات غير متطابقة بل من كل سماء إلى سماء خمسمائة سنة و

آسمانها بر روى هم نيستند بلكه از هر آسمانى تا آسمانى پانصد ساله راه است

ما بينهما مملوة من الملائكة وقد ورد في الأحاديث أنه ما

و ميان دو آسمان پر است از فرشتگان و بتحقيق وارد شده در احاديث اينكه نيست

من موضع قدم في السموات إلا وفيها ملك يسبح الله

جاى قدمى در آسمانها مگر اينكه در او فرشته است كه تسبيح

ويقدسه ويجب أن تعتقد عصمة الملائكة ولا تصغ

و تقديس ميكند خدا را و واجب است كه اعتقاد كنى بپاكى فرشتگان و گوش مدار

الى ما اشتهر بين عوام الناس في التواريخ والتفاسير

بسوی آنچه مشهور است میان عوام الناس و در تواریخ و تفسیرها

المأخوذة من كتب العامة وهم اخذوا من تواريخ اليهود

که گرفته شده است از کتبهای عامه و ایشان اخذ کرده اند از تاریخهای یهود

من قصة هاروت وماروت وتخطئة الانبياء فانه

از قصه هاروت و ماروت و تخطئه انبیاء پس بدرستی که تحقیق

قد ورد في اخبارنا الرد عليها وتفسير الايات الواردة

وارد شده است در اخبار ما رد کردن برانها و تفسیر آیات که وارد شده است

فيها على وجه يتضمن فسقهم وخطاهم ولا يسع هذه الرسالة

در اینها بر وجهی است که متضمن فسق ایشان و خطای ایشان نیست و وسعت ندارد این رساله

ذكر تفاصيلها ثم اعلم انه يلزم الايمان والاذعان بضغطة

یاد کردن و ذکر نمودن تفصیلهای آنها پس بدان که لازم است ایمان آوردن و اعتقاد نمودن بفشار

القبر في الجملة واما انها عامة لجميع الناس او مخصوصة

قبر در جمله و اما اینکه فشار شامل است همه مردم را یا مخصوص است

صة بغير كمل المؤمنين يظهر من كثير من الاخبار الثاني ولا بد

است بغیر کاملان مؤمنان ظاهر میشود از بسیاری از اخبار دوم و ناچار است

من الاذعان بكون الضغطة في الجسد الاصلي لا المثالي وبان

از اعتقاد کردن ببودن فشار و ضغطه در جسد اصلی نه جسد مثالی و باینکه

بعد السؤال والضغطة ينتقلون الى اجسادهم المثالية فقد يكونون

بعد از سؤال و فشار انتقال میکنند بسوی جسدهای مثالیه خودشان پس گاهی میباشند ارواح بر

على قبورهم ويطلعون على زوارهم ويأنسون بهم وينتفعون

بر قبرهای خودشان و مطلع میشوند بر زیارت کنندگان خودشان و انس میگیرند باینها و منتفع میشوند

بزيارتهم ان كانوا مؤمنين وقد ينتقلون الى وادي السلام

بزیارت اینها اگر بوده باشند مؤمن و گاهی انتقال میکنند بسوی وادی السلام که

وهي بالنجف على مشرفها الف تحية وقد ينتقلون الى جنة

آن در نجف است بر مشرف آن هزار تحیه باد و گاهی انتقال میکنند بسوی بهشت

الدنيا فيتنعمون بنعيمها ويأكلون من فواكهها ويشربون من

دنیا پس متنعم میشوند بنعیم آن بهشت و میخورند از میوه های آن و میآشامند از

من انهارها قال الله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله
از نهرهای آن گفته است خدای تعالی و البته گمان مبر آنهایی را که کشته شدند در راه خدا
امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله
مردگان بلکه زنده‌اند نزد پروردگار ایشان روزی داده میشوند در حالتی که خوشحالند به آنچه عطا کرده ایشان را خدا
من فضله وان كانوا كافرين معاندين يذهب الى نار
از فضل خود و اگر بوده باشند کافر و معاند میبرند ایشان را بآتش
الدنيا فيعذبون الى يوم القيمة وان كانوا مستضعفين
دنیا پس معذب خواهند بود تا روز جزا و اگر بوده باشند مستضعف
فظاهر بعض الاخبار انهم يمهلون الى يوم القيمة لا ينعمون
پس ظاهر بعضی اخبار آنست که ایشان واگذاشته میشوند تا روز قیامت که نه نعمت داده میشوند
ولا يعذبون ويجب ان تعتقد ان لله تعالى في الدنيا جنة
و عذاب کرده میشوند و واجب است اینکه اعتقاد کنی بدرستی که خدای را هست در دنیا بهشت
ونارا سوى جنة الخلد ونار الخلد بل ورد في الاخبار عن
و دوزخی غیر از بهشت خلد و جاوید و دوزخ جاوید بلکه وارد شده است اخبار از

عن الرضا ع ان جنة آدم ايضا كانت جنة الدنيا لا جنة الخلد
از حضرت رضا ع بدرستی که بهشت آدم نیز بوده بهشت دنیا و نه بهشت جاوید
ويجب الايمان بان الجنة والنار على حسب ما قصده صاحب
و واجب است اعتقاد کردن باینکه بهشت و دوزخ بر طریقه که وارد شده است از صاحب
الشرع معلوم الآن وتأويلهما بالعلومات الحقة والباطلة والا
شرع معلوم است و تاویل کردن بهشت و دوزخ بدانستنیهای حق و باطل و
خلاق الحسنة والردية كفر والحاد بل يجب الايمان بكونهما
خلقهای حسنه و ناپسندیده کفر و الحاد است بلکه واجب است اعتقاد کردن ببودن بهشت و دوزخ
مخلوقين الآن لا انهما سيخلقان بعد ذلك فقد ورد عن الرضا
مخلوق بالفعل نه اینکه بعد از این خلق خواهند شد و بتحقیق که وارد شده است از حضرت رضا
عليه السلام ان من انكر ذلك فهو منكر للآيات والمعراج
علیه السلام اینکه کسی که انکار کند مخلوق بودن بهشت و دوزخ را پس منکر آیات و منکر معراج
النبي صلى الله عليه وآله كافر ويجب ان تؤمن بالرجعة
نبی است صلی الله علیه و آله و او کافر است و واجب است اینکه ایمان آوری برجعت

فانها من خصائص الشيعة واشتهر ثبوتها عن الائمة عليهم
پس بدرستی که رجعت از خصایص شیعه است و مشهور است ثبوت آن از ائمه علیهم
السلام بين الخاصة والعامة وقد روي عنهم عليهم السلام
السلام میانه خاصه و عامه و بتحقیق که روایت شده از ایشان علیهم السلام
ليس منا من لم يؤمن بكرتنا والذي يظهر من الاخبار
که نیست از ما کسی که ایمان نیاورد برجعت ما و آنچه ظاهر میشود از اخبار
هو انه يحشر الله تعالى في زمن القائم عليه السلام او
او اینست بدرستی که حشر میکند خدای تعالی در زمان قائم آل محمد علیه السلام یا
قبيله جماعة من المؤمنين لتقر اعينهم برؤية ائمتهم عليهم
پیشتر از او جمعی از مؤمنان را تا اینکه روشن شود چشم ایشان بدیدن ائمه علیهم
السلام ودولتهم وجماعة من الكافرين والمخالفين للانتقام
السلام و دولت ایشان و جمعی از کافران و مخالفان را از برای انتقام
عاجلا في الدنيا والمستضعفون من الفريقين فلا يرجعو
عاجل در دنیا و مستضعفان از این دو طایفه پس رجعت نمیکنند

اماح
وا

ن الى يوم القيمة الكبرى واما رجوع الائمة عليهم السلام
تا روز قیمت کبری و اما رجوع ائمه علیهم السلام
فقد دلت الاخبار الكثيرة على رجعة امير المؤمنين صلوات الله
پس بتحقیق که دلالت میکند اخبار بسیار بر رجعت امیر المؤمنین صلوات الله
عليه وكثير منها على رجعة الحسين صلوات الله عليه
علیه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر رجعت امام حسین صلوات الله علیه
ودل بعض الاخبار على رجوعهم في زمان القائم عليه السلام
و دلالت میکند بعض اخبار بر رجوع ایشان در زمان قائم علیه السلام
او قبله او بعده فالاخبار فيه مختلفة فيجب ان تقر برجعة
یا پیش از او یا بعد از او پس اخبار در او مختلف است پس واجب است اینکه اقرار کنی برجعت
بعض الناس والائمة عليهم السلام مجملا وترد علم ما قصده
بعضی مردم و ائمه علیهم السلام مجملا و رد کنی علم آنچه وارد شده است
من تفاصيل ذلك اليهم عليهم السلام وقد اوردت الاخبار
از تفاصیل رجعت بسوی ایشان علیهم السلام و بتحقیق که ایراد کرده ام اخبار

رجوع النبي صلى الله عليه وآله وسائر الائمة عليهم السلام واما كون
رجوع پیغمبر صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه علیهم السلام و اما بودن

الواردة فيها في كتاب بحار الانوار وكتب رسائل متفرقة ايضا
وارده در رجعت را در كتاب بحار الانوار و در نوشتهاى رسالها جداگانه نيز
في ذلك ويجب ان تعتقد ان الله تعالى يحشر الناس في القيمة
در رجعت و واجبست اينكه اعتقاد كنى اينكه خداى تعالى حشر ميكند مردم را در قيمة
ويرد ارواحهم الى الاجساد الاصلية وانكار ذلك و
و بر ميگرداند ارواح ايشان را بسوى جسدهاى اصليه وانكار كردن رجعت و
تاويله بما يوجب انكار ظاهره كما يسمع في زماننا عن
تاويل كردن ان بچيزى كه موجب انكار كردن ظاهر است چنانكه شنيده ميشود در زمان ما از
بعض الملاحدة كفر والحاد اجماعا والكتاب القران وارد في اثبات
از بعض ملاحده كفر والحاد است باجماع و در كتاب قران وارد است در اثبات
ذلك وكفر من انكره ولا تلتفت الى شبه الحكماء في ذلك
ان و در كفر كسى كه انكار ميكند اورا والتفات مكن بسوى شبهاى حكما در ان
من نفي اعادة المعدوم وتاويل الآيات والاخبار بالمعا
از نفى كردن اعاده معدوم و تاويل كردن آيات و اخبار بمعاد

دي الروحاني ويجب ان تؤمن بحقيقة الحساب وتطاير الكتب
ى روحانى و واجبست اينكه اعتقاد كنى بحقيقت حساب و پريدن نامها
يمينا وشمالا وان الله تعالى وكل بكل انسان ملكين
از راست و چپ و بدرستيكه حق تعالى موكل كرده است بهر انسان دو ملك فرشته
احدهما على يمين الانسان والآخر على شماله ويكتبان
يكى از انها براست انسان وان ديگر بر چپ او و مى نويسند صاحب
اليمين الحسنات وصاحب الشمال السيئات في اليوم ملكان
راست حسنات را و صاحب چپ سيئات را بس در روز دو فرشته
يكتبان عمل اليوم فاذا انتهى اليوم صعدا بعمله ويجيء ملكان
مى نويسند عمل روز را بس هرگاه باخر رسد روز بالا مى روند بعمل روز و مى ايند دو فرشته
يكتبان عمل الليل واياك ان تأولهما بما تسمع في زماننا كو
كه مى نويسند عمل شب اورا و حذر كن از اينكه تاويل كنى دو فرشته را بانچه شنيده ميشود در زمان ما [illegible]
ويجب ان تؤمن بشفاعة النبي والائمة صلوات الله عليهم
و واجبست اينكه ايمان اورى بشفاعت پيغمبر وائمه صلوات الله عليهم

وان الله تعالى لا يخلف وعده بالثواب لمن اطاعه ويمكن ان

و بدرستی که خدای تعالی خلف نمیکند وعده خود را بثواب دادن کسی که اطاعت کند او را و ممکن است که

يخلف الوعيد بان يغفر لمن عصاه من المؤمنين من غير توبة

خلف کند وعید را باینکه بیامرزد کسی را که گناه کرده او را از مؤمنان بی توبه

وانه تعالى يقبل التوبة لمقتضى وعده وبان الكفار والمعاندين

و بدرستیکه حق تعالی قبول میکند توبه را از جهة مقتضی وعده خویش و باینکه کفار و معاندین

من اهل الخلاف مخلدون في النار وان المستضعفين منهم ضعفة

از اهل خلاف همیشه در آتش جهنم اند و بدرستیکه مستضعف از اهل خلاف العهد

العقول ومنهم على مثل عقول الصبيان والنساء والذين

که عقل شان ضعیف است و بعض از ایشان بر مثل کودکان و زنها نیز در سستی عقل و مثل ابلهان

لم يتم عليهم الحجة كما هي وان المؤمنين يدخلون الجنة ويخلدون

که تمام نمیشود بر ایشان حجت چنانکه هست و بدرستیکه مؤمنان داخل میشوند بهشت را همیشه

فيها اما بلا عذاب او بعد عذاب في عالم البرزخ او في النار و

در آنجا است یا بی عذاب یا بعد از عذاب در عالم برزخ او در آتش

من اهل خلاف يرجون لامر الله يحكم فيهم ما شاء من النار
لفضل الله والمستضعفون

از اهل خلاف [illegible] امید دارند [illegible] از آتش
[illegible] و مستضعفون

واعلم ان الشفاعة مختصة بالمؤمنين لتعليقه الجميع هم و

و بدان بدرستی که شفاعت مختص است بمؤمنان تنها و منع کرده از ایشان [illegible]

اعلم ان الحبط والتكفير هما ثابتان عندي ببعض معانيهما فان

و بدان بدرستیکه حبط عمل و تکفیر گناه هر دو ثابت اند نزد من بعضی معنی های آن و آیات

الدالة عليهما لا تحصى والاخبار لا تتناهى والدلائل الواردة

دالة بر آن بیشتر زیاده است از شماره و اخبار غیر متناهی است و دلایل که وارد شده

على نفيهما ضعيفة كما لا يخفى على المتدبر فيهما ثم لا بد ان نؤمن

بر نفی هر دو ضعیف است چنانکه مخفی نیست بر تدبر کننده در آن دلایل [illegible] لازم است که ایمان آوریم بر

بكل ما ورد على لسان الشرع من الصراط والميزان

برانچه وارد شده است بر لسان شرع از پل صراط و ترازو و سنجیدن عملها

وجميع احوال القيمة واهوالها ولا تأولها بشيء الا ما ورد

و همه احوال روز قیامت و هراسهای آن روز و تأویل مکن آنها را بغیر از آنچه وارد شده است

تأويله عن صاحب الشرع فان اول الكفر والالحاد التصرف

تأویل آن از صاحب شرع از پس بدرستیکه اول کفر و الحاد تصرف است الکار
تأویل شرع

في نواميس الشريعة بالعقول الضعيفة والأهواء الردية
در ناموسهای شریعت بعقول ضعیفه و خواهشهای ردیه
أعاذنا الله وسائر المؤمنين منها ومن أمثالها والسلام
پناه دهد ما را خدا و باقی مؤمنان را از آن و از امثال آن و درود
على من اتبع الهدى **باب دوم** فيما يتعلق بكيفية العمل قد
بر کسی که پیروی کرده است هدایت را [illegible] در بیان آنچه تعلق دارد بکیفیت عمل تحقیق
علمت يا خليلي ما استثناه أولاً من لزوم متابعة أهل بيت
که دانستی ای دوست من آنچه را [illegible] استثنا کردیم اولا از لزوم متابعت اهل بیت
العصمة سلام الله عليهم في أقوالهم وأفعالهم والتدبر في أخبارهم
عصمت سلام الله علیهم در اقوال ایشان و افعال ایشان و تدبر کردن در اخبار ایشان
وآثارهم فاعلم أن الخبر وجدناه في أخبارهم إذ ما حكمة
و آثار ایشان پس بدان که [illegible] یافتیم آن را در اخبار ایشان زیرا که هیچ حکمتی
من الحكم الإلهية إلا وهي فيها مصرح لمن أتاها بقلب سليم
از حکمتهای الهی نیست مگر اینکه آن حکمت در اخبار تصریح کرده شده از برای کسی که آید اخبار را بقلب سلیم

سليم وعقل مستقيم لم يعوج عقله بسلوك طرق
سلیم و عقل مستقیم که کج نشده باشد عقل او بسبب رفتن راههای
الضلال وهي العمى ولم يأنس فهمه بأطوار أهل الزيغ و
گمراهی و کوری و انس نگرفته باشد فهم او بطورهای اهل باطل و
الردى وطريق الوصول إلى النجاة والفوز بالسعادات
[illegible] و راه رسیدن بسوی نجات و فایز شدن بسعادات
ظاهرة بينة لمن رفع غشاوة الهوى عن بصيرته ونور
ظاهر و روشن است از برای کسی که برداشت پرده خواهش را از بصیرت خود و روشن گردانید
الجهد في تصحيح وقد قال الله تعالى الذين جاهدوا فينا
[illegible] خدا [illegible] آنانکه جهاد کرده اند در راه ما
لنهدينهم سبلنا ومحال أن يخلف الله تعالى وعده إذا
هر آینه می نمائیم بایشان راههای خود را و محال است اینکه خلف کند خدا وعده خود را
أتى الله من الأبواب التي أمر الله تعالى أن يأتي منها فالذي
درآید بر حضرت خدا از درهایی که امر کرده است خدای تعالی اینکه درآید از آن [illegible]

يجب اولاً للسالك الى الله ان يصحح نيته لان مدار الا
واجب است اولا از برای رونده بسوی رحمت خدا این که درست کند نیت خود را زیرا که مدار
عمال في قبولها وكمالها الى مراتب النيات لا يتاتى ذلك الا بالتو
عملها در قبول اعمال و کمال اعمال بمراتب نیتها است و حاصل نمیشود آن مگر بتوسل
التام بجنابه تعالى والاستعاذة من شر الشياطين و
تام بجناب مقدس الهی و پناه جستن از شر شیاطین و
غلبة الاهواء ثم يتفكر في عظم هذا المقصد الاقصى ويتفكر
غلبه خواهشها پس تفکر کند در بزرگی این مقصد بلند مرتبه و تفکر
في انه بعد ذهابه عن هذه النشاة لا يتاتى له الرجوع
در اینکه بعد از رفتن او از این نشاه حاصل نمیشود از برای او بازگشت
اليها لتدارك ما فات منه ويحذر عن الحسرة
بدان
از برای تدارک آنچه فوت شده است از او و حذر کند از حسرت
العظمى والمصيبة الكبرى ثم يتفكر في فناء هذه الدنيا
عظمی و مصیبت کبری پس تفکر کند در فنای این دنیا

الدنيا وتقلب احوالها وعدم الاعتماد عليها وعلى عزها
و دنیا و دگرگون احوال دنیا و عدم اعتماد بر دنیا و بر عزت
وفخرها ويرجع في اثناء هذه التفكرات الى ما ورد عن ائمة
و فخر دنیا و بازگشت کند در اثنای این فکر کردنها بسوی آنچه وارد شده است از ائمه
الهدى في ذلك لا الى كلام غيرهم لان لها الصدورها
هدی در آن نه بسوی کلام غیر ایشان زیرا که مر اخبار ایشان را صدور از جهت صدور در
عن منابع الوحي والالهام غيرهم وان كان المضمون واحداً
در منبعهای وحی والهام نه غیر ایشان و هر چند باشد مضمون این دو کلام یکی
فايضا كلام غيرهم كالغزالي وابي طالب المكي واضرابهما مشتمل
و نیز کلام غیر ایشان مثل غزالی و ابی طالب مکی و امثال ایشان مشتمل
على حق وانهم ليسولون باطلهم في اثناء ذكر الحق في نظر الناظرين
بر حق و باطل و بدرستیکه ایشان زینت میدهند باطل خود را در اثنای ذکر کردن حق در نظر نظرکنندگان
الى كلامهم ليدخلوهم في حبائلهم ومصائدهم ثم اعلم ان النية
بسوی کلام ایشان تا داخل کنند ایشان را در دامهای خود و صیدگاههای ایشان پس بدان بدرستیکه نیت

[illegible]
[illegible]
[illegible]

لنية هي ما اشتهر بين الناس من خطور البال والتلفظ

الخ مشهور است میان مردمان از خطور بال یا تلفظ کردن

بها بالفاظ عربية او عجمية بل هي الداعي على فعل الانسان و

بان بالفاظ عربیته یا عجمیته بلکه نیت داعیست بر فعل انسان و

هي امر كامن في النفس لا يطلع عليها الا المجدون في طاعة الله

نیت امریست پنهان در نفس که مطلع نمیشوند بر او مگر مجدان در طاعت خدا

الذين بصرهم الله عيوب النفس وعلاجها ودواءها كما قال الله

انانکه بینا کرده است خدا ایشان را بعیبهای نفس و درد نفس و دوای نفس چنانکه گفته است خدا

فالهمها فجورها وتقواها وهي تابعة للحالة التي للانسان

پس الهام کرده نفس را فجور و تقوی نفس را و نیت تابع است حالتی را که انسان

مقيم عليها كما ورد في تفسير قوله تعالى قل كل يعمل على شاكلته

مقیم است بر آن حالت چنانکه وارد شده است در تفسیر قول خدای تعالی بگو هر کس کار میکند بر شاکلت خود

اي على نيته وهذا ظاهر لمن تدبر مثلا اذا كان رجل

یعنی بر نیت خود و این ظاهر روشن است از برای کسی که تدبر کند در آن مثلا هرگاه باشد مردی

جل همته وطريقته وسجيته حب الدنيا والحرص

مرد همت وطریقه و سرشت او خواهش دنیا و حرص بود

عليها لا يعمل عملا من اعمال الخير والشر الا ومقصده الاعظم

بر دنیا عمل نکند کاری از کارهای خیر و شر مگر آنکه مقصد اعظم

منه حيازة الدنيا فاذا صلى كان الباعث له عليه

از آن کار حیازت دنیا است پس هرگاه نماز گزارد باشد باعث از برای او بر نماز

انه اذا اخل بالصلوة يخل ذلك بدنياه واذا شرب الخمر

اینکه هرگاه خلل کند نماز ضرر رسد از آن اخلال بدنیاش و هرگاه بیاشامد خمر را

يشرب لانه يعينه على دنياه وهكذا واذا غلب على

آشامید از برای اینکه معین او است بر دنیاش و همچنین هرگاه غالب شود بر

احد حب الملوك والتقرب عندهم لا يعمل شيئا الا

کسی دوستی پادشاهان و تقرب و نزدیکی جستن نزد ایشان عمل نکند هیچ چیز را مگر

وهو يلاحظ ان يكون لهذا العمل مدخل في التقرب

آنکه ملاحظه میکند اینکه بوده باشد آن عمل را مدخلیتی در تقرب

الیهم والقرینة علی ذلک انه یترک کثیرا من اعمال الخیر
چنانکه بسوی ایشان و قرینه بران انست که ترک میکند بسیاری از اعمال خیر را
لا یوافق طباعهم فاذا تفطنت لذلک فاعلم ان للناس
که موافق طبع ایشان نباشد پس هرگاه [illegible] پس بدان بدرستیکه مردم
فی البنائهم منازل ودرجات فمنهم من غلب علیهم الشقوة
در بنیات ایشان منزلها و درجهاست پس از ایشان کسی است که غالب شده است برایشان شقاوت
کما اشرنا الیه ولیس المنظور فی اعمالهم الا امثال ما
چنانکه اشارت کردیم بسوی وی ونیست منظور در اعمال ایشان مگر امثال انچه
ذکرنا من الامور الفاسدة وهذا اذا لم یسع فی ترک
یاد کردیم از امور فاسده وان هرگاه سعی نکند در ترک
تلک الحالة یتدرج فی الشقاوة الی ان یترک دینه و
ان حالت رفته رفته فرو میرود در شقاوة تا انکه ترک میکند دین خود را و
عقائده فلا یرجی خیرا ابدا والثانی من ارتفع عن هذه
عقاید خود را وامید داشته نمیشود از او خیر هرگز ودوم کسی که بالا رفته است ازین

[illegible]

هذه الدرجة ففی نفسه حب الدنیا وحب الآخرة فیعمل
ازین درجه پس در نفس او حب دنیا و دوستی اخرت هردو است پس عمل میکند
لها فقد یغلب حب الدنیا فیعمل لها وهذا اذا لم یرفع
ازبرای اخرت وگاهی غالب میشود دوستی دنیا پس عمل میکند ازبرای دنیا واین هنگامی است که بلند نکند
نفسه عن هذه الدرجة یلحق عن قریب بالاول الثالث
نفس خود را ازین مرتبه و درجه ملحق میشود زود با اول سیم
من غلب علیه خوف عقابه تعالی وتنبه
کسی است که غالب شده براو خوف عقاب خدای تعالی و اگاه شود
وتفکر فی شدید عذابه والیم عقابه فصار ذلک سببا لحط
و تفکر کرده در سختی عذاب خدا و دردناکی عقاب وی پس گردید ان سبب از برای ریختن
الدنیا عن نظره فهو یعمل کل ما یعمل من الاعمال الحسنة ویترک
دنیا از نظر وی پس او عمل میکند هر انچه میکند از اعمال حسنه و ترک میکند
ما یترک من الاعمال السیئة خوفا وهذه العبادة صحیحة عند الا
انچه را که ترک میکند از اعمال سیئه و بد از جهت ترس واین عبادت صحیح است نزد اکثر

المنعم یستحق لان یعبد لنعمه الرابع ان یعبده تعالی
منعم مستحق است ازبرای اینکه عبادت کرده شود از جهت نعمتهای او چهارم انست که عبادت میکند خدای تعالی را
حیاء فانه یحکم عقله بحسن الحسنات وقبح السیئات
از جهت حیا پس بدرستیکه حکم میکند عقل او به نیکو بودن حسنات و قبیح بودن سیئات
ویعلم ان الله تعالی مطلع علیه فی جمیع احواله فهذا
و میداند که خدای تعالی مطلع است براو در همه احوال او پس این
یعبده حیاء ولا یلتفت الی ثواب وعقاب والیه کثیر
عبادت میکند خدارا از جهت حیا والتفات نمیکند بسوی ثواب و عقاب و بسوی او اشاره میکند
ما ورد فی تفسیر الاحسان ان تعبد الله کانک تراه
انچه وارد شده است در تفسیر احسان انکه عبادت کنی خدارا گویا تو می بینی او را
فانه یراک الخامس ان یعبده تعالی حبا له وهذه المحبة
پس بدرستیکه او می بیند ترا پنجم انست که عبادت میکند خدارا از جهت محبت او و این مرتبه
اعلی مراتب الکمال وهی تحصل بدوام ذکره نعمه وکثرة
بالاتر از همه مراتب کمال است واین مرتبه حاصل میشود به دوام یاد کردن نعمتهای خدای تعالی و بسیار

[illegible]

العبادة وتذکر نعم الله تعالی علیه والطافه الیه و
عبادت و بیاد کردن نعمتهای خدای تعالی براو و الطاف خدا بسوی او و هرگاه
اذا حصلت المحبة لا یجوز مخالفة محبوبه لحبه ایاه
حاصل شد دوستی جایز نیست مخالفت کردن محبوب خود را از جهت دوستی او محبوب را
ولا ینظر الی نفع وضرر السادس ان یعبده تقربا الیه
و نظر نمیکند بسوی نفع و ضرر ششم انست که عبادت میکند او را از جهت تقرب جستن بسوی او
ای طلبا للقرب وللقرب معان دقیقة نشیر الی بعضها
یعنی طلب قرب و از برای قرب معنیهای دقیق است که اشاره میکنیم بسوی بعض
اذ لا یتصور فی شانه تعالی القرب الزمانی والمکانی
زیرا که متصور نیست در شان حق تعالی قرب زمانی و مکانی
فالمراد اما القرب بحسب الدرجة والکمال اذ فی مراتب
پس مراد یا قرب بحسب درجه و کمال است زیرا که در مراتب
النقص له غایة البعد عن جنابه تعالی لغایة کماله فاذا
نقص او نهایت دوری است از جناب خدای تعالی از جهت غایت کمال خدای تعالی

الا طهر لكن ليس في درجة الكمال وقد ورد عن الصادق
اطهر لكن نرسيدست در درجه كمال و بتحقيق كه وارد شده است از حضرت صادق
عليه السلام انها عبادة العبيد الرابع انه غلب عليه
عليه السلام اينكه اين عبادت بندگان است و در مرتبه چهارم اينكه غالب شود برو
الشوق الى ما اعد الله للمحسنين في الجنة فيعبد الله
شوق بسوى انچه مهيا كرده است خدا از براى نيكوكاران در بهشت پس عبادت ميكند خدا را
لطلب تلك الامور فقد ورد في الخبر انها عبادة الاجراء
از براى طلب كردن اين امور و بتحقيق كه وارد شده است در خبر اينكه اين پرستيدن مزدوران است
وهذا قريب من السابق الخامس انه يعبد الله لانه
و اين مرتبه نزديك بسابق است مرتبه پنجم اينكه پرستيد خدا را از براى انكه خداى تعالى
تعالى اهل للعبادة وهذه درجة الصديقين وقد قال
سزاوار پرستش است و اين درجه صديقان است و بتحقيق كه گفت
امير المؤمنين صلوات الله عليه ما عبدتك خوفا من نارك
حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه عبادت نميكنم ترا از جهت ترس از اتش

ك ولا طمعا في جنتك ولكن وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك
تو و نه از جهة طمع در بهشت تو ولكن يافته ام ترا سزاوار از براى عبادة پس عبادت ميكنم ترا
وقد ورد عن الصادق عليه السلام انها عبادة الاحرار
و بتحقيق وارد شده است از حضرت صادق عليه السلام كه اين عبادت ازادگان است
و ازادگانست
ولا يتيسر هذه الدعوى من غيرهم اذ لا يكون هذا الا لمن يعلم
و ميسر نميشود اين دعوى از غير ايشان زيرا كه نيست اين مرتبه مگر از براى كسى كه ميداند
من نفسه انه لو لم يكن لله جنة ولا نار بل لو كان والعياذ
از نفس خود اينكه اگر نبوده باشد خدا را بهشت و نه دوزخ بلكه اگر بوده باشد پناه
بالله العاصي في الجنة والمطيع في النار لاختار الا طاعة
با خدا گناه كاران در بهشت و اطاعت كنندگان در دوزخ هر اينه اختيار ميكند طاعت را
لان الله تعالى اهل لها السادس انه يعبد الله تعالى شكرا
از براى انكه خداى تعالى سزاوار اطاعت است و در مرتبه ششم اينكه عبادت ميكند خدا را از جهت شكر
فانه يلاحظ نعمه تعالى الغير المتناهية فيحكم عقله بان اهل
پس بدرستيكه او ملاحظه ميكند نعمتهاى غير متناهيه خدا را پس حكم ميكند عقل او باينكه اين

دفع عن نفسه بعض النقايص واتصف ببعض الكمالات
برطرف كند از نفس خود بعض نقصها را و متصف شود ببعض كمالات
فلا يبعده عن جنابه وتخلق ببعض اخلاقه او القرب
كه ميشود دور او از جناب الهى و متخلق ميشود ببعض خلقهاى الهى با قرب
بحسب المصاحبة المعنوية والتذكر فانه اذا كان محب
بجهت مصاحبت معنويه و ذاكر دانسته پس بدرستيكه هرگاه بود محب
في المشرق ومحبوبه في المغرب فهو على الدوام في ذكره
در مشرق و محبوب در مغرب پس او هميشه در ياد او
وفكره ومشغول بخدماته وبالامور المفوضة اليه
و فكر اوست و مشغولست بخدمات او و بامورى كه تفويض كرده شده بسوى او
فهذا في الحقيقة اقرب من المحبوب من العدو
و اين شخص در حقيقت نزديكتر است بمحبوب از دشمن
الذي هو جالس بجنبه فلا ريب ان هذين المعنيين
آنچنان كه نشسته باشد در پهلوى محبوب و شك نيست كه اين دو معنى الخ

اللذين ذكرناهما يحصلان من العبادة ويمكن ان
آنچنانى كه ياد كرديم هر دو را حاصل ميشوند از عبادت و ممكن است كه
يكون غرض العابد لحصول هذين المعنيين وللقرب
بوده باشد غرض عابد حاصل شدن اين دو معنى و از براى قرب
معان اخر وللنية درجات اخر فيما بين المراتب
معانى ديگر است و از براى نيت درجات ديگر در ميان مراتب
التي ذكرناها لا انتهاء لها وانما اشرنا الى بعضها على سبيل
كه ذكر كرديم ما انتها نيست و اشارت كرديم بسوى بعضى از آنها بر سبيل
التمثيل ليعرف المؤمن السالك الى الله خطر هذا الطريق
تمثيل تا بشناسد مؤمن آنكه رونده است بسوى راه خدا خطر اين راه را
ويتوكل الى الله تعالى لينجيه من مهالك هذه المسالك
و متوسل شود بسوى خداى تعالى از براى آنكه نجات دهد خدا او را از مهلكات اين مسلكها
حتى اذا دخل في زمرة عباد الله المخلصين امن من
تا آنكه هرگاه داخل شد در زمره بندگان خلص خدا ايمن ميشد از

الشياطين

من شر الشيطان كما قال تعالى ان عبادي ليس
از شر شيطان چنانكه گفته خداى تعالى بدرستيكه بندگان من نيست
لك عليهم سلطان ونعم ما مثل الشيطان بالكلب
ترا بر ايشان سلطنت و چه خوب مثل زده شيطان را بسگ
الذي يكون على ابواب السلاطين ويؤذي من يريد
كه ميباشد بر درهاى سلاطين مردم و آزار ميكند كسى را كه اراده ميكند
بدخول دار مالكه ولا يمكن دفعه الا بان ينهره المالك
بداخل شدن خانه صاحبش و ممكن نيست دفع كردن او مگر باينكه منع كند او را مالك
ويزجره او يعلم ان الداخل من اصدقاء صاحب البيت
و زجر كند او را يا بداند كه داخل شونده از دوستان صاحب خانه است
فكذا هذا الكلب اللعين موكل على باب الله تعالى لئلا
پس همچنين اين سگ ملعون موكل است بر در خداى تعالى تا آنكه
يدخله الاجانب ومن لا يليق لشقاوته بالدخول فيه
داخل آن در نشود جمعى كه بيگانه اند و كسيكه لايق نيست بجهت بدبختى او بداخل شدن در آن

فاذا نهره صاحب البيت جل شانه بسبب استعاذة العبد
پس هرگاه منع كند او را صاحب خانه جل شانه بسبب پناه جستن بنده
ربه من شره او علم انه من مقربي هذه الحضرة ومن خواص
پروردگار خود را از شر او يا بعلم اينكه بنده از نزديكان اين حضرت و از خاصان
مالك ملاك وكثيرا ما يدخل في هذا الباب ويخرج
پادشاه اين پادشاهانست و بسيار داخل ميشود در اين در و بيرون ميرود
منه وله انس بصاحب البيت فلا يتعرض له هذا الكلب
از اين در و او را انسيت بصاحب خانه و متعرض نميشود او را اين سگ
فاذا توسل السالك بجنابه تعالى وصحح نيته بقدر الجهد
پس هرگاه توسل جويد سالك بجناب حق تعالى و درست كند نيت خود را بقدر توانائى
في بدو الامر بطلب ما يعلم ان خير آخرته فيه ولا يبالي
در اول امر بطلب كردن آنچه ميداند خير آخرت در آنست و باكى نداشته باشد
بان يعده اهل الزمان وجهلة الدوران حشويا او قشريا
باينكه بشمارند او را اهل زمان و جاهلان دوران حشوى يا قشرى

او زاهدا خشكا او ينسبوه الى الجهل وان كان بهذه المنزلة
یا زاهد خشک یا نسبت دهند او را بسوی جهل و هرگاه بود باین مرتبه
يظهر له الحق عيانا فينبغي بعد ذلك ان ينتخب معلما
ظاهر میشود برای او حق بعیان پس سزاوار است بعد از این که طلب کند معلم
مستأنسا بكلام اهل البيت عليهم السلام واخبارهم معتقدا
که انس گرفته است بکلام اهل بیت علیهم السلام و اخبار ایشان در حالی که اعتقاد دارنده
لها لا من يأول الاخبار بالآراء بل من صحح عقائده من الا
اخبار را نه کسی که تاویل کند تمام اخبار را برای خود بلکه کسی که درست کرده باشد عقاید خود را از
اخبار ويشرع في طلب العلم ابتغاء وجه الله وطلب
اخبار و شروع کند در طلب کردن علم از جهت طلب کردن رضای خدا و طلب
مرضاته ويتدبر في اخبار اهل البيت عليهم السلام
خوشنودی خدا و تدبر کردن در اخبار اهل بیت علیهم السلام
ويكون مقصده التحصيل للعمل فلا العمل ينفع بدون العلم
و بوده باشد مقصود از تحصیل علم جهت عمل پس عمل نفع نمیکند بی علم

العلم كما ورد عن الصادق عليه السلام ان العامل على غير
علم چنانکه وارد شده از حضرت صادق علیه السلام بدرستی که عمل کننده بر غیر
بصيرة كالسائر على غير الطريق لا يزيده سرعة السير الا بعدا
بصیره و بینش مثل رونده است بر غیر راه است که زیاد نمیکند او را سرعت سیر مگر دوری
ولا العلم ينفع بدون العمل وايضا لا يحصل العلم بدون
و علم نفع نمیکند بدون عمل و نیز حاصل نمیشود علم بدون
العمل كما روي من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم
عمل چنانکه روایت کرده شده است که کسی که عمل کند بآنچه دانسته میراث میدهد خدا او را علم آنچه نمیداند
ولقد شبه العلم بسراج يكون مع السائر في طريق مظلم
و بتحقیق که تشبیه کرده شده است علم بچراغی که بوده باشد با رونده در راه تاریک
اذا وقف ولم يمش لا يضيء له الا مقدار معلوم وكلما
هرگاه بایستد و براه نرود روشنی نمیدهد از برای او مگر قدری معلوم و هرگاه
مشى يضيء له مقدار آخر فالعلم يعين على العمل والعمل يزيد
براه رود روشنی میدهد او را مقدار دیگر پس علم معین است بر عمل و عمل زیاده میکند

في العلم فينبغي ان يقسم يومه ثلاثة اقسام ففي بعض اليوم يسعى
در علم پس سزاوار است که قسمت کند روز خود را سه قسم پس در بعضی روز سعی میکند
لطلب الرزق والحلال وفي بعض في طلب العلم وفي بعض
از برای طلب روزی حلال و در بعضی سعی میکند در طلب علم و در بعضی
آخر يشتغل بالفرائض والسنن والنوافل وينبغي ان يحصل
دیگر مشغول میشود بواجبها و سنتها و نافلهها و سزاوار است که تحصیل کند
نبذة من العلوم الآلية لافتقار علم الحديث اليها كعلم الصرف
قدری از علومی که آلات است از برای احتیاج علم حدیث بسوی آلات مثل علم صرف
والنحو وقليلا من المنطق وقليلا من علم الاصول وبعض
و نحو و قلیلی از منطق و قلیلی از علم اصول و بعض
الكتب الفقهية ثم يبذل غاية الجهد في الحديث ويطالع
کتابهای فقه را پس بذل کند نهایت جهد را در علم حدیث و مطالعه کند
الكتب الاربعة وغيرها من تصانيف الصدوق وغيره
چهار کتاب حدیث را و غیر آنها از تصنیفهای صدوق و غیر او

غيره ولقد اجتمع عندنا بحمد الله سوى الكتب الاربعة
غیر او و بتحقیق که جمع شده است نزد ما بحمد الله غیر کتابهای اربعه
نحو من مائتي كتاب ولقد جمعتها وسميتها كتاب بحار الانوار
قریب بدویست کتاب و بتحقیق که جمع کردهام آنها را و نام کردهام کتاب بحار الانوار
فعليك بالنظر فيه والخوض في لججه والاستفادة منه
پس بر تست به نظر کردن در او و فرو رفتن در لجههای او و استفاده کردن از او
فانه البحر كما سمي به ثم اعلم يا اخي ان لكل عبادة روحا و
پس بدرستی که او بحر است چنانکه نامیده شده است پس بدان ای برادر من بدرستی که از برای هر عبادت روحی است
جسدا وظاهرا وباطنا فظاهرها وجسدها الحركات المخصوصة
و جسدی و ظاهری است و باطنی پس ظاهر و جسد عبادت حرکات مخصوصه است
وباطنها الاسرار المقصودة منها والثمرات المترتبة عليها
و باطن آن اسراری که قصد کرده شده است از آن و ثمراتی که مترتب است بر آن
وروحها حضور القلب والاقبال عليها وطلب حصول
و روح عبادت حضور قلب و رو آوردن بر عبادت و طلب کردن حصول

ما هو المقصود منها ولا تحصل تلك الثمرات الا بذلك كالصلوة
آنچه او مقصود است از عبده و حاصل نمیشود این ثمرات مگر با آن مثل نماز
التي هي عمود الدين جعلها الله تعالى افضل الاعمال البدنية
که او ستون دین است گردانیده است او را خدای تعالی افضل اعمال بدنی
ورتب عليها آثارا عظيمة قال الله تعالى ان الصلوة تنهى عن
و مرتب ساخته است بران آثار عظیمه گفته است خدای تعالی بدرستی که نماز نهی میکند از
الفحشاء والمنكر وقال رسول الله صلى الله عليه وآله الصلوة
فحشاء و منکر و گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله که نماز
معراج المؤمن ولا يترتب عليها تلك الثمرات الا بحضور القلب
معراج مؤمن است و مترتب نمیشود بر نماز این ثمرات مگر بحضور قلب
التي هي روحها اذ الجسد بلا روح لا يترتب عليه اثر ولذا
که او روح نماز است زیرا که جسد بی روح مترتب نمیشود بر او اثری و از این جهت است
صلوتنا لا تنهانا عن الفحشاء والمنكر ولا يحصل لنا بها العروج
نماز ما را نهی نمیکند از فحشاء و منکر و حاصل نمیشود از برای ما بآن بالا رفتن
عن

عن تلك الدركات الدنية الى الدرجات العلية فان الصلوة
از این درکات دنیه بسوی درجات علیه پس بدرستی که نماز
معجون الهي مركب من ادوية لوحظت فيها شرائط علمها
معجون الهی است و مرکب از ادویه آسمانیست که ملاحظه کرده شود در آن شرایط علم
ينفع لجميع الامراض النفسانية والادواء الروحانية فيلزم ان
نفع میدهد مر همه مرضهای نفسانی را و دردهای روحانی را پس لازم است
يكون الانسان متذكرا في كل فعل من افعال الصلوة سر
اینکه بوده باشد انسان یاد آورنده در هر فعل از افعال نماز سر
ذلك الفعل والغرض المقصود منه وفي الدعوات المقدسة
آن فعل را و غرض آنکه مقصود است از فعل پس در دعاهای مقدسه است
عليها ايناس للنفس التي استوحشت بسبب الاشتغال
بر نماز انس است از برای نفس و حشت گرفته است بسبب اشتغال
بالامور الدنيوية التي اضطر اليها الانسان بحسب
به امور دنیویه که مضطر است بسوی آن امور انسان بحسب

تنبيها
صح

الحكم والمصالح ليكون عند الشروع فيها مستانسا بجنابه
حکمتها و مصلحتها تا اینکه بوده باشد نزد شروع در نماز انس گیرنده بجانب خدای
تعالى وايضا من شرائط قبول العمل التقوى والورع
تعالی و نیز از شرایط قبول عمل تقوی است و پرهیزکاری
عن المعاصي اذ بارتكابها يبعد عن ساحة قربه وقد
از گناهان زیرا که بسبب ارتکاب معاصی دور میشود از ساحت قرب و بتحقیق
قال الله تعالى انما يتقبل الله من المتقين ولما ارتكب
که گفته است خدای تعالی بدرستی که قبول میکند خدا از پرهیزکاران و چون مرتکب شد بنده
العبد الافعال السيئة وبعد بسببها غاية البعد ينبغي
بنده فعلهای بد را و دور شد بسبب افعال بنهایت دوری تقاضا میکند
قبل الصلوة ان يعتذر ويستغفر عن جرائمه ليصير اهلا
پیش نماز اینکه عذر خواهد و آمرزش طلبد از جرمهای او تا بگردد سزاوار
لان يعبده ويناجيه وفي التكبيرات تنزيه لجنابه تعالى
از برای اینکه عبادت کند او را و مناجات کند با او و در تکبیرات تنزیه کردنست مر جناب خدای

يمكن
تع عن التشريك والمثل والنقص وعن ان يكون للعبد
تعالی از شریک و مثل و نقص و از اینکه ممکن است مر بنده را
ادراكه بالقوى الظاهرة والباطنة والعقول والافهام
ادراک کردن او بقوای ظاهره و باطنه و عقلها و فهمها
وتذكر للعقائد الحقة لتستقر في النفوس وفي دعاء التوجه
و یاد داشتن مر اعتقادات حقه را تا قرار گیرد در نفوس و در دعای توجه
تلقين للاخلاص في النية واظهار لغاية العبودية و
تلقین کردن اخلاص در نیت است و اظهار نمودن نهایت بندگی است و
رفع النظر عما سواه والتوجه بشراشره اليه وفي القراءة
برداشتن نظر است از آنچه غیر اوست و توجه است بتمام سوی او و در قراءة
مكالمة مع المحبوب الحقيقي ومناجاة بذكر محامده
تکلم کردنست با محبوب حقیقی و مناجات کردنست بیاد نمودن محامد او
اولا ووصفه بالاوصاف الكمالية ووسيلة امام الحاجة
اولا و وصف کردن او باوصاف کمالیه و وسیله پیش از حاجة

اوغاية لابكار باب المكالمة والمناجاة ثم اظهار العجز
یا علت دادن مکالمه و مناجات است پس اظهار عجز کردن نزدیک است
ثم التخلي عن الحول والقوة والاستعانة به في جميع الامور
پس خلاص شدن خود است از حول وقوه و استعانت جستن باو است در همه امور
خصوصا في العبادة ثم طلب الهداية الى الصراط المستقيم و
خصوصا در عبادت پس طلب کردن هدایت بسوی راه راست و
هي صراط النبي والائمة عليهم السلام في جميع العقائد و
آن راه پیغمبر و ائمه علیهم السلام است در همه اعتقادات و
الاعمال والاخلاق والطرق الى الله وهذا المطلب يشتمل
اعمال و اخلاق و راههای بسوی شناختن خدا و این مطلب مشتمل است
على جميع المطالب العالية ثم الاستعاذة عن صراط اعدائهم
بر همه مطالب عالیه پس پناه جستن از راه دشمنان ایشان
ويندرج فيه جميع العقائد الباطلة والاخلاق الردية
که مندرج در راه اعدا همه اعتقادات باطله و اخلاق ردیه

ئة والطرق المضلة وجميع الفسوق فانها جميعا صراط
و راههای مضله و همه فسوق پس بدرستی که آنها همه راه
از ایشان
اعدائهم وكذا في الركوع والسجود بخضوع او تذلل لله تعالى
دشمنان ایشان است و همچنین در رکوع کردن و سجود نمودن بفروتنی و افتادگی است مر خدای تعالی را
لدفع ما يحدث في الانسان من التكبر والفخر والعجب
از برای دفع کردن آنچه بهم میرسد در آن از تکبر و تفاخر و عجب
فامر بان يضع مكارم بدنه على التراب عند ربه وكذا في
پس مأمور است بآنکه بگذارد مکارم بدن خود را بر خاک نزد پروردگار خود و همچنین در
كل فعل من الافعال حكم جمة ومصالح عظيمة لا يفي ببيانه
هر فعلی از افعال حکمتهای عظیم و مصلحتهای بزرگ است که وفا نمیکند
الكتب العظيمة وقد ورد في الاخبار في كل فعل من افعال
کتابهای بزرگ و بتحقیق که وارد شده است در اخبار که در هر فعلی از افعال
الصلوة اسرار غريبة وحكم عجيبة وانما افهمنا في هذا
نماز سرهای غریبه و حکمتهای عجیبه است و جز این نیست که ایما کردیم ما در این

المقام الى بعض منها على جهة التمثيل والا فلا يفي بها هذه الرسالة
مقام بسوی بعضی از آنها بر جهت تمثیل والا پس وفا نمیکند باین رساله و
والوف امثالها بشرح واحد منها فينبغي ان يرجع الانسان
و چندین هزار امثال این رساله بشرح کردن یکی از آنها پس سزاوار است آنکه رجوع کند انسان
الى الاخبار الواردة فيها وفي اسرار جميع العبادات وحكمها
بسوی اخبار وارد شده در نماز و در اسرار همه عبادات و حکمتهای آن
ويأتي بكل فعل على وجهه ليكون كل فعل من الافعال
و اتیان کند هر فعلی را بر طریقه اش تا آنکه بوده باشد هر فعلی از افعال او
وسيلة لقربه وسببا لتكميل نفسه وهاديا له الى سبيل
وسیله از برای قرب او و سبب از برای کامل گردانیدن نفس خود و هدایت کننده او بسوی
نجاته ثم اعلم ان اقرب الطرق الى الله كما هو ظاهر كثير
نجات او پس بدان بدرستیکه نزدیکترین راهها بسوی خدا چنانچه ظاهر است از بسیاری
من الايات والاخبار هو طريق الدعاء والمناجاة لكن لهما شرايط
از آیات و اخبار است راه دعا و مناجات است لکن از برای هر دو شرایط است

يط من حضور القلب والتوسل التام وقطع الرجاء عمن سواه
از حضور قلب و متوسل شدن تمام و قطع کردن امید از همه کس غیر
تعالى والاعتماد الكامل عليه والتوجه في صغر الامور وكبرها
خدای تعالی و اعتماد کردن کامل بر او و متوجه شدن در صغیر امور و کبیر امور
وقليلها وكثيرها اليه سبحانه والادعية المأثورة على
و کم امور و بسیار امور بسوی خدای سبحانه و دعاهای مأثوره بر
نوعين منها الاوراد والاذكار الموظفة المقررة في كل يوم و
دو نوع است بعضی از آنها اوراد و اذکار موظفه مقرره است در هر روز و
ليلة المشتملة على تجديد العقائد وطلب المقاصد والا
هر شب که مشتمل است بر تجدید اعتقادات و بر طلب کردن مقاصد و ارزاق
رزاق ودفع كيد الاعداء ونحو ذلك وينبغي للمرء ان يجتهد
و بر دفع کید دشمنان و مثل اینها و سزاوار است مرد را آنکه جهد کند
في حضور القلب والتوجه والتضرع عند قرائتها لكن يلزم
در حضور قلب و در توجه و تضرع نزد خواندن دعاها لکن لازم است

ان يتركها ان لم يتيسر ذلك والثاني المناجاة وهي الادعية
که ترک کند اگر میسر نشود و مذکورات و نوع دوم المناجاة است و مناجات دعاهایی است
المشتملة على صنوف الكلام في التوبة والاستغاثة والالحاح
که مشتمل است بر چند صنف کلام در توبه و استغاثه و الحاح و در
واظهار الحب والتذلل والانكسار وظني انه لا ينبغي ان يقرأ
و اظهار کردن دوستی و خواری و شکستگی و گمان من است که سزاوار نیست که خوانده شود
تلك مع البكاء والتضرع والخشوع التام وينبغي ان يترصد
آنها مگر با گریه و تضرع و خشوع تمام و سزاوار است که مترصد
الاوقات لها ولا يقرأها بدون ما ذكر فانه يشبه الاستهزاء
اوقات آنها را و نخواند بدون آنچه ذکر کرده شد پس شبیه میشود باستهزاء
والسخرية وهذان القسمان من الدعاء ببركة اهل البيت
و سخریه و این دو قسم از دعا به برکت اهل بیت
عليهم السلام عندنا كثيرة لا تفي الفرصة بالاشتغال بجميع
علیهم السلام نزد ما بسیار است وفا نمیکند فرصت به مشغول شدن بجمیع

الفرصة

ول

بعشر من اعشارها فاما القسم الاول فاكثرها مذكورة
بعشر از اعشار آن پس اما قسم اول پس اکثرش مذکور است
في مصباحي الشيخ الطوسي والكفعمي رحمهما الله وكتابي
در دو مصباح شیخ طوسی و کفعمی رحمهما الله و در دو کتاب
التتمات والاقبال لابن طاوس رحمه الله في ضمن التعقيبات
تتمات و اقبال ابن طاوس رحمة الله در ضمن تعقیبات
وادعية الاسبوع واعمال السنة وغيرها والقسم الثاني
و ادعیه هفته و اعمال سال و غیر آنها و قسم ثانی
ايضا منشورة في عرض تلك الكتب وغيرها كالادعية الخمسة
نیز منتشر است در عرض آن کتابها و غیر آنها مثل ادعیه خمس
عشر والمناجاة المعروفة بالانجيلية ودعاء كميل النخعي وغيرها
عشر و مناجاة معروف است بمناجات انجیلیه و دعاء کمیل نخعی و غیر آنها
والصحيفة الكاملة جلها بل كلها في المقام الثاني ثم بعض تلك الادعية
و صحیفه کامله معظم آن بلکه همه آن در مقام دوم است پس بعض از آن ادعیه

يناسب حالة الخوف وبعضها حالة الرجاء وبعضها البلاء و
مناسب حالت ترس است و بعض آنها مناسب حالت امید است و بعض آنها از برای بلا
بعضها الرخاء الى غير ذلك من الاحوال المختلفة التي ترد على الانسان
و بعض آنها از برای رخاء و غیر آنها از احوال مختلفه که وارد میشود
فينبغي ان يقرأ الانسان في كل حالة ما يناسبها من الادعية
پس سزاوار است که بخواند انسان در هر حالت آنچه مناسب آن حالت است از ادعیه
مع التدبر في معانيها والبكاء والتضرع فيها وانت اذا سلكت
با تدبر کردن در معانی آنها و گریستن و تضرع نمودن در آن و تو هرگاه رفتی
هذا المسلك ايقنت انه اقرب الطرق الى الله تعالى وبه يحصل
این راه را یقین میکنی که او نزدیکترین راهها است بسوی خدا تعالی و بآن
مقاصد الدنيا والآخرة ثم اعلم ان اعظم سعادات النفس
حاصل میشود مقصدهای دنیا و آخرت پس بدان که عظیم‌ترین سعادات نفس
الاخلاق الحسنة الزكية من الصفات والجود والسخا
اخلاق حسنه زکیه است از صفات مانند جود و سخا

ء والاخلاص والمسكنة والحلم وغيرها من الاخلاق الحسنة
و اخلاص و فروتنی و بردباری و غیر آنها از اخلاق حسنه
التي استحسنها الشرع والعقل واقوى مهلكات النفس الاخلاق
که نیکو شمرده است آنها را شرع و عقل و قوی‌ترین مهلکات نفس اخلاق
الذميمة الردية من البخل والجبن والكبر والعجب والرياء والغضب
ذمیمه ردیه است از بخل و جبن و کبر و عجب و ریا و غضب
والحقد وغيرها من المهلكات الردية التي استقبحها الشرع والعقل
و حقد و غیر آنها از مهلکات ردیه که قبیح شمرده است آنها را شرع و عقل
فيجب على الانسان السعي في التخلي عن الاخلاق السيئة والتحلي
پس واجب است بر انسان سعی در خالی شدن از اخلاق سیئه و آراسته شدن
بالاطوار المرضية وزعم الصوفية انهما انما يحصلان
باطوار مرضیه و گمان کرده اند صوفیه که این هر دو حاصل میشود
بترك المالوفات والاعتزال عن الخلق وارتكاب المشاق و
بترک مالوفات و کناره گرفتن از خلق و مرتکب شدن مشقتها و

وملازمة الجوع والنهل والسهر الدائم وسائر ما هو
وملازمت گرسنگی و بیداری و تشنگی دائم و باقی آنچه او
طورهم ودأبهم واني وجدت من يقاسي تلك الشدائد
طور ایشان و دأب ایشان و بدرستی که من یافتم کسی را که مشقت این سختیها میکشید
منهم تزيد اخلاقه الردية وتقل اخلاقه الحسنة اذ يغلب
از ایشان که زیاد میشد اخلاق بد او و کم میشد اخلاق نیکو او زیرا که غالب میشود
عليه السوداء فلا يمكن لاحد ان يتكلم معهم بكلمة لسوء
بر او سودا پس ممکن نیست احدی را که تکلم کند با ایشان بکلمه از جهت بدی
خلقهم ويقوى تكبرهم وعجبهم بحيث يظنون انهم تجاوزوا
خلق ایشان و قوی میکرد تکبر و عجب ایشان بحیثیتی که گمان میکنند ایشان که گذشته اند
درجة الانبياء ويبغضون جميع الخلق ويستوحشون منهم
از درجه پیغمبران و دشمن میدارند همه خلق را و وحشت میکنند از ایشان
وكذا سائر صفاتهم لكن لا يظهر ذلك للخلق لعدم معا
و همچنین باقی صفات ایشان لکن ظاهر نمیشود آن از برای خلق از جهت عدم معاشرت
شرتهم

شرتهم ومعاملتهم معهم وظني ان طريق معالجة ذلك هو
معاشرت ایشان و معاملات ایشان با مردم و گمان من آن است که طریق معالجه آن این است که
ان يتوسل اولا الى الله تعالى في رفع تلك الرذائل ثم يتفكر
که متوسل شود اولا بسوی خدای تعالی در رفع آن رذائل پس تفکر کند در بدی
في سوء عواقبها وعيوب نفسه ورذائل اصله وما ينتهي
در بدی عاقبت رذائل و عیبهای نفس او و رذیلت ذات او و در آنچه منتهی میشود
اليه حاله ونقص اعماله ونياته ثم يعالج كل خصلة بتمرين
بسوی او حال او و نقص اعمال و نیات او پس معالجه کند هر خصلتی را بعادت دادن
النفس على ضدها حتى يصير ضدها له خلقا وعادة وفي
نفس را بر ضد آن خصلت تا آنکه بگردد ضد آن از برای او خلق و عادة و در اثناء
اثناء ذلك يتدبر في الاخبار الواردة في ذمها ومدح
اثناء آن تدبر کند در اخبار وارده در مذمت و مدح
ضدها وكتاب الايمان والكفر من الكافي مشحون بها
ضد آنها و کتاب ایمان و کفر از کتاب کافی مشحون است بآنها

مثلا صاحب البخل يداوي نفسه بعد التوسل اليه تعالى
مثلا صاحب صفت بخل مداوا میکند نفس خود را بعد از توسل جستن بسوی حق تعالی پس
والتفكر في ان المال لا ينفعه بعد الموت والاعطاء ينفعه و
و فکر کردن در اینکه مال نفع نمیدهد او را بعد از مردن و عطا کردن نفع میدهد او را
ان الله تعالى يخلف وعيده ولا يخلف وعده ثم يتدبر
و بدرستی که حق تعالی خلف میکند وعید خود را و خلف نمیکند وعده خود را پس تدبر کند
في الآيات والاخبار الواردة في ذمه ثم يزجر نفسه على الاعطاء
در آیات و اخباری که وارد است در مذمت بخل پس زجر کند نفس خود را بر عطا کردن
ففي المرتبة الاولى يشق عليه وفي الثانية اسهل الى ان يصير
پس در مرتبه اولی دشوار است بر او و در مرتبه ثانیه آسان تر تا اینکه میگردد
العطاء له عادة وخلقا لا يمكنه تركه وكذا صاحب الترفع
عطا کردن از برای او عادت و خلق که ممکن نیست او را ترک آن و همچنین صاحب رفعت
في المجالس يعالج بعد ما ذكر بان يجلس مرارا دون ما يليق
در مجلسها علاج میکند بعد از آنچه ذکر شد باینکه بنشیند چند مرتبه پایین تر از آنچه لایق

يليق به من المجلس الى ان يصير له خلقا وهكذا في سائر الاخلاق
لایق باو است از نشستن تا اینکه میگردد از برای او خلق و همچنین است در باقی اخلاق
وافضل ما يقرأ في التوسل دعاءان في الصحيفة لمكارم
و افضل آنچه خوانده میشود در دعای توسل دو دعا است که در صحیفه کامله است از برای طلب مکارم
الاخلاق والاستعاذة من سيئ الاخلاق وملازمة العبادات
اخلاق و پناه بردن از بدی اخلاق و ملازمت عبادات
الشرعية بشرائطها كافية في رفع تلك المهلكات ولا يحتاج
شرعیه بشرایط کافی است در رفع این مهلکات و محتاج نیست
الانسان الى ارتكاب البدع والتشريعات فيكون دفعا للفاسد
انسان بسوی مرتکب شدن بدعتها و تشریعها تا اینکه بوده باشد دفع فاسد
بالافسد ثم اعلم يا اخي ان النوافل اليومية وصلوات الليل
بافسد پس بدان ای برادر من که نوافل یومیه و نماز شب
متممة للفرائض وهي من سنن النبي صلى الله عليه وآله
تمام کننده فرایض است و نوافل شب از سنتهای پیغمبر است صلی الله علیه و آله

هي تتركها الى ان تمضي من الدنيا فلا تتركها وان تركتها
كه ترك نكرده باشى آنها را تا بگذرى از دنيا پس ترك مكن آنها را و اگر ترك كردى آنها را
فاقضها حيثما تيسرت وعليك من الصوم بالخميس الاول
پس قضا كن آنها را هر وقت كه ميسر شود و برتست از روزه داشتن روز پنجشنبه اول
والاخر والاربعاء الاولى من الاوسط فانها ايضا من سنته
و آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه وسط پس بدرستی كه آن نيز از سنتهاى حضرت است
صلوات الله عليه وعليك في صلوة الليل بالدعوات
صلوات الله عليه و برتست در نماز شب بدعاها
والتضرع والبكاء فان هذا الوقت من الليل محل قرب العبد
و زارى كردن و گريه نمودن پس بدرستی كه اين وقت از شب محل نزديكى بنده است
من الرب وباب الدعاء والرحمة والمناجات مفتوح والقلب
از رب و در دعا و رحمت و مناجات گشوده است و دل
مجتمع والعمل فيه اقرب من الخلوص كما قال تعالى ان ناشئة
جمع است و عمل كردن در او نزديكتر است از خلوص چنانكه گفته است خداى تعالى بدرستی كه

نشئة الليل هي اشد وطأ.
نشئة الليل هي اقوم قيلا وعليك في ذلك الوقت بالدعاء
انگيزه از شب او سخت‌تر است از جهت برخواستن از فراش و برتست در آن وقت بدعا كردن
لاخوانك المؤمنين تفصيلا فانه اقضى لحاجتك وانت مثاب
از براى برادران مؤمن از روى تفصيل پس بدرستی كه او روا كننده‌تر است مر حاجات ترا و تو ثواب داده ميشوى
فيه بمثل ما طلبت لهم بل اضعافه وعليك في تعقيب صلوة
در او بمثل آنچه طلب كردهٔ از براى برادران بلكه چند برابر او و برتست در تعقيب نماز
الفجر بالدعوات والاذكار الماثورة والمواظبة عليها
صبح بدعاها و ذكرهاى ماثوره و مواظبت كردن برآنها
فان تلك الساعة تقسم الارزاق وعليك بعد ذلك
پس بدرستی كه اين ساعت قسمت كرده ميشود درو روزيهاى مردم و برتست بعد از آن
في مشيك وقيامك وقعودك تهليلا فتذكر لا اله الا الله منيك
در راه رفتن و برخواستن و نشستن خود بمداومت كردن ذكر لا اله الا الله
وسبحان الله والحمد لله والله اكبر فانها اركان عرش
و منزه است از عيبها و ثنا مخصوص خداست و خدا بزرگ است بدرستی كه اين كلمات اركان عرش

اشد مطلعا
[illegible]

العبادة والمعرفة ثم الصلوة على النبي وآله فانها من افضل
عبادة و معرفة است پس صلوات فرستادن بر نبى و آل و بدرستی كه او از افضل
الاعمال ثم مواظبة قدر واف من الاذكار الاربعة الواردة
اعمال است پس مواظبت كردن بقدر كه وفا كننده است بمقصود از اين اذكار اربعه وارد است
في القران والاخبار وهي ما شاء الله لا قوة الا بالله لدرك الرزق
در قران و احاديث و اذكار اينست آنچه را خواهد خدا هست قوتى نيست مگر بخدا از براى روزى
وتيسير الامور وحسبنا الله ونعم الوكيل لدفع الخوف من الاعا
و آسان كردن كارها و كافيست ما را خدا و خوب وكيل است جهت دفع ترس از
دي والشدائد ولا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
دشمنان و دفع سختيها نيست خدائى بجز تو منزهى بدرستی كه بودم از ظلم كنندگان
لدفع هموم الدنيا والاخرة وغمومها وافوض امري الى الله
جهت دفع هموم دنيا و آخرت و دفع غموم دنيا و آخرت و واميگذارم كار خود را بخدا
ان الله بصير بالعباد لدفع كيد الاعداء واقل ما تواظب
بدرستی كه خدا بيناست به بندگان جهت دفع كيد دشمنان و كمتر آنچه مواظبت

محمد

طلب عليه من الاذكار كل يوم ان تصلي على محمد وآله كل يوم
طلبيدن ازو اذكار هر روز صلوات فرستى بر محمد و آله هر روز
مائة مرة وفي يوم الجمعة وليلتها الف مرة وان تقول كل
صد مرتبه و در روز جمعه و شب جمعه هزار مرتبه و اينكه بگوئى هر
يوم ثلثمائة وستين مرة عدد عروق الجسد الحمد لله
روز سيصد و شصت مرتبه بشماره عروق جسد ثنا مخصوص حق است پروردگار
رب العالمين كثيرا على كل حال وان قرات ذلك عند
پروردگار عالمين ثنا بسيار بر هر حال و اگر بخوانى اين را نزد
كل صباح ومساء فهو افضل وقل في كل يوم استغفر
هر صباح و مساء پس او افضل است و بگو در هر روز طلب آمرزش ميكنم
الله سبعين مرة واتوب الى الله سبعين مرة واكثر
از خدا هفتاد مرتبه و توبه ميكنم بسوى خدا هفتاد مرتبه و بسيار
من الاستغفار فانه يكفر الذنوب ويزيد في الرزق
از استغفار كن پس بدرستی كه او دور ميكند گناهان را و زياد ميكند در رزق

لتسبیحات
وفي الاولاد وأتمّ كلًّا من التسبيحات الاربع كلّ يوم
در اولاد و بخوان هریک از تسبیحات اربع هر روز
مائة مرة وعقيب كلّ صلوة مجموع التسبيحات الاربع ثلثين
صد مرتبه و عقیب هر نماز مجموع تسبیحات اربع سی مرتبه
مرة وقل كلّ يوم مائة مرة لا اله الا الله الملك الحق
مرتبه و بگو هر روز صد مرتبه لا اله الا الله الملک الحق
المبين وان لم تقدر فثلثين مرة وقل في كلّ يوم مائة
المبین و اگر نتوانی پس سی مرتبه و بگو در هر روز صد
مرة لا حول ولا قوة الا بالله وقل في كلّ يوم عشر مرات اشهد
مرتبه نیست گردیدن از معصیت و نه قوت بر طاعت مگر بخدا و بگو در هر روز ده مرتبه گواهی میدهم
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا احدا صمدا لم
که نیست بجز خدا در حالتی که یکتا است و نیست شریکی او را خدایست یگانه و در ذات [illegible]
يتخذ صاحبة ولا ولدا وقل قبل طلوع الشمس وقبل غروبها
نگرفته است مصاحبه و نه فرزندی و بگو پیش طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب

بها عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك
آفتاب ده مرتبه نیست خدا بجز خدا که یکتا است نیست شریکی مر او را پادشاهی
وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي وهو حي لا يموت
و مر او راست حمد زنده میکند و میمیراند و میمیراند و زنده میکند و اوست زنده که هرگز نمیرد
بيده الخير وهو على كل شيء قدير وعشر مرات اعوذ
بدست اوست خیر و او بر همه چیز قادر است و ده مرتبه پناه میبرم
بالله السميع العليم من همزات الشياطين واعوذ بالله
بخدا شنوا و دانا از مکر و وسوسه‌های شیاطین و پناه میبرم بخدا
ان يحضرون ان الله هو السميع العليم فانه قد ورد الاخبار
از اینکه حاضر شوند مرا بدرستی که خدا اوست شنوا و دانا پس بدرستی که وارد شده در اخبار
انهما سنتان واجبتان وان نسيتهما في وقتهما فاقضهما وقل
این هر دو ذکر سنت اند واجب و اگر فراموش کنی هر دو را در وقت آنها قضا کن هر دو را و بگو
مائة مرة بعد صلوة المغرب والغداة بسم الله الرحمن الرحيم
صد مرتبه بعد از نماز شام و صبح بنام خدای بخشاینده مهربان

لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وان لم تقدر
نیست حول و قوت مگر با خدای تعالی بلند بزرگ و اگر قادر نباشی
فسبع مرات فانها امان من سبعين نوعا من انواع
پس هفت مرتبه پس بدرستی که امانست از هفتاد نوع از انواع
البلاء واكثر من قراءة سورة قل هو الله احد وانا انزلناه
بلاء و بسیار بخوان سوره اخلاص را که خدا یکی است که ما فرستادیم قرآن را
في ليلة القدر وان قدرت ان تقرأ انا انزلناه في كل
در شب قدر و اگر قدرت داشته باشی اینکه بخوانی انا انزلناه را در هر
يوم مائة مرة فافعل واقرأ آية الكرسي وشهد الله
روز صد مرتبه پس بکن و بخوان آیة الکرسی و شهد الله
وقل اللهم وسورة الحمد وقل هو الله بعد كل صلوة و
و قل اللهم و سوره حمد و سوره قل هو الله احد را بعد از هر نماز
قد ورد على جميع ما ذكرت لك صحاح الاخبار فلا تشك
و تحقیق که وارد شده است بر همه آنچه ذکر کردم از برای تو صحیح اخبار پس شک مکن

ان كنت مؤمنا باهل بيت نبيك انها افضل من
اگر هستی مومن به اهل بیت پیغمبر خود بدرستی که اوراد مذکوره بهتر است از
الاوراد الفتحية التي الفها شالة من الجاهلين البتة
اوراد فتحیه که تالیف کرده یکی از جاهلان [illegible]
من اهل السنة التاركين للاقتدار باهل البيت صلوات
از اهل سنت که ترک کننده است پیروی کردن باهل بیت صلوات
الله عليهم وعليك بصلوة جعفر بن ابي طالب واقلها
الله علیهم و بر تست بنماز جعفر بن ابی طالب و اقلش
كل سبوع مرة وعند الشدايد فانها مجربة لقضاء
هر هفته یکمرتبه و نزد سختی‌ها پس بدرستی که این نماز مجرب است از برای قضای
الحوائج وعليك بتحصيل كتب الدعاء واعمال الاعمال المختصة
حوائج و بر تست تحصیل کردن کتب دعا و عمل کردن اعمال که مختص
بالايام والليالي فان لكل منها تاثيرا خاصا في التقرب
بروزها و شبها پس بدرستی که از برای هر یک از اینها تاثیر خاص در نزدیکی

الى الله وإياك واتباع الأعمال التي تجدها في الكتب المعتبرة
جستن بسوی خدا و پرهیز از متابعت کردن عملها که بیابی آنرا در کتابهای معتبره
من أخبار الشيعة فإنه قال رسول الله صلى الله عليه
از اخبار شیعه پس بدرستی که گفته است رسول خدا صلی الله علیه
وآله قليل في سنة خير من كثير في بدعة وعليك بقلة
واله عمل کم در سنت بهتر است از عمل بسیار در بدعت و بر تست بکم
الأكل والنوم لا تترك الحيواني أو شيء مما أنعم الله به عليك
خوردن و کم خوابیدن نه ترک کردن حیوانی یا چیزی از آنچه انعام کرده خدا او را بر تو
ولا بحيث تنحف بدنك ولا تقدر على العمل فإن
و نه بحیثیتی که لاغر شود بدن تو و قادر نباشی بر عمل کردن پس بدرستی که
البدن مطيتك وتحتاج إلى تقويتها للأعمال الكثيرة و
بدن مرکوب است و تو محتاجی بسوی تقویت آن از برای اعمال بسیار و
عليك بالسعي في حلية مأكلك وملبسك وبعدها
بر تست سعی کردن در حلیت مأکول و ملبوس خود و دوری از دو

ها عن الشبهات بل جميع ما تصرف لنفسك أو في وجوه البر
از شبهات بلکه همه آنچه صرف میکنی از برای خود یا در وجوه بر
وعليك بقلة مصاحبة الفاسقين والظالمين ومعاشرتهم
و بر تست بکم کردن مصاحبت فاسقان و ظالمان و معاشرت کردن با ایشان
فإن لصحبتهم تأثيرا عظيما في قساوة القلب وبعدك عن
پس بدرستی که صحبت ایشان تاثیر عظیم دارد در قساوة قلب و دوری تو از
الله إلا أن تتخذ من نفسك أن غرضك هدايتهم أو دفع
رحمت خدا مگر اینکه بیابی از نفس خود اینکه غرض تو هدایت کردن ایشانست یا دفع
ظلم عن مظلوم أو كنت تتقي منهم وعليك أن تختار
ظلم از مظلوم یا بوده باشی که پرهیز کنی از ایشان و بر تست اختیار کردن
من تجالسه وتصحبه ويكون معينا لك على أمور دينك ولا
کسی را که مجالست و مصاحبت کنی با او و بوده باشد مددکار تو بر امور دین تو و
تصحب كل من تراه فإن صحبة أكثر أهل زمانك تضر بدينك
مصاحبت مکن هر کس را که میبینی پس بدرستی که صحبت اکثر اهل زمان تو ضرر میرساند بدین تو

وقد نبأك قال الحواريون لعيسى عليه السلام يا روح الله
و زنبانك گفته اند حواریون مر عیسی علیه السلام را یا روح الله
من نجالس قال من يذكركم الله رؤيته ويزيدكم
با کی بنشینیم گفت با کسی که بیاد دهد شما را رؤیت او خدا را و دیدن او و زیاده کند شما را
في العلم منطقه ويرغبكم في الآخرة عمله وينبغي أن تسكت
در علم حرف زدن او و ترغیب کند شما را در آخرت عمل او و سزاوار است ترا اینکه ساکت شوی
عما لا يعنيك ولا تتكلم في الحلال والحرام بغير علم فإن المفتي
از آنچه فایده نمیدهد ترا و تکلم مکن در حلال و حرام بغیر علم پس بدرستیکه مفتی
على شفير جهنم وقد قال تعالى الذين يفترون على الله الكذب
دوزخ بر کنار جهنم است و بتحقیق گفته است خدای تعالی آنانکه افترا میکنند بر خدا دروغ را
وجوههم مسودة يوم القيامة وينبغي أن تغتنم صحبة العلماء
روهای ایشان سیاه است در روز قیامت و سزاوار است غنیمت شمری صحبت علما را
الربانيين وتأخذ عنهم معالم دينك وكذلك في الزاهدين و
ربانیین را و فرا گیری از ایشان معالم دین خود را و همچنین ملاقات زاهدان را

والمتعبدين كثيرا ليعظك أعمالهم وأقوالهم وأطوارهم وإياك
و متعبدان را بسیار تا اینکه پند دهد ترا عملهای ایشان و قولهای ایشان و طورهای ایشان و حذر کن
أن تظن بالمؤمنين إلا خيرا وعليك أن تحمل كل ما ترى منهم
اینکه گمان کنی بمؤمنان مگر خیر را و بر تست اینکه حمل کنی هر آنچه میبینی از مؤمنان
منهم على المحامل الصحيحة الحسنة وعليك بذكر الله عند
بر محامل صحیحه حسنه و بر تست بذکر خدا نزد
البلايا فتصبر عليها وعند النعم فتشكر ربك فيها وعند
بلاها پس صبر کنی بر آنها و نزد نعمتها پس شکر کنی پروردگار خود را در این نعمتها و نزد
الطاعة فتعملها وعند المعصية فتتركها مخافة الله عز
طاعت پس عمل کنی آنرا و نزد معصیت پس ترک کنی آنرا از ترس خدای عز
وجل وعليك بمطالعة الأخبار الواردة في صفات
و جل و بر تست بمطالعه اخبار وارده در صفات
المؤمنين والمتقين خصوصا خطبة أمير المؤمنين عليه
مؤمنان و متقیان خصوصا مطالعه کردن خطبه امیر المؤمنین علیه

السلام التي ألقاها على همام وقد كتب والدي العلامة
السلام که القا کرده است آن خطبه را بر همام و بتحقیق نوشته است والد من علامه
قدس الله روحه شرحا جامعا فعليك بمطالعته
مقدس کرداند خدا روح او را ابراز خطبه شرحی جامعی پس بر تست بمطالعه کردن
ثم اعلم يا أخي أن ما ألقيت إليك في هذه الرسالة أخذته
پس بدان ای برادر من بدرستیکه آنچه القا کردم بسوی تو در این رساله فرا گرفته ام آنرا
كلها من معادن النبوة وما أقول من تلقاء نفسي
همه از معدنهای نبوت و نمی گویم از خواهش نفس خود
وإياك أن تظن بالوالد العلامة نور الله ضريحه أنه
و حذر کن که گمان کنی بوالد علامه نورانی کند ضریحه اینکه
كان من الصوفية أو يعتقد الكهم ومذاهبهم حا مسا
او بود از جمله صوفیه یا اعتقاد داشت بمسلکهای ایشان و مذهبهای ایشان را
شاه عن ذلك وهو كان آنس أهل زمانه بأخبارهم حا
حاشا که او از این باشد و چگونه باشد چنین و حال آنکه او بود مانوس ترین اهل زمان خود باخبار ایشان

أهل البيت وأعلمهم وأعملهم بها بل كان يسلك الزهد
اهل بیت و اعلم ایشان باخبار بلکه بود که جاری بود مسلک او زهد
والورع وكان في بدو أمره يتسمى باسم التصوف ليرغب
و ورع و بود در ابتدای کارش که برخود اسم تصوف را تا رغبت کنند
إليه هذه الطائفة ولا يستوحشوا منه فيردعهم عن
بسوی او این طایفه و وحشت نکنند از او پس منع کند ایشان را از
تلك الأقاويل الفاسدة والأعمال المبتدعة وقد هدى
این گفتگوها فاسده و اعمال مبتدعه و بتحقیق که هدایت
كثيرا منهم إلى الحق بهذه المجادلة الحسنة ولما رأى في
کرد و راه نمود بسیاری را از ایشان بسوی حق بسبب این مجادله حسنه و چون دید در
آخر عمره أن تلك المصلحة قد ضاعت ورفعت أعلام
آخر عمرش اینکه این مصلحت بتحقیق که ضایع شد و بلند شد علمهای
الضلال والطغيان وغلبت أحزاب الشيطان وعلم
گمراهی و سرکشی و غالب گردیده احزاب شیطان و دانست

انهم اعداء الله صريحا تبرّأ منهم وكان يكفرهم في عقايدهم

وآیت ان دشمنان خدا اند صریحا بیزاری نمودن از ایشان و بود که تکفیر میکرد ایشان را در عقاید

الباطلة وانا اعرف بطريقته وعندي خطوطه في

باطله ایشان ومن داناترم بطریقه و او و نزد من است نوشتهای او

ذلك ولكن هذا اخر ما اردنا ايراده في هذه الرسالة

در این باب و بود این اخر انچه اراده نمودیم ایراد او را در این رساله

وارجوا من فضل الله تعا ان ينفعك بها ايها السالك

و امید دارم از فضل خدای تعالی اینکه نفع دهد تو را ای جوینده سالک تو

والتمس منك ان لا تنساني في مظان اجابة الدعاء

و التماس دارم از تو اینکه فراموش نکنی در اوقات اجابت دعاء

وفقنا الله واياك لما يحب ويرضى وجعلنا واياك ممن

توفیق دهد ما را خدا و تو را از برای انچه دوست میدارد و راضی شود و بگرداند ما را و تو را از انها که

يذكر فتنفعه الذكرى تمت الرسالة على يد احقر

که متذکر میشوند پس نفع میدهد او را یاد اوری

١٢١٩

احقر العباد اقل الطلبة كاظم بن باقر الطالقاني مجاور دار

السلطنة اصبهان

١٢١٩

في مدرسه شاهزادها في سنة [illegible]

~~[illegible]~~

الحمد لله رب

العالمين والصلوة على [illegible] اصول [illegible] الا النجباء [illegible]

وطاهرين [illegible] از اصول [illegible] و [illegible] اجمعين والانس [illegible]

وبعد [illegible] عبارت [illegible] افزون [illegible] معروف [illegible]

والارادات [illegible] اعتقادات [illegible] اجمعين

تصحیح [illegible] عبادت [illegible] صلوات [illegible] اليه

معبود [illegible] متصور [illegible] رجوع [illegible] الغفور [illegible]

وبراين عبادت كامل [illegible] عالم [illegible] بمقتضي [illegible]

انور [illegible] علیه السلام [illegible] واو [illegible]

در اعتقادات [illegible] ائمه اثنی عشر علیهم السلام [illegible] منقح

علیه وضابط اخبار مولانا ومقتدانا [illegible] رساله [illegible]

الفروع والاصول [illegible] رساله [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] جناب [illegible]

مخفی [illegible] واحد [illegible]

[illegible] از [illegible] بعض [illegible]

[illegible] والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible] ١٢١٩

والاطاهرين

للاصل نحو ضربت الثالثة ه وكان المفعول بعد الا اوسط الابين
للفعل والمفعول الى او تقدم المفعول مع الشرم قبل الا ما الان وقع المفعول
بعد الا يفيد حصر الكل في الفاعل فيجب تقديمه نحو ما ضرب زيدا الا عمرو
فان معناه انحصار ضاربية زيد في عمرو مع جواز ان يكون عمرو
مضروبا بشخص اخر ولذا وقع الفاعل بعد الا كان حصر الحصر
مضروبية عمرو في زيد مع جواز ان يكون زيد ضاربا لشخص اخر فلو اخر
مثل الا عن محل وجب [illegible] فيفهم الحصر منه الرابع ه وكان المفعول
[illegible] [illegible] او قريب الحصر لا [illegible]
انما الحصر [illegible] الاخير [illegible] والفاعل من المفعول [illegible]
[illegible] فيجب جعل الفاعل [illegible] المفعول [illegible] صور الاول
ه وكان في الفاعل ضمير متصل راجع الى المفعول اذ لو اخر المفعول
عن الفاعل لزم اضمار قبل الذكر لفظا ورتبة وهو غير جائز نحو ضرب زيدا غلامه
الثانية ه وكان المفعول متصلا بالفعل والفاعل غير متصل او وجب
تقديم على الثاني نحو ضربني زيد الثالثة ه وكان الفاعل [illegible]

الاصل نحو ضربت **الثالثة** ما كان المفعول بعد الا مع توسط الا بين
الفاعل والمفعول اذ لو تقدم المفعول ح لا يلزم قلب المدعا لان وقوع المفعول
بعد الا يفيد حصر الحكم في الفاعل فينقلب المدعا مثل ما ضرب زيد الا عمروا
فان معناه انحصار ضاربية زيد في عمرو مع جواز ان يكون عمرو
مضروبا بالتخصيص اخر ولذا وقع الفاعل بعد الا كان معناه انحصار
مضروبية عمرو في زيد مع جواز ان يكون زيد ضاربا بالتخصيص لاخر فاذا اقتصر
معنى الا ظهر ول وجب [illegible] لا ينقلب المدعا **الرابعة** ما كان المفعول
بعد معنى الا وهو انما نحو [illegible] زيد عمروا بدليل قلب المدعا اذ كلمة
انما الحصر الحكم في طرف الاخير [illegible] اخره الفاعل عن المفعول انقلب
المدعا **قاعدة** يجب تاخير الفاعل عن المفعول في اربع صور الاول
ما كان في الفاعل ضمير متصل راجع الى المفعول اذ لو اخر المفعول
عن الفاعل لزم اضمار قبل الذكر لفظا ورتبة وهو غير جائز نحو ضرب زيدا غلامه
الثانية ما كان المفعول متصلا بالفعل والفاعل غير متصل اذ حين لا
تصل يمتنع التاخير نحو ضربني زيد الثالثة ما كان الفاعل الا بدليل

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا فاعل ما تشاء ولك الشكر يا رافع اسماء الملائكة في السماء
ولك الثناء يا ناصب اعلام النبيين في العلى ولك المجد يا من
نعمه من السماء الى الثرى ذاتك منعوتة بصفات الكمال ومنزهة
من التنحي والتغير والزوال ونعمتك ظاهرة كافية على ذوي المعرفة
والحال والاول شانه واضحة على ذوي العلم والقال والصلوة على
على من كان كلامه مرفوعا ولواؤه منصوبا وذيل كبره مجرورا وآله الذين
مميزون عن المكلفين بالاقوال ومن المؤمنين بالافعال صلوة والحمد
بلا انحصار وبالاصل **اما بعد** لما الفت القواعد النحوية وسميتها بالرسالة
الشمسية سالني ولدي اتقاه الله تعالى ورزقه حلاوة علوم الدينية
ان الفت تأليفا كما الفت الى اخيه ولكن بالعربية فاجبته وشرعت
سميته بالصدرية ورتبته بالترتيب رسيق الشمسية سائلا من الله
تعالى ان ينفع به [illegible] طلبة وجعله يوم الجزاء قلينا عظيمة نقيته يحق
الفقه الطاهرة المعصومة الغريبة التقية **المقدمة** في تعريف النحو

النحو وموضوعه وغايته النحو علم باصول يعرف بها احوال اواخر الكلمة الثلاث
من حيث الاعراب والبناء وموضوعه الكلمة والكلام وغايته رعاية
الاعراب وفايدتها معرفة معاني القران والحديث والكلمة لفظ موضوع
مفرد واقسامها اسم وفعل وحرف والكلام ما تضمن كلمتين بالاسناد والا
سناد نسبة كلمة الى كلمة بحيث تفيد المخاطب فائدة تامة ويحصل الكلام
من اسمين نحو زيد قائم او من فعل واسم نحو قام زيد المقصد الاول في الاسم
وفيه مقدمة وفصلان وخاتمة المقدمة في تعريف الاسم وخواصه وتقسيمه
الاسم كلمة دلت على معنى في نفسها غير دال على زمان الماضي والحال و
الاستقبال وخواصه المشهورة خمس الاولى اللام واختصاصها به لان اللام
التعيين المحكوم عليه وهو الاسم الثانية الجر واختصاصه به لان اثره
حرف جر وهو مخصوص بالاسم الثالثة التنوين واختصاصه به لاختصاص
اقسامه به واقسامه خمسة الاول تنوين التمكن وهو ما يدل على تمكن الاسم
في الاسمية على ان لا يكون مشابها للفعل فهذا لا يكون [illegible]
تنوين التنكير وهو للفرق بين المعرفة والنكرة وهما في الاسم الثالث تنوين

للمضاف

العوض نحو حينئذ وعوض من المضاف اليه وهو في الاسم الرابع تنوين المقابلة
وهو مقابل لنون الجمع المذكر السالم التي هي علامة لان يكون الاسم الذي
جمعا فينبغي ان يكون مقابلها ايضا في الاسم الخامس تنوين الترنم وليس
للاختصاص ويلحق الكلمة لتحسين الكلام الرابع المسند اليه واختصاصه
به لان وضع الفعل ليس اسنادا فلو كان مسندا اليه لزم اختلال الوضع
الخامسة الاضافة واختصاصها لان فائدتها التعريف او التخصيص وهما
للاسم والاسم معرب ومبني لانه اما ان يختلف اخر الاسم باختلاف العوامل
او لا فالاول معرب نحو جاءني زيد ورايت زيدا ومررت بزيد والثاني
مبني مثل جاءني هؤلاء ورايت هؤلاء ومررت بهؤلاء الفصل الاول
في المعربات وفيه مقدمة وستة مباحث وخاتمة المقدمة في تعريف
المعرب والاعراب والعامل والاعراب فالمعرب اسم ركب مع
تحقق عامله ولم يكن مشابها للماضي او الامر اي في وزن او حرف والاعراب
حركة او حرف اختلف اخر المعرب بها وانواعه رفع ونصب وجر
فالرفع علم الفاعلية والنصب علم المفعولية والجر علم الاضافة والعامل

والعامل كلمة تحصل بها معنى يقتضي الاعراب نحو جاءني زيد فان جاء كلمة يحصل
عليها لان بسببها تحصل في زيد معنى وهو الفاعلية والفاعلية يقتضي الرفع والعامل
على قسمين لفظي ومعنوي واللفظي سماعي وقياسي البحث الاول في تقسيم الاعراب
اعلم ان الاعراب اما حركة او حرف وكل منهما اما لفظي او تقديري
وكل منهما اما تام او ناقص وتوضيحه في ثلاثة فصول الفصل الثاني في الفرق بين الاول
الحركة والحرف فالحركة رفع ونصب وجر والحرف واو وياء والف
الفصل الثاني في الفرق بين الاعراب اللفظي والتقديري اما الاعراب
اللفظي ما كان حركة اخره او حرف اخره جاريا على اللسان ولا يكون
ثقيلا عليه واعراب التقديري بخلافه وهو في موضعين الاول ما كان دخول
الاعراب فيه ممتنع وهو في محلين احدهما ما كان في اخره الف نحو عصى
وثانيهما في كلمة معربة اضيفت الى ياء المتكلم نحو غلامي فان حرف اخره
ميم ولا يمكن اجراء الاعراب عليها لان الياء يقتضي كسرة ما قبلها الثاني
ما كان دخول الاعراب ممكنا لكن جريانه على اللسان ثقيلا وهو في
محلين احدهما في كلمة ناقصة يكون قبل حرف اخرها كسرة نحو قاض

اعرابه في حالة الرفع والجر تقديري لثقل الضمة والكسرة على الياء فتقول
جاني قاض ومررت بقاض فان الياء تسقط لالتقاء الساكنين والاعرابه
في حالة النصب لفظي لان الفتحة لخفتها تقبله على الياء فتقول رايت
قاضيا وثانيهما في جمع المذكر السالم الذي اضيف الى ياء المتكلم نحو مسلمي
فان اصله مسلمون لما اضيف الى ياء المتكلم سقطت النون بالاضافة وصار
مسلموي ابدل الواو التي حرف الاعراب بالياء الفصل الحرف صار مسلمي
فاعرابه في حالة الرفع تقديري واعرابه في حالة النصب والجر لفظي اذ
حرف الاعراب فيهما الياء هي الحية ملفوظة الفصل الثالث في الفرق بين
الاعراب التام والناقص اما الاعراب التام ما كان في احوال الثلاثة
على الحركات الثلاثة او الحروف الثلاثة نحو جاني زيد ورايت زيدا
ومررت بزيد وجاني ابوك ورايت اباك ومررت بابيك واما الا
عراب الناقص ما كان في احوال الثلاثة على الحركتين او الحرفين نحو
جاني مسلمات ورايت مسلمات ومررت بمسلمات جاني مسلمون
ورايت مسلمين ومررت بمسلمين تنبيه اعلم ان من هذا التوضيح يعلم

يعلم ان المعرب ثماني صور الاولى ما كان اعرابه بالحركة التامة اللفظية
نحو جاني زيد ورايت زيدا ومررت بزيد الثانية ما كان اعرابه
بالحركة الناقصة اللفظية نحو جاني مسلمات ورايت مسلمات
ومررت بمسلمات الرابعة ما كان اعرابه بالحركة الناقصة التقديرية
نحو جاني حبلى ورايت حبلى ومررت بحبلى الخامسة ما كان اعرابه بالحرف
السادسة ما كان اعرابه بالحرف التام اللفظي نحو جاني ابو القاسم
اخوك ورايت اخاك ومررت باخيك السابعة ما كان
اعرابه بالحرف التام التقديري نحو جاني ابو القوم ورايت ابا القوم
ومررت بابي القوم الثامنة ما كان اعرابه بالحرف الناقص التقديري
نحو جاني مسلمي ورايت مسلمين ومررت بمسلمين البحث الثاني
في محل الاعراب اعلم ان الاعراب بالحركة التامة في
موضعين الاول في المفرد المنصرف نحو جاني زيد ورايت زيدا
ومررت بزيد الثاني في الجمع المكسر المنصرف نحو جاني رجال ورايت
رجالا ومررت برجال وجاني طلبة ورايت طلبة ومررت بطلبة

اللفظ جاني مسلمات ورايت مسلمين ومررت بمسلمين البحث الثاني ما كان اعرابه بالحرف
الناقص التقديري صح

فان الاعراب في هذين الموضعين بالضمة رفعا وبالفتحة نصبا و
بالكسرة جرا الاعراب بالحركة الناقصة في موضعين الاول
الجمع المؤنث السالم فان اعرابه بالضمة رفعا وبالكسرة نصبا وجرا نحو
جاني مسلمات ورايت مسلمات ومررت بمسلمات الثاني
غير المنصرف فان اعرابه بالضمة رفعا وبالفتحة نصبا وجرا نحو جاني احمد
ورايت احمد ومررت باحمد والاعراب بالحرف التام في الاسماء
الستة المكبرات الموحدات اذا اضيف الى غير ياء المتكلم وهي
ابوه واخوه وحموه وهنوه وفوه وذو مال فان اعرابها بالواو رفعا و
بالالف نصبا وبالياء جرا نحو جاني اخوك ورايت اخاك ومررت
باخيك والاعراب بالحرف الناقص في موضعين الاول في المثنى وملحقه
وهو كلا وكلتا مضافا الى مضمر واثنان واثنتان وثنتان فان اعرابه
بالالف رفعا وبالياء نصبا وجرا نحو جاني مسلمان ورايت مسلمين ومررت
بمسلمين الثاني في الجمع المذكر السالم وملحقه وهو اولو وعشرون واخواته
فان اعرابه بالواو رفعا وبالياء نصبا وجرا نحو جاني مسلمون ورايت

لوز

مسلمين ومررت بمسلمين والفرق بين الاعراب التثنية والجمع
في حالتي النصب والجر ان ما قبل حرف الجر الاخر في التثنية وفي الجمع
مجرور البحث الثالث في تقسيم المعرب اعلم ان المعرب منصرف وغير
منصرف المنصرف ما ليس فيه علتان من العلل التسع او علة قائمة مقام
العلتين وهي عدل ووصف وتانيث وعلمية وعجمة وجمع وتر
كيب والالف والنون المزيدتان ووزن الفعل وكل
منها فرع التذكير والعلمية فرع التنكير والعجمة فرع العربية والتركيب
فرع الافراد والالف والنون المزيدتان فرع ما زيدتا عليه
عليه ووزن الفعل فرع وزن الاسم فغير الاسم يكون فيه علتان
فرعيتان وهما تشبه الفعل اذ في الفعل علتان فرعيتان احدهما
احتياجه الى الفاعل وثانيهما اشتقاقه من المصدر والعلة القائمة
مقام العلتين الجمع والتانيث الذي يكون بالالف اما العدل هو خروج
الاسم عن صيغته الاصلية من غير تغير المعنى وهو تحقيقي وتقديري له
التحقيقي هو ان الناظر اذا نظر فيه يجد قاعدة سوى منع الصرف ان

لان له صيغة اخرى والقاعدة ان افعل التفضيل لا يستعمل الا باحد الامور الثلاثة وهي الاضافة ومن واللام والاخر جمع اخرى والاخرى مؤنث اخر والاخر افعل التفضيل وعلى القاعدة المذكورة يجب استعماله باحد الامور الثلاثة فبعد استعماله باحد الامور المذكور نعلم ان اصله صيغة اخرى وهي اخر من الاول اخر اذ لو كان اصله الاضافة وحذف مضاف اليه لزم التنوين عوضه وهو لا يدخل غير المنصرف فسبب منع الصرف العدل والوصف اما التقديري هو ان الناظر اذا نظر فيه لم يجد فيه قاعدة سوى منع الصرف ان اصل هذه الصيغة صيغة اخرى نحو عمر فان الناظر اذا نظر فيه لم يجد قاعدة سوى انه في محاورات العرب غير منصرف قاعدة ان اصله صيغة اخرى وليس فيه اسباب منع الصرف سوى العلمية والاسم لا يكون غير منصرف لسبب واحد فيضطر الى ان يفرض له اصل ليخرج عنه هذه الصيغة حتى يتحقق العدل ففرض له اصل وقيل اصله عامر فسبب منع الصرف العلمية والعدل التقديري اما الوصف هو كون الاسم دالا على ذات مبهمة ماخوذة

مع بعض صفاته وشرطه في سببيته منع الصرف لان الواضع وضعه للوصفية سواء كان في الحال وصفا مثل احمر فانه غير منصرف بالوصفية الاصلية ووزن الفعل او غير وصف في الحال نحو اسود علما للحية فانه غير منصرف لسبب المذكور ولكن لا يبقى له وصفية الحالية تنبيه واعلم انه اذا كان في طلحة وصفية اصلية متاخرة لا يجتمع معها العلمية المؤثرة لان الوصف دال على ذات معينة فاذا اجتمعا في طلحة لا يكون احدهما مؤثرة التانيث هو على قسمين لفظي ومعنوي اما اللفظي فهو على نوعين احدهما ما كان في اخره الف مقصورة او ممدودة نحو حبلى وحمراء وهذا النوع قائم مقام العلتين كما مر ولا يحتاج الى الشرط وثانيهما كان في اخره تاء وشرطه ان يكون علما نحو طلحة فانها غير منصرف بالتانيث اللفظي والعلمية واما المعنوي ما ليس في اخره التاء والالف وله في سببيته منع الصرف شرطان احدهما شرط الجواز وهو العلمية شرط نحو هند فانها غير منصرف بالتانيث المعنوي والعلمية ولكن يجوز صرفها لان العلمية شرط الجواز منع صرفها وثانيهما شرط الوجوب وهو ما فيه

احد الامور الثلاثة مع العلمية وهي الزيادة على ثلثة احرف نحو زينب وتحرك الاوسط نحو سقر والعجمة نحو ماه وجور ولكن اذا سمي بالمؤنث المعنوي ويكون مذكرا فشرطه وجوب الزيادة على الثلاثة فالقدم مع انهما مؤنث معنوي ويكون فيهما العلمية مع تحرك الاوسط اذا سمي به مذكر جاز صرفهما لان شرط الوجوب فيهما الزيادة وهو معدوم وعقرب اذا سمي بهما مذكر غير منصرف لوجود الشرط وهو الزيادة على الثلاثة اما العجمة وهي اسم وضعه غير العرب ولها شرطان الاول العلمية في العجمة والثاني ما كان فيها احد الامرين وهي تحرك الاوسط والزيادة على الثلاثة فشتر وابرهيم غير المنصرف لوجود احد الامرين ولوح منصرف لعدم احد الامرين اما الجمع فله شرطان احدهما ان يكون له صيغة منتهى الجموع وهي ما كان اولها مفتوحا وحرف الثالث الف وبعدها حرفان متحركان نحو مساجد او بعدها ثلاثة احرف وسطها ساكن نحو مصابيح وثانيهما ان يكون بغير هاء فنحو فرازنة فانه منصرف لعدم الشرط الثاني والصيغة المعتبرة اعم من ان يكون بغير ها فنحو جمعية

للضبع

جمعية اصلية كحضاجر علما للضبع وليس الحال له جمعية او حالية نحو مساجد فانها جمع مسجد او تقديره نحو سراويل فقدر مفرده سروالة وعند قال انها غير منصرف تنبيه اعلم ان لفظ جواري في حالة النصب غير منصرف لانه على صيغة منتهى الجموع فيقال جاءني جوار ومررت بجوار اما التركيب وهو ستة اقسام الاسنادي نحو زيد قائم والاضافي نحو غلام زيد والتوصيفي نحو حيوان ناطق والظرفي نحو لبيري والصوتي نحو سيبويه والمزجي نحو بعلبك فان بعل اسم صنم وبك اسم صاحب بلدة فركبا وجعلا علما لبلدة بديار بكر ومنه هذا القسم معتبر في سببية منع الصرف وشرطه العلمية فسبب منع صرفه التركيب والعلمية اما الالف والنون المزيدتان فشرطهما في الاسم الذي هو اسم الذات العلمية كعمران فانه غير منصرف بالالف والنون والعلمية وفي الاسم الذي هو اسم الصفة اختلف النحاة في شرطهما فقال بعضهم شرطهما عدمي وهو ان لا يكون مؤنثه على وزن فعلانة وقال بعضهم شرطها وجودي وهو ان يكون مؤنثه على وزن فعلى ومن ثم اختلف في رحمن فعند من اعتبر الشرط

العجمي غير منصرف اذ ليس له مؤنث على وزن فعلانة ومن اعتبر الشرط
الوجودي منصرف اذ ليس له مؤنث حتى يكون على وزن فعلى وسكران
غير منصرف على القولين لان مؤنثه على وزن فعلى وهي سكرى
وندمان ينصرف على القولين لان مؤنثه فعلانة اي ندمانة واما وزن الفعل
فشرط احد الامرين احدهما ان يكون وزنه مخصوصا بالفعل
ولا يوجد في الاسم الا بالنقل من الفعل نحو شمر وضرب وثانيهما ان
يكون في اوله احد الزوائد الاربع مثل يعقوب وتغلب واحمد ونرجس
والمعتبر في الثاني ان لا يكون على القياس قابل للتاء تنبيه اعلم ان
العلمية تشترط في اربع علل من العلل التسع وهي التانيث والعجمة
والتركيب والالف والنون المزيدتان واذا زالت العلمية
المذكورة بتنكير العلم بان يسمى به جماعة صرفه لان الاسم الذي يكون سبب
منع صرفه احد الامور المذكورة ~~بتنكير العلم بان يسمى~~ لانتفاء المشروط
بانتفاء الشرط تنبيه اعلم ان العلمية ليست شرطا في اربع علل
وهي الوصف والجمع والعدل ووزن الفعل واذا اجتمع العلمية

العلمية معها فهي غير مؤثرة وفي الاخيرين مؤثرة فاذا زالت العلمية
المذكورة فتمنع من الصرف لان الاسم الذي يكون سبب منع الصرف العلمية واحد
الاخيرتين اذا زال احد السببين اي العلمية فاذا زالت بقي على سبب واحد
والاسم لا يكون غير منصرف بسبب واحد واجتماع الاخيرين غير ممكن
اذ الحال منهما وزن خاص فلا يتوهم انه اذا زالت العلمية صار الاسم
غير منصرف بسبب اجتماعهما قاعدة لا يجوز ان يدخل الكسر والتنوين
على غير المنصرف لانه مشابهة للفعل فكما لا يدخل الكسر والتنوين على الفعل
ينبغي ان لا يدخل عليه ايضا قاعدة يجب ادخال الكسر على غير المنصرف
اذا اضيف الى كلمة او يجعله معرفا باللام نحو صليت في مساجدكم
او في المساجد قاعدة يجب ادخال الكسر والتنوين على غير المنصرف
لضرورة شعر او رعاية قافية نحو صبت على مصائب لو انها صبت
على الايام صرن لياليا ونحو بشير نذير اتاكم مكرم عطوف رؤوف من
يسمى باحمد البحث الرابع في المرفوعات وهو قسم مشتمل على علم الفا
علية واقسامها سبعة الفاعل والمفعول ما لم يسم فاعله والمبتدا وخبر ان

واخواتها وخبر لا التي لنفي الجنس واسم ما ولا المشبهتين بليس القسم
الاول في الفاعل وهو اسم اسند اليه الفعل او شبهه وقدم الفعل
او شبهه عليه على جهة القيام به نحو قام زيد وزيد قائم ابوه قاعدة
الاصل في الفاعل ان يلي الفعل ولذلك جاز ضرب غلامه زيد بنصب
الغلام بالمفعولية ورفع زيد بالفاعلية لان مرتبة الفاعل مقدم والاضمار
قبل الذكر لفظا لا رتبة جائز ولم يجز ضرب غلامه زيدا لان الغلام
فاعل والضمير راجع الى زيد وهو مفعول فيلزم الاضمار قبل الذكر لفظا ورتبة
وهو غير جايز قاعدة يجب تقديم الفاعل على المفعول في اربع صور الاولى ما كان
اعراب الفاعل والمفعول تقديريا او محليا والامر الدال على فاعلية
الفاعل ومفعولية المفعول منتفيا نحو ضرب موسى عيسى وضرب
من على الباب من على السطح لرفع الاشتباه ورعاية للاصل الثاني
ما كان الفاعل ضميرا متصلا بالفعل نحو ضربت زيدا لو اخر الفاعل
عن المفعول لا يكون الفاعل متصلا لمنافات الاتصال والانفصال واذا كان
الفاعل والمفعول ضميرين متصلين بالفعل وجب تقديمه ايضا لرعاية الاصل

كملة عن تمة نحو كم عمة لك يا جرير وخالة فدعاء قد حلبت على عشاري فمصدق
على عمة انها مميز كم ويجوز فيها وهو حلبت موصوف بصفة المذكورة
ففي مميز الثلاثة وجوه الرفع والنصب والجر اما الرفع على ان مميز كم محذوف
وعمة مبتدا او الجملة وهي قد حلبت خبره واما النصب على ان كم
يكون كم استفهامية ويكون عمة مميزة ومميزه مجرور بكما سرنا البحث الثامن
[illegible] في بعض الظروف والفاظه اثنان وعشرون الاول قبل الثاني بعد الثالث
تحت الرابع فوق الخامس قدام السادس خلف السابع وهذه الكلمات
السبع مبني اذا كان المضاف اليه في الكلمات المذكورة محذوفا وسبب بنائها
احتياجها الى المضاف اليه المحذوف فيكون مشابها بالحرف في الاحتياج
الثامن حيث وهو للمكان وعند الاخفش للزمان ولا يضاف الا الى
الجملة وسبب بنائه احتياجه الى جملة توضحه التاسع اذا وهو للزمان المستقبل
وان دخل على الماضي نحو قوله تعالى اذا بلغ بين السدين ولما كان في اذا معنى
الشرط لزم ان يكون بعده جملة فعلية وهو متضمن بحرف الشرط وسبب بنائه
ذلك وقد يكون للمفاجات وح لزم ان يكون ما بعده مبتدا نحو خرجت
فاذا السبع واقف العاشر لما الحيني بمعنى اذا والتزم ان يكون بعده فعل

الاستفهامية قاعدة يجب دخول كلمة من على مميز كم الخبرية اذا فصل بينه وبين مميزه قاعدة
فعل متعد لئلا يلتبس المميز بمفعول ذلك نحو كم تركوا من جنات قاعدة يجب ان
يذكر كم استفهامية او خبرية في اول الكلام ليكونا دالتين على ان ما بعدهما
من اي نوع من الكلام تنبيه اعلم ان لفظ كم مطلقا في محل الرفع والنصب
والجر ولكن كلاهما في بعض اما موضع النصب ما كان بعده لا يشتغل
بالضمير عن العمل في الكم نحو كم رجلا ضربت وكم غلام ملكت فان كم في
هذا الموضع في محل النصب بالمفعولية اما موضع الجر ما كان قبله حرف جر او
مضاف نحو بكم رجلا مررت وبكم رجلا مررت وغلام كم رجل مررت وغلام
كم رجل مررت فان كم في هذه المواضع مجرور واما موضع الرفع ما كان بخلافهما فمرفوع
بالابتداء ان لم يكن ظرفا نحو كم ابناءك وبالخبرية ان كان ظرفا ويعلم ظرفيته
كم بكون مميزه ظرفا ولا يمكن ان يكون كم مرفوعا بالفاعلية لان كم يقتضي صدارة
الكلام والفاعل لا يقع صدر الكلام قاعدة يجوز في جميع اسماء الاستفهام عام واسماء
الشرط اعراب الذي ذكر على النهج المذكور نحو من ضربت ومن ضربت وغلام
من ضربت ومن ضربته قاعدة يجوز ضربت فانهما في تقدير كم درهما ملكت
وكم مرة ضربت تنبيه اعلم انه اذا وقع بعد كم ومميزه فعل لا يشتغل بالضمير

الاصل نحو ضربت الثانية ما كان المفعول بعد الا مع توسط الا بين
الفاعل والمفعول اذ لو تقدم المفعول حينئذ يلزم قلب المعنى لان وقوع المفعول
بعد الا يفيد حصر الحكم في الفاعل فينقلب المعنى مثل ما ضرب زيدا الا عمرو
فان معناه انحصار ضاربية زيد في عمرو مع جواز ان يكون عمرو في
زيد مع جواز ان يكون زيد ضاربا لشخص اخر فاذا قصد معنى الاول وجب
تقديمه لئلا ينقلب المعنى الرابعة ما كان المفعول ما والا وهو انما نحو
انما ضرب زيد عمرو لا بدليل فساد المعنى اذ كلمة انما لحصر الحكم في كلمة
اخيرة فلو تاخره الفاعل من المفعول انقلب المعنى قاعدة يجب تاخير
الفاعل عن المفعول في اربع صور الاول ما كان في الفاعل ضمير متصل
راجع الى المفعول اذ لو اخر المفعول [illegible] لزم اضمار قبل الذكر لفظا ورتبة
وهو غير جائز نحو ضرب زيدا غلامه [illegible] ما كان المفعول متصلا بالفعل
والفاعل غير متصل اذ [illegible] جائز نحو ضربني زيد الثا
لثة ما كان الفاعل [illegible] معنى نحو ما ضرب زيدا الا عمرو
والرابعة ما كان الفاعل بعد معنى الا بدليل المذكور نحو انما ضرب زيدا عمرو

قاعدة يجوز حذف الفعل اذا قامت قرينة على الحذف نحو زيد
في جواب من قال من قام فان زيدا في جوابه في تقدير قام زيد
قاعدة اذا حذف الفعل لقرينة فوقع الابهام في الكلام ثم ذكر
المفسر لرفع الابهام الناشي من الحذف يجب حذفه اذ لو جاز
ذلك ذكر الفعل لزم اجتماع المفسر والمذكور مثل وان احد
من المشركين استجارك فانه في تقدير ان استجارك لدلالة
ان عليه لان ان لا يدخل على الاسم فوقع ابهام في الكلام قاعدة
بالحذف فلرفعه ذكر بعد الكلام استجارك فلو ذكر المحذوف يلزم
اجتماع المفسر والمفسر المذكور وهو غير جائز قاعدة لا يجوز تعدد الفاعل
مع وحدة الفعل لان نسبة الفعل الى الفاعل من جهة واحدة قاعدة
لا يجوز تقديم الفاعل على الفعل ففاعل ضرب في زيد ضرب ضمير راجع
الى زيد قاعدة اذا طلب الفعلان فاعلا ووقع اسم ظاهر بعدهما يصلح
الفاعلية كل منهما نحو ضربني واكرمني زيد فعند النحاة خلاف فمذهب
البصريين الاسم الظاهر معمول للفعل الاخير وفاعل فعل الاول

الاول مضمر فتقدير المثال هكذا ضربني هو واكرمني زيد القسم الثاني
في مفعول ما لم يسم فاعله وهو كل مفعول حذف فاعله واقيم مقام الفاعل
بان ابدل النصب المفعول بالرفع وعلامة فعله سيجيء في مباحث الفعل
ان شاء الله تعالى وقد يكون فائدة الحذف تعظيما او تصغيرا او عدم العلم
بالفاعل او غيرها كما بين في علم المعاني قاعدة لا يقع مفعول الثاني من
باب علمت مقام الفاعل لانه مسند الى المفعول الاول فلو وقع
مقام الفاعل المسند الفعل اليه فكان مسندا ومسندا اليه قاعدة
لا يقع مفعول له بدون اللام مقام الفاعل لان علامة العلية فيه
مفعول النصب فلو وقع مقام الفاعل لزالت العلامة ولكن اذا
كان مع اللام يجوز ان يقع موقع الفاعل نحو ضرب للتاديب
قاعدة لا يقع مفعول معه مقام الفاعل اذ لو ذكر مقامه مع الواو يلزم
ذكرها بين الفعل وفاعله وهو غير جائز ولو كان بدونها لم يكن مفعول
معه لان المفعول معه ما ذكر بعد الواو قاعدة اذا اجتمع المفاعيل

مع المفعول به في الكلام وقع المفعول به موقع الفاعل لا المفاعيل لأن احتياج الفعل به أكثر من احتياجه إلى المفاعيل نحو ضرب زيد يوم الجمعة أمام الأمير ضربا شديدا في داره فإن زيدا مفعول به ووقع موقع الفاعل ويوم الجمعة وأمام الأمير كلاهما مفعول به وضربا مفعول مطلق وفي داره ظرف ولم يقع شيء منها مقام الفاعل وإذا لم يكن المفعول به في الكلام كان المفاعيل سواء في وقوعها موقع الفاعل لكن مفعول الأول من باب أعطيت أولى من الثاني نحو أعطي زيد درهما القسم الثاني في المبتدأ وهو نوعان الأول اسم مجرد عن العوامل اللفظية ومسند إليه نحو زيد قائم الثاني صفة وقع بعد حرف النفي وألف الاستفهام رافعة للاسم الظاهر نحو ما قائم الزيدان وأقائم الزيدان فإن قائما مبتدأ والزيدان فاعله قائم مقام الخبر وإذا وقع الاسم الظاهر مفردا نحو أقائم زيد جاز أن يكون الصفة مبتدأ وهو الاسم خبر وجاز أن يكون اسم التثنية إذا كان المحذر منه اسما ولا نحو إياك وإن تحذف يجوز أن يكون فيه واو العطف كما في المذكور

المذكور وذكر منه نحو إياك من أن تحذف ويجوز ذكره بدون من في المحذوفين نحو إياك أن تحذف لأن حذف حرف الجر عن أن قياسي وإنما قلنا إن إياك والأسد مثالان لهذا النوع لأن قولنا والأسد مع ذكر الواو ويكون عطفا على قولنا إياك وهو مفعول بتقدير بعد فالمحذر منه في كليهما محذوف ولا يجوز أن يكون الواو عوضا عن كلمة من لأن كلمة من متعلق بالفعل الذي هو عامل في إياك والواو دال على الانفصال وإن ما بعدها على حدة النوع الثاني ما يكون الاسم مفعول به بتقدير بعد ونحوه ووقع المحذر منه مكررا نحو الطريق الطريق فإن الطريق مفعول به للفعل المحذوف وهو بعد والتقدير بعد الطريق فتنح الطريق الذي هو محذر منه مكررا القسم الثالث المفعول فيه وهو اسم زمان أو مكان وقع فيه الفعل المذكور نحو سرت يوم الجمعة وجلست أمامه فإن اليوم اسم زمان وقع فيه الفعل المذكور وهو السير والأمام اسم مكان وقع فيه الفعل المذكور وهو الجلوس قاعدة شرط نصب المفعول فيه أن يكون فيه في مقدرا وإلا يكون ملفوظا إذ لو كان ملفوظا يكون مجرورا لفظا ومنصوبا محلا تنبيه اعلم أن ظروف

تقبل

الزمان كلها معينة كانت أو مبهمة تقبل النصب بالمفعول فيه وأما ظروف المكان إن كان مبهما تقبل وإن كان معينا لم تقبل والنكتة فيه أن الزمان المبهم جزء لمفهوم الفعل وحمل الزمان المعين على الزمان المبهم لاشتراكهما في أصل الزمان وليس المكان جزء لمفهوم الفعل فلذا يقبل الزمان مطلقا النصب بالمفعولية بتقدير في ولا يقبل المكان المعين النصب ويقبل المكان المبهم النصب بتقدير في لاشتراكه في الإبهام وفسر المكان المبهم بالجهات الست وهي الفوق والتحت والقدام والخلف واليمين واليسار وحمل عليه لفظ عند ولفظ لدى ولفظ المكان ولفظ وقع بعد دخلت فإن هذه الألفاظ منصوب بالمفعول فيه نحو جلست عندك ولديك ومكانك ودخلت الدار قاعدة يجوز حذف فعل المفعول فيه لقيام قرينة نحو يوم الجمعة في جواب من قال متى جئت فإنه في معنى تقدير جئت يوم الجمعة قاعدة يجوز إضمار فعل المفعول فيه على شريطة التفسير التي ذكرنا في المفعول به نحو يوم الجمعة صمته

صمته وإعراب اسم زمان ومكان خبرية وهي إما اسمية وإما فعلية والفعلية إما مضارع أو ماض وكل منهما إما مثبت ومنفي والجملة من حيث إنه جزء مستقل والربط بين الحال وصاحبها لازم وحكم الربط بينهما على ثلاثة أنواع الأول إذا كان الحال جملة اسمية فقد كان ربطها بالواو والضمير نحو جاءني زيد وغلامه راكب وقد كان ربطها بالواو وحده نحو جاءني زيد والشمس طالعة وقد يكون ربطها بالضمير وحده على ضعف نحو جاءني زيد غلامه يركب الثاني إذا كانت الحال جملة فعلية وفعلها فعل مضارع مثبت فربطها بالضمير وحده نحو جاءني زيد يركب الثالث إذا كانت الحال جملة فعلية فعلها مضارع منفي أو ماض مطلق فقد كان ربطها بالواو والضمير نحو جاءني زيد وما يركب وجاءني زيد وقد خرج معه وجاءني زيد وما خرج وقد كان بالضمير وحده نحو جاءني زيد ما يركب وجاءني زيد قد خرج غلامه وجاءني زيد ما خرج قاعدة إذا كانت الحال فعلا ماضيا مثبتا لزم ذكر كلمة قد مع الربط بضرب من الماضي إلى الحال سواء كانت كلمة قد ظاهرة كالمثال المذكور أو مقدرة

نحو جاؤكم حصرت صدورهم اي قد حصرت صدورهم قاعدة يجوز حذف
عامل الحال اذا قامت قرينة على الحذف نحو جا راكبا في جواب من
قال كيف جئت فانه في تقدير جئت راكبا حذف الفعل لقيام
قرينة قالية تنبيه اعلم ان الحال منتقلة ومؤكدة اما المنتقلة
فهي ما ينفك الحال في زمان من ازمنة وجود ذي الحال نحو ضربت
زيدا قائما فان القيام ليس لازما لذات زيد بل ينفك عنه
في زمان الجلوس اما المؤكدة فما لا ينفك الحال عن ذي الحال في زمان
نحو زيد ابوك عطوفا فان العطوفة لازمة للاب غالبا قاعدة
يجب حذف عامل الحال اذا كانت مؤكدة نحو زيد ابوك عطوفا لدلالة
الحال عليه فان عطوفا دل على ثبته وهو عامل له فتقديره زيد ابوك اثبته
عطوفا قاعدة شرط حذف العامل الحال في الحال المؤكدة ان يكون الحال
مضمون الجملة الاسمية فان عطوفا في المثال المذكور مضمون الجملة الاسمية
وهي زيد ابوك اذ لو لم يكن جملة اسمية لم يجب حذفه لان الجملة
الفعلية لا يدل على الثبات القسم السابع التميز وهو اسم نكرة يرفع

الابهام عن ذات مذكورة وضعت للابهام او من ذات مقدرة في النسبة
فالتميز نوعان الاول ما يرفع الابهام عن ذات مذكورة سواء كان اتمامه
بالتنوين نحو رطل زيتا او بنون التثنية او شبه الجمع نحو منوان سمنا
وعشرون درهما او بالاضافة نحو بوصه كف سمي با قاعدة اذا تم الاسم
المميز عنه بالتنوين او بنون التثنية جاز اضافته الى التميز فالتميز مجرور
بالاضافة نحو رطل زيت وقفيزان بر بجرهما بالاضافة ولو ان
عشرون وثلثون واخواتها لم يجز الاضافة لان ما تم بالاضافة فلا يحتاج
الى الاضافة اخرى وما تم بنون شبه الجمع فلا اشتباه التميز بغيره كعشران
رمضان فانه مشتبه انه عشرين من رمضان او عشرين رمضان ولانه
لا يجوز ان يسقط النون بالاضافة كما هو شرط الاضافة فلزم ان يسقط
جزء اخر الكلمة بالاضافة فان النون جزء وان لم يسقط لزم مزية الفرع
على الاصل لانها مشابهة لنون الجمع وهي تسقط بالاضافة الثاني ما يرفع الابهام
عن ذات مقدرة في نسبة في جملة نحو طاب زيد نفسا فان نفسا
يرفع الابهام عن ذات مقدرة ليفهم من النسبة التي يكون بين طاب وزيد

المشبهة

وفي شبه جملة وهي اسم الفاعل واسم المفعول والصفة المشبهة
واسم التفضيل نحو الحوض ممتلئ ماء والارض مفجرة عيونا وزيد حسن
وجها وزيد افضل ابا او في اضافة نحو اعجبني طيب زيد ابا تنبيه اعلم ان
الحل هذه الثلاث من نسبة التي يكون في جملة او شبه جملة او اضافة خمسة
تميزات الاول ان يكون التميز عينا اضافيا محتملا للمنتصب عنه والمتعلق
نحو طاب زيد ابا الثالث ان يكون التميز عينا غير اضافي خاصا
لمتعلق المنتصب عنه نحو طاب زيد دارا الرابع ان يكون التميز
عرضا اضافيا نحو طاب زيد ابوة ان يكون التميز ابوة الخامس ان يكون
التميز عرضا غير اضافي نحو طاب زيد علما وكذلك امثلة شبه الفعل
والاضافة قاعدة مطابقة التميز للمميز عنه لازمة سواء كان التميز من
نوع الاول او من نوع الثاني وسواء كان عرضا في المنتصب عنه او في متعلقه
او محتملا لهما فان قصد وحدة المميز عنه لزم ذكر التميز مفردا وان قصد
تثنية لزم ذكر التميز تثنية وان قصد جمعا لزم ذكره جمعا الا ان يكون
التميز جنسا فيفرد التميز لان الجنس دال على الكثير والقليل واذا اريد

مثل للمنتصب

الخامس

اريد بالجنس نوع فلزم ايضا مطابقة لما هو المقصود قاعدة اذا كان
التميز صفة مشتقة مثل فارسا كانت صفة للمنتصب عنه دون متعلقه
لانه مذكور ومتعلقه غير مذكور فكونه صفة للمذكور اولى من كونه صفة لغير
المذكور نحو طاب زيد والدا فلا يكون والدا صفة لمتعلق زيد ولزم
مطابقا للمنتصب عنه ايضا في التثنية والجمع والتذكير والتانيث فيقال طاب
زيد فارسا وزيدان فارسين وطاب زيدون فارسين ويحتمل حمل
هذه الصفة على الحال فيكون معناه طاب زيد حال كونه فارسا لكن زيادة من
يرجح حمله على التميز اذ لا يزيد من في الحال ولا ابهام مع علوم ذكر المنتصب عنه
قاعدة لا يجوز تقديم التميز ~~على المنتصب عنه فلا يقال~~ عامله اذا كان اسما
بالاتفاق لضعف عمله وان كان فعلا فالاصح انه لا يتقدم لكونه من حيث
المعنى فاعل وقيل يجوز تقديمه لقوة عمله وان كان العامل شبه فعل غير اسمي
الفاعل والمفعول فمتفق عليه انه لا يتقدم وان كان منهما فمختلف
فيه للدليل المذكور القسم الثامن في المستثنى وهو اسم مذكور بعد الا
او اخواتها وهي اما فعل كما عدا وما خلا وليس ولا يكون او اسم كغير وسوى

قاعدة لا يجوز تقديم التميز على المنتصب عنه فلا يقال طاب نفسا لانه لرفع الابهام مرحوم

او مركب من الاسم والحرف كلاهي لا ويختلف فيه بين الحرف
والفعل كعدا وخلا وحاشا وهو على قسمين متصل ومنقطع فالمتصل
مذكور بعد الا او اخواتها ويكون مخرجا من متعدد سواء كان تعدده
يفهم من اللفظ نحو جاءني القوم الا زيدا او من فحوى الكلام نحو ما جاءني
الا زيد والمنقطع كالاسم المذكور بعد الا واخواتها وليس مخرجا من متعدد
نحو جاءني القوم الا حمارا فان الحمار ليس داخلا في القوم فائدة يجب
نصب المستثنى في ستة مواضع الاول ما كان المستثنى بعد الا التي
ليست للصفة ويكون في كلام موجب وهو ما ليس فيه نفي ولا نهي
ولا استفهام نحو جاءني القوم الا زيدا لان المستثنى يحتمل البدل او
الصفة وهي لا يحصلهما فيكون نصبه على انه مستثنى والمستثنى منصوب
اما عدم احتمال البدل لان المبدل منه مطروح والمستثنى منه مقصود
واما عدم احتمال الصفة لان الا بغير الصفة فلا يحتمل الصفة ويحتمل
الا بمعنى الصفة في موضع لا يكون وقوع الا للاستثناء وهو ان يكون
الا للاستثناء فحكم الا للاستثناء لا للصفة الثاني ما كان المستثنى

المستثنى مقدما على المستثنى منه سواء كان في كلام موجب او منفي نحو جاءني
الا زيدا القوم وما جاءني الا زيدا احد للدليل المذكور واما عدم احتمال
البدل والصفة لان البدل لا يقدم على المبدل منه والصفة
على الموصوف الثالث ما كان المستثنى منقطعا نحو جاءني
القوم الا حمارا بالدليل المذكور الرابع ما كان المستثنى بعد خلا
وعدا لانهما فعل على مذهب الاكثر والفاعل مستتر فيهما فيكون بعدهما
منصوب بالمفعولية واما على مذهب الاقل انهما حرف جر وما
بعدهما مجرور الخامس ما كان المستثنى بعد ما خلا وما عدا لان
الكلمة ما قرينة على ان ما بعدها فعل فيكون المستثنى منصوبا
بالمفعولية السادس ما كان المستثنى بعد ليس ولا يكون لانهما
من الافعال الناقصة وما بعدهما منصوب بكونه خبرا لهما يجوز النصب
والمختار البدل في المستثنى اذا وقع بعد الا التي يكون لغير الصفة وفي
كلام غير موجب نحو ما فعلوه الا قليلا والا قليل واما الرفع بانه بدل على
الضمير الذي هو فاعل في فعلوه وهو الواو واما النصب فلكونه مستثنى

ووجه ترجيح الرفع ان في النصب تكلف اذ في النصب المستثنى لكونه مشبها
للمفعول بخلاف الرفع بالبدلية فليس فيه تكلف فائدة اذا كان
المستثنى موصوفا بالقاعدة المذكورة وتعذر البدل عن لفظ المستثنى منه
وجب ان يكون بدلا من محل المستثنى منه لان البدل اولى من كونه
مستثنى كما ذكرنا نحو لا احد الا زيد فان زيدا موصوف بصفات القاعدة
المذكورة وتعذر البدل عن لفظ المستثنى منه اذ البدل بتكرير العامل
ولا يجري فيه لان العمل للنفي وقد انتقض النفي بالا فزيد في المثال
المذكور مرفوع بانه بدل عن محل لفظ الاحد وهو الابتداء تنبيه
اعلم ان الحكم في البدل في كان العامل حرفا لضعف الحرف في العمل
واما اذا كان العامل فعلا يصح الابدال عن اللفظ لعدم ابطاله عمله نحو ليس زيد
شيئا الا شيئا فان شيئا بدل عن لفظ الشيء الاول وقد انتقض
نفي الفعل بالا لكن لما كان الفعل قوي العمل فلا يغيره نقض من النفي
فائدة يعرب المستثنى على ما يقتضيه العوامل من الرفع او النصب او الجر اذا
كان المستثنى منه غير مذكور ويسمى هذا القسم مفرغا وشرطه ان

ان يكون في كلام غير موجب نحو ما ضربني الا زيد وما ضربت الا زيدا
فان زيدا في المثال الاول مرفوع لان الفعل يقتضي الفاعل وفي المثال الثاني
منصوب لان الفعل يقتضي المفعول وانما قيدنا بكونه في كلام غير موجب
لافادة المعنى الصحيح اذ لو كان في كلام موجب لا يفيد المعنى الصحيح
نحو ضربني الا زيد فان معنى هذا الكلام غير ممكن اذ لا يمكن ان يكون
الشخص مضروبا بجميع اهل الدنيا سوى زيد ومن هذا الدليل يفهم انه لو كان
المستثنى في كلام موجب يفيد معنى صحيحا يجوز ان يكون في كلام موجب
لان الشرط لافادة المعنى الصحيح فلو كان له المعنى الصحيح لا يكون الشرط
شرطا نحو قرأت الا يوم كذا الظاهر ان مراد المتكلم من المستثنى منه
وهو من الايام ليس جميع ايام الدنيا ايام الشهر والاسبوع فائدة يجب
الجر في المستثنى اذا وقع بعد كلمة غير وكلمة سوى وسواء وبعد حاشا في اكثر الاقوال
قاعدة يحمل كلمة غير التي وضعت للصفة على الا للاستثناء اي يريد منه الاستثناء
اي فائدة اذا لم يكن الا للاستثناء وجب حملها على الصفة فاعراب ما بعد
الا تابع لاعراب الموصوف وهو فيما كان الا تابعا لنكرة غير محصورة نحو
جاءني رجل رجال الا زيد فان زيد في هذا المثال لا يمكن ان يكون مستثنى اذ لو

كان مستترا فلا يخلو ان يكون متصلا او منفصلا فلو قلنا انه متصل
فلا يصدق تعريف المستثنى واقيم كلمة ما مقامه نحو اما انت منطلقا فان
اصله لان كنت منطلقا حذف اللام الجارة اذ حذفها من ان قياسي
ثم حذف كان للاختصار وجعل ضمير المتصل منفصلا صار ان انت
فذكر كلمة ما مقامه وادغم النون في الميم صار اما انت القسم العاشر
اسم ان واخواتها هو المسند اليه بعد دخولها نحو ان زيدا قائم فان زيدا
مسند اليه بسبب دخول ان القسم الحادي عشر اسم لا التي يكون لنفي الجنس
وهو مسند اليه بعد دخول لا نحو لا غلام رجل ظريف في الدار ولا عشرين
درهما لك وشرط نصبه ثلاثة امور الاول ان يكون لا الاسم
يليها فلو فصل كلمة بينه وبين لا لا يكون منصوبا الثاني ان يكون
نكرة فلو كان معرفة لا يكون منصوبا الثالث ان يكون مضافا او شبه
مضاف قاعدة اذا كان اسم لا التي تكون لنفي الجنس مفردا اي
لا يكون مضافا ولا شبه مضاف يكون مبنيا على ما ينصب به قبل
دخول لا فيبنى بالفتح اذا كان موحدا نحو لا رجل في الدار وبالكسرة
من غير تنوين اذا كان جمعا مؤنثا سالما نحو لا مسلمات في الدار وبالياء

القسم العاشر
القسم الحادي عشر
دخول لا

وبالياء التي يكون ما قبلها مفتوحا اذا كان مثنى نحو لا مسلمين في الدار وبالياء
التي يكون ما قبلها مكسورا اذا كان جمع مذكر سالما نحو لا مسلمين في الدار
قاعدة اذا كان اسم لا المذكورة معرفة او فصلت بينها وبين اسمها
كلمة وجب الرفع بانه مبتدا والتكرير نحو لا زيد في الدار ولا عمرو ولا في الدار
رجل ولا امرأة تنبيه اعلم انه اذا كان اسم لا نكرة وعطف عليه نكرة
وتكرر لا نحو لا حول ولا قوة الا بالله يجوز فيه خمسة وجوه فتح المعطوف
والمعطوف عليه ورفعهما وفتح الاول ونصب الثاني وفتح الاول
ورفع الثاني ورفع الاول وفتح الثاني الاول نحو لا حول ولا قوة الا بالله
بان يكون في كل منهما لنفي الجنس وخبرها محذوف اي لا حول ولا قوة
موجود الا بالله فيكون عطف مفرد على مفرد واما الثاني نحو لا حول ولا قوة
بالرفع فيهما على ان يكون مرفوعا بالابتداء جواب السؤال تقديره احول وقوة
فيجب بالرفع مطابق للسؤال لا حول ولا قوة الا بالله واما الثالث نحو لا حول ولا
قوة الا بالله بان يكون لا الاول لنفي الجنس ولا الثاني زائدة لتاكيد النفي و
يكون الثاني معطوفا على محل الاول وينصب فيكون الحركة الاعرابية موافقة

للحركة البنائية وخبرها محذوف اي لا حول موجود اما الرابع نحو لا حول ولا قوة
الا بالله بان يكون لا الاولى لنفي الجنس ولا الثانية زائدة وقوة معطوف
على محل اسم لا فانه مرفوع بالابتداء اما الخامس نحو لا حول ولا قوة الا بالله بان يكون
لا الاولى بمعنى ليس ولا الثانية لا التي لنفي الجنس وهذا مذهب مبرد
استضعفه ابن الحاجب لان عمل لا بمعنى ليس قليل قال صاحب المفصل
وجه اخر لهذا افقه ان لا الاولى لنفي الجنس واسمها محذوف وتقديره
لا ممكن حول ولا الثانية كذلك وقوة اسمها وخبرها محذوف وهو موجود
فيكون عطف الجملة على الجملة قاعدة اذا دخلت الهمزة على كلمة لا لا يتغير
عملها ولكن يتغير معناها وتصير استفهاما او عرضا او تمنيا نحو الا رجل في الدار
والا تنزل عندي والا ماء اشربه في مقام يعلم ان الماء معدوم
قاعدة يجوز ان يكون صفة اسم لا المبني مبنيا على ما ينصب به ومعربا
بالرفع والنصب اذا كانت صفة اسم لا صفة اولية ولا يقع فصل بينها
وبين اسم لا ولم يكن مضافا ولا شبه مضاف نحو لا رجل ظريف في
الدار فان الظريف موصوف بالصفات المذكورة فيجوز بناؤه واعرابه

الرابع
الخامس

نحو ما زيد مسافرا بل مسافر وما عمرو قائما لكن قاعد لبطلان بعاطف يفيد الايجاب
فيكون معطوفا على محل الخبر وهو مرفوع بالخبرية المبحث السادس في المجرورات
وهو كل اسم اشتمل على علم المضاف اليه وهو الجر سواء كان بالكسرة او الفتحة او
بالياء والمضاف اليه كل اسم نسب اليه شيء بواسطة حرف الجر لفظا نحو غلام لزيد
ومررت بزيد او تقديرا مع بقاء الاثر نحو غلام زيد قاعدة شرط الاضافة
بتقدير الجر امران الاول ما لا يكون المضاف فعلا اذ لو كان المضاف فعلا لزم ذكر
حرف الجر لمثل المذكور الثاني سقوط التنوين او نون التثنية والجمع من المضاف
بالاضافة لا يجمع معها لان كلا منهما علامة تمامية للاسم تنبيه اعلم ان
الاضافة على قسمين لفظي ومعنوي اما الاضافة المعنوية ما لا يكون المضاف صفة
مضافة الى معمولها سواء لا يكون في الاصل صفة نحو غلام زيد او صفة لكن
غير مضافة الى معمولها نحو مصارع مصر تنبيه اعلم ان الاضافة المعنوية على قسمين
لازمة وغير لازمة اما اللازمة فظروف وغير ظروف فالظروف ثمانية عشر
فوق وتحت وامام وقدام وخلف ووراء وتلقاء وحذاء وتجاه وحدة وعند
ولدن ولدى وبين ووسط وسوى ومع ودون وغير الظروف عشرون

المبحث السادس

مثل وشبه وغير وبند وقيد وقد وفات وقيس ولي وبعض وكل وكلا وذو ومؤنثة ومثناة ومجموعة والو الات وقط وحسب وأما غير اللازمة نحو ثوب ودار وفرس وزيد وغيرها مما يضاف في حال دون حال كذا في المفصل **قاعدة** شرط الاضافة المعنوية ان يكون المضاف مجردا من حرف التعريف اذ لو كان فيه حرف التعريف لكان معرفة لا يحتاج الى الاضافة لان فائدتها التعريف او التخصيص واذا كان معرفة لا يحتاج اليهما ولانه على تقدير الاضافة لا يخلو اما ان يكون الاسم مضافا الى معرفة او الى نكرة فان كان الاول لزم اجتماع التعريفين فيما كان كالكلمة الواحدة فان المضاف والمضاف اليه في حكم كلمة الواحدة وان كان الثاني فلم تحصل الفائدة ولزم اجتماع النقيضين فيما كان كالكلمة الواحدة **قاعدة** يجوز الاضافة الى معرفة ونكرة اما اذا اضيف الى معرفة ففايدتها التعريف نحو غلام زيد فان الغلام في الاصل نكرة وبالاضافة الى المعرفة صار معرفة بكسب التعريف من المضاف اليه واما اذا اضيف الى نكرة ففايدتها التخصيص نحو غلام رجل فان الغلام في الاصل نكرة محضة وبالاضافة صار نكرة مخصصة لعدم

لعدم احتمال انه غلام امراة **تنبيه** اعلم ان لفظ غير ومثل اذا اضيفا الى معرفة لم يصيرا معرفة بل هما باقيان على النكرة لتوغلهما بهما **تنبيه** اعلم ان الاضافة المعنوية باستقرائهم بمعنى اللام او من او في وكل منها في موضع اما بمعنى اللام فيما لا يكون المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون ظرفا للمضاف نحو غلام زيد فانه في تقدير غلام لزيد واما بمعنى من فيما اذا كان المضاف من جنس المضاف اليه نحو خاتم فضة اما بمعنى في فيما كان المضاف اليه ظرفا للمضاف نحو ضرب اليوم فانه في تقدير ضرب في اليوم والاضافة بمعنى في قليل **اما الا اللفظية** ما كان المضاف صفة كاسم الفاعل واسم المفعول وصفة واضافتها الى معمولها هو قبل الاضافة فاعل او مفعول به نحو ضارب زيد **قاعدة** المضاف اسم الفاعل ويكون من فعل لازم لزم اضافته الى الفاعل نحو زيد قائم الاب وان كان اسم الفاعل ~~ويكون من فعل لازم لزم اضافته الى الفاعل~~ نحو من الفعل المتعدي لزم اضافته الى المفعول نحو ضارب زيد عمروا **قاعدة** يجوز في الاضافة اللفظية ان يكون المضاف اليه معرفة او نكرة وفائدتها التخفيف لا التعريف والتخصيص ولذلك جاز مررت برجل حسن الوجه

اذ التخفيف في حسن الوجه حاصل ولم يحصل التعريف فيكون حسن الوجه نكرة ويجوز ان يكون النكرة صفة للنكرة ولا يجوز مررت بزيد حسن الوجه مع ان التخفيف فيه حاصل لان النكرة وقعت صفة للمعرفة وهو غير جائز فمن هذا العلم ان التعريف ليس من فايدتها اذ لو كان من فائدتها التعريف لكان مثال الاول غير جائز ومثال الثاني جائز **تنبيه** لما علمت ان فائدة الاضافة اللفظية التخفيف جاز الضاربا زيد والضاربوا زيد اذ الفائدة حاصلة فيهما لاسقاط التنوين بالاضافة ولا يجوز الضارب زيد لان تنوينه سقط بدخول الالف واللام لا بالاضافة **قاعدة** يجوز في الاضافة اللفظية مخالفة القاعدة للحمل على الكلام المشارك له فان تركيب الضارب الرجل جائز مع ان التخفيف غير حاصل بالاضافة اذ التنوين سقط باللام وسبب جوازه حمله على التركيب المشارك له وهو الحسن الوجه والشركة بين التركيبين ان المضاف في كل منهما صفة معرفة باللام والمضاف اليه جنس معرف باللام وسبب جواز الحسن الوجه انه في الاصل الحسن الوجه منه سقط الجار والمجرور بالاضافة او واصل الحسن الوجه

والاعراب اما بسبب البناء لانه صفة للمبني والصفة تابعة للموصوف فينبغي ان يكون مبنيا على ما ينصب به موصوفه اما سبب الاعراب لان الاصل في الاسماء الاعراب ويكون التبعية في الاعراب لا في البناء فلا يكون مبنيا واذا كان معربا فبسبب الرفع حمله على محل المعرب وهو الابتداء فان اسمها كان مبتدأ في الاصل واما بسبب النصب حمله على لفظ الموصوف ليكون حركته الاعرابي موافقا لحركة البنائي **قاعدة** اذا لم يكن صفة اسم لا على النهج القاعدة المذكورة فمعرب نحو لا غلام رجل ظريفا في الدار ولا رجل ظريف كريما في الدار ولا رجل في الدار ظريفا ولا رجل حسن الوجه في الدار **قاعدة** العطف على لفظ الاسم لا المبني وعلى محله جائز لان بناء الاسم لا عارض نحو لا اب وابنا وابن فيجوز فيه النصب والرفع **اما النصب** لعطفه على لفظ اسم لا ويكون حركة الاعرابي موافقا لحركة البنائي واما الرفع لعطفه على محل اسمها وهو الابتداء **تنبيه** اعلم ان النحاة اختلفوا في تركيب يكون بعد الاسم لا التي لنفي الجنس لام الاضافة وفيه احكام الاضافة الوجهين **الاول** ان هذا الكلام على تقدير الاضافة لا يتم الا بتقدير خبر بان يكون لا اباله موجود

قاعدة شرط الوصف ان يكون الموصوف اخص منه او مساويا له من حيث المفهوم لا من حيث الخارج اذ الغرض من التوصيف التوضيح او التخصيص واذا كان الموصوف اعم منه لا يفيد التوضيح والتخصيص **تنبيه** اعلم ان من هذه القاعدة يظهر عدم جواز وصف ذي اللام الا بمثله او بكلمة مضافة الى ذي اللام نحو جاءني الرجل العالم وجاءني الرجل ذو العلم الا اسم الاشارة فتوصف بذي اللام فيقال مررت بهذا الرجل ~~العالم وجاءني الرجل ذو العلم الا اسم الاشارة فتوصف بذي~~ اللام للابهام الواقع في اسم الاشارة القسم الثاني في العطف بالحرف وهو تابع مقصود مع متبوعه يتوسط حرف العطف بينه وبين متبوعه نحو قام زيد وعمرو **قاعدة** اذا عطف على الضمير المرفوع المتصل ظاهرا او مستترا وجب تاكيده اولا بضمير المنفصل نحو ضربت انا وزيد لان ضمير المرفوع كجزء الكلمة ولا يجوز العطف على جزء الكلمة الا اذا توسط بين المعطوف والضمير المرفوع جاز ترك التاكيد للاختصار نحو ضربت اليوم وزيد **قاعدة** اذا عطف على الضمير المجرور وجب اعادة الجار حرفا كان او اسما لان اتصال الضمير المجرور بالجار اشد من اتصال الفاعل بالفعل فان عطف

الوجه سقط الضمير بالاضافة ومثله الضاربك فانه جائز مع عدم التخفيف على ان الكاف له وهو ضاربك **قاعدة** لا يجوز اضافة الموصوف الى الصفة لان معنى التوصيف على معنى الاضافة فلو اضافه اليها لنزل المعنى التوصيفي ولان اعراب الصفة تابع لاعراب موصوفها فان وقع المضاف موصوفا مرفوعا لزم ان يكون الصفة التي يكون مضافا اليه مرفوعا ولا يجوز ان يكون المضاف اليه مرفوعا لان المضاف اليه مجرور فلا يكون تابعا لاعراب متبوعه **قاعدة** لا يجوز اضافة الصفة الى الموصوف للدليل المذكور ولان الواجب في الصفة ان يكون متأخرا عن الموصوف فان وقعت مضافا فالواجب تقديمها وتقديم الصفة على الموصوف غير جائز **قاعدة** لا يجوز اضافة اسم الى اسم يكون مثله في العموم والخصوص نحو ليث واسد فاللفظان مترادفان لعدم الفائدة **قاعدة** يجوز اضافة العام الى الخاص لان الفائدة تحصل بها نحو كل الدراهم وبعض الشيء فان الكل عام والدراهم خاص اضيف الكل الى الدراهم **قاعدة** اذا اضيف الاسم الصحيح وهو ما ليس في اخره حرف علة الى ياء المتكلم او

العلم واذا كان للنكرة ففائدته التخصيص نحو جاء رجل عالم وقد يكون بمجرد الثناء بسم الله الرحمن الرحيم وقد يكون للذم نحو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ويقع هذان القسمان اذا كان الموصوف مشهورا وقد يكون للتاكيد نحو نفخة واحدة **قاعدة** كل لفظ يدل على معنى يكون في متبوعه سواء كان دلالته بجميع الالفاظ او ببعضها يصلح لان يقع نعتا ولا فرق بين كونه مشتقا او جامدا **قاعدة** اذا وصف النكرة بجملة خبرية فعلية او اسمية لزم ان يكون الجملة مشتملة على ضمير يكون راجعا الى النكرة لان الجملة من حيث انها جملة مستقلة والربط بين الصفة والموصوف لازم نحو جاءني رجل قام ابوه وجاء رجل قائم ابوه **قاعدة** اذا قاعدة اذا كانت الصفة للموصوف وجب ان يكون تابعة للموصوف في امور عشرة وهي الرفع والجر والنصب والتعريف والتنكير والواحدة والتثنية والجمع والتذكير والتانيث فلا يجوز ان يكون الموصوف بنوع من الامور المذكورة والصفة بنوع مغاير لها **قاعدة** اذا كانت الصفة لمتعلق الموصوف بان تجري الصفة على لفظ وهي لا يكون صفة له بل يكون صفة لمتعلقه نحو مررت برجل حسن غلامه فان الغلام وجب

عطف على جزء الكلمة وليس له ضمير منفصل حتى يؤكده فلزم اعادة الجار نحو مررت بك وبزيد ومن النحاة من جوز اعادة الجار **قاعدة** المعطوف في حكم المعطوف عليه فكل ما جاز على المعطوف عليه لزم جوازه في المعطوف وكل ما يمتنع على المعطوف عليه لزم امتناعه في المعطوف ومن ثم التزم النحاة الرفع في ذاهب في تركيب ما زيد بقائم او قائما ولا ذاهب عمرو اذ لو نصب او خفض الذاهب لكان عطفا على قوله قائما او بقائم وفي قائم ضمير راجع الى زيد وهو فاعله وليس في ذاهب ضمير لان فاعله ظاهر فليس المعطوف في حكم المعطوف عليه فلا يكون هذا التركيب صحيحا واما اذا رفع الذاهب لكان خبرا مقدما على المبتداء وهو عمرو فيكون عطف الجملة وهو جائز **قاعدة** لا يجوز العطف على معمولي عاملين مختلفين في الاعراب بحرف واحد اذ ليس لحرف العطف قوة يقوم مقام العاملين خلافا للفراء وجوز ابن حاجب خلاف القاعدة المذكورة في مثل المجرور مقدما على المرفوع لتسمع من الفصحاء نحو في الدار زيد والحجرة عمرو فان الحجرة معطوف على الدار وهي معمول في عمرو ومعطوف على زيد وهو معمول للابتداء بحرف واحد

القسم الثالث

وهو الواو القسم الثالث في التاكيد وهو تابع يقرر امر المتبوع سواء كان الامر
نسبة نحو جاءني زيد زيد او في الشمول نحو جاءني القوم كلهم والتاكيد على قسمين
لفظي ومعنوي فاللفظي تكرير لفظ الاول ويجري في الاسم والفعل والحرف نحو
جاء زيد زيد وضرب ضرب وان ان زيدا قائم والمعنوي باحد الالفاظ
التي تأتي وهي نفسه وعينه وكلاهما وكله واجمع واكتع وابتع وابصع قاعدة يؤكد
بكلمة النفس والعين في المفرد والتثنية والجمع مذكرا كان او مؤنثا ولكن
اختلف الصيغة والضمير الذي يكون راجعا الى متبوعه غير التثنية فانه لا يختلف
في المذكر والمؤنث نحو زيد نفسه والزيدان انفسهما او نفساهما والزيدون
انفسهم وهند نفسها والهندان انفسهما او نفساهما والهندات انفسهن
تنبيه اعلم ان النحاة اختلفوا في صيغة النفس والعين اذا ذكرا للتثنية
فقال بعضهم للمذكر والمؤنث نفساهما على صيغة التثنية وصيغ التثنية لكراهة
اجتماع علامة التثنيتين في الكلمة الواحدة قاعدة يؤكد بكلمة كلا في التثنية
ولكن اذا ورد للمذكر يقال كلاهما واذا ورد للمؤنث يقال كلتاهما قاعدة
يؤكد بكلمة كل في المفرد والجمع مذكرا او مؤنثا لكن يختلف الضمير فيه فيقال اشتريت

قاعدة
تنبيه
قاعدة
قاعدة

واشتريت الجارية كلها وجاءني القوم كلهم وجاءت النسوة
كلهن وجاءني الرجال كلهم قاعدة يؤكد بكلمة اجمع واكتع وابتع وابصع
في المفرد والجمع مذكرا او مؤنثا لكن يختلف الصيغة فيقال للمفرد المذكر
اشتريت العبد اجمع واكتع وابتع وابصع وللمفردة المؤنثة جمعاء
وكتعاء وبصعاء وبتعاء نحو اشتريت الامة جمعاء وكتعاء وبصعاء
وبتعاء ولجمع المذكر اجمعون واكتعون وابصعون نحو جاءني القوم اجمعون
واكتعون وابصعون وابتعون ولجمع المؤنث جمع وبصع نحو رايت
النساء جمع وكتع وبصع قاعدة لا يجوز التاكيد بالكل او اجمع الا اذا كان
المؤكد ذا اجزاء حقيقة او حكما نحو اكرمت القوم كلهم فان القوم
ذو اجزاء حقيقة يصح افتراقها واشتريت العبد كله فان العبد ذو
اجزاء حكما اذ في قيمته يصح الافتراق نحو الثلث والنصف فلا يجوز
جاءني زيد كله اذ ليس زيد ذا اجزاء لا حقيقة ولا حكما قاعدة
اذا اريد ان اكد الضمير المرفوع ظاهرا او مستترا بالنفس وجب تاكيده
اولا بالضمير المنفصل لاشتباه التاكيد في بعض المواضع بالفاعل نحو اكرمني نفسه
فان النفس ح يشتبه بالفاعل واذا قيل اكرمني هو نفسه لما كان فيه الاشتباه

قاعدة
قاعدة
قاعدة

قاعدة اذا اجتمع اجمع مع اكتع واخواته لا يجوز تقديم اكتع واخواته على اجمع
لان في اكتع ليس معنى الجمعية بل تابع للجمع وذكرها بدون ذكر اجمع ضعيف للزوم
ذكر التابع بدون ذكر متبوعه القسم الرابع في البدل وهو تابع يكون نسبة الفعل
اليه مقصودا او نسبة الفعل الى متبوعه غير مقصود فالمبدل منه يكون مطروحا
وذكره للتوطئة وفائدة التاكيد والبدل على اربعة اقسام الاول بدل الكل
وهو ما يكون مدلول البدل عين مدلول المبدل منه نحو ضربت زيدا راسه الثالث بدل
الاشتمال وهو ما يكون بين البدل والمبدل منه تعلق غير تعلق الجزء للكل نحو
سلب زيد ثوبه الرابع بدل الغلط وهو ما لا يكون بين البدل والمبدل منه نسبة نحو زيد حمار قاعدة
يجوز ان يكون البدل والمبدل منه معرفتين نحو جاءني زيد اخوك
ونكرتين نحو جاء رجل اخ واحدهما معرفة والاخر نكرة نحو بالناصية ناصية
كاذبة قاعدة اذا كان البدل نكرة والمبدل منه معرفة وجب ان يكون البدل
صفة حتى لا يكون البدل الذي يكون مقصودا انقص من المدلول المبدل منه
نحو الناصية ناصية كاذبة فالناصية مع اللام معرفة وقع مبدلا منه
وبدون اللام نكرة وقع بدلا فذكر له صفة وهي كاذبة قاعدة يجوز ان يكون
البدل والمبدل منه اسمين ظاهرين كما في الامثلة والضميرين نحو الزيدون

القسم الرابع
الاول
الثالث
الرابع
البدل صح
قاعدة
قاعدة

لقيتهم
يدون لقيتهم اياهم واحدهما اسما ظاهرا والاخر ضميرا نحو اخوك ضربته
زيد اياه قاعدة اذا كان المبدل منه غير بدل الكل لا يجوز ان يكون البدل
اسما ظاهرا والمبدل منه ضمير المتكلم والمخاطب لانهما اقوى المعارف فلو كان
الاسم الظاهر بدلا منه لكان البدل انقص من المبدل منه وهو غير جائز
كما اشرنا ولما لم يكن ضمير الغائب اقوى المعارف جاز ان يكون الاسم
الظاهر بدلا منه القسم الثاني عطف البيان وهو تابع لا يكون صفة ويوضح
متبوعه نحو اقسم بالله ابو حفص عمر فان عمر عطف بيان لابي حفص
تنبيه اعلم ان الفرق بين البدل وعطف البيان بحسب اللفظ ان البدل
بتكرير العامل وعطف البيان كذلك فالبشر في مثال انا ابن التارك
البكري بشر ان كان عطف البيان للبكري فالتركيب صحيح اذ ليس
عامل البكري عاملا للبشر وان كان بشر بدلا عن البكري فغير صحيح اذ
البدل يكون بتكرير العامل والعامل في البكري هو التارك لبشر وهو غير صحيح
اذ هو من الاضافة اللفظية وفائدتها تخفيف اللفظ ولا يحصل التخفيف
لان التنوين ساقط لاجل دخول اللام دون الاضافة كما في الضارب
زيد الفصل الثاني في المبنيات وهو مشتمل على مقدمة وثمانية مباحث

قاعدة
القسم الثا
الفصل الثا

المقدمة في تعريف المبني وحكمه والقابه واقسامه المبني اسم ناسب
مبني الاصل او وقع غير مركب وحكمه ان لا يختلف آخره باختلاف العوامل
والقابه ضم وفتح وكسر ووقف واقسامه ثمانية المضمرات واسماء الاشارة
والموصولات والمركبات والكنايات واسماء الافعال والاصوات
وبعض الظروف البحث الاول في المضمرات والمضمر اسم وضع لمتكلم او غائب
تقدم ذكره لفظا او تقديرا او معنى او حكما نحو ضرب زيد غلامه وضرب غلامه
زيد واعدلوا هو اقرب للتقوى ونحو هو زيد قائم ويسمى الاخير ضمير الشان و
القصة ووجب بناؤه لعدم احتياجه الى الاعراب لانه موضوع للمرفوع و
المنصوب والمجرور وفي الغائب احتياجه الى المرجع فيشبه الحرف و
المضمر ان استقل بنفسه فهو منفصل وان لم يستقل بنفسه فهو متصل وهو
مرفوع ومنصوب ومجرور وكل من الاولين متصل ومنفصل والمجرور لا يكون
منفصل لامتناع الفصل بين الجار والمجرور فاقسامه خمسة الاول ضمير المرفوع
المتصل سواء كان للفعل المعلوم او المجهول وهو اربعة عشر ضميرا فالضمير المتكلم في
ضربت وضربنا وضمير المخاطب من ضربت الى ضربتن وضمير الغائب
من ضرب الى ضربن الثاني ضمير المرفوع المنفصل فالضمير المتكلم انا ونحن وضمير

المخاطب انت انتما انتم انتِ انتما انتن وضمير الغائب هو هما هم هي هما هن
الثالث ضمير المنصوب المتصل وقد يكون اتصاله بالفعل وقد يكون بالحرف اما
اتصاله بالفعل فالضمير المتكلم ضربني ضربنا والمخاطب ضربك ضربكما ضربكِ ضربكم
ضربكما ضربكن والغائب ضربه ضربهما ضربهم ضربها ضربهما ضربهن واما
اتصاله بالحرف فالمضمر المتكلم انني اننا والمخاطب انك انكما انكم انكِ انكما انكن
والغائب انه انهما انهم انها انهما انهن الرابع ضمير المنصوب المنفصل
فالمتكلم اياي وايانا والمخاطب اياك اياكما اياكم اياكِ اياكما
اياكن والغائب اياه اياهما اياهم اياها اياهما اياهن الخامس ضمير
المجرور المتصل واتصاله قد يكون بالاسم وقد يكون بالحرف اما اتصاله با
لاسم فالمتكلم غلامي غلامنا والمخاطب غلامك غلامكما غلامكم
غلامكِ غلامكما غلامكن والغائب غلامه غلامهما غلامهم غلامها
غلامهما غلامهن واما اتصال الضمير الى الحرف فالمتكلم لي لنا والمخاطب لكَ
لكما لكم لكِ لكما لكن والغائب له لهما لهم لها لهما لهن قاعدة ضمير المرفوع لك
مستتر في ثماني صيغ الاول في الفعل الماضي الواحد المذكر الغائب اذا
لم يسند الى اسم ظاهر نحو زيد ضرب الثاني في الفعل الماضي الواحد

المؤنث الغائبة اذا لم يسند الى اسم ظاهر نحو هند ضربت الثالث في الفعل
المستقبل الواحد المذكر الغائب اذا لم يسند الى اسم ظاهر زيد يضرب
الرابع في الفعل المضارع الواحدة المؤنث الغائبة اذا لم يسند الى هندم
اسم ظاهر نحو تضرب الخامس في الفعل المضارع الواحد المذكر المخاطب
اذا لم يسند الى اسم ظاهر نحو زيد تضرب السادس في المتكلم وحده نحو اضرب
السابع في الفعل المتكلم مع الغير نحو نضرب الثامن في صيغة تكون للصفة
كاسم الفاعل واسم المفعول وصفة المشبهة وافعل التفضيل اذا لم تسند الى اسم
ظاهر مفردا او مثنى او مجموعا مذكرا او مؤنثا نحو زيد ضارب وهند ضاربة قاعدة
لا يجوز ايراد الضمير منفصلا مرفوعا كان او منصوبا الا ان تعذر الاتصال
وتعذر الاتصال اذا كان احد الامور الستة الاول ان يكون الضمير مقدما على
عامله نحو اياك نعبد واياك نستعين الثاني ان يكون بين العامل والضمير فاصل
نحو ما ضربك الا انا الثالث ان يكون العامل معنويا وهو الابتداء نحو انا
زيد لامتناع اتصال الملفوظ بالمعنوي الرابع ان يكون العامل حرفا والضمير
مرفوعا نحو ما انت قائما لعدم جواز اتصال الضمير المرفوع بالحرف الخامس
ان يكون الضمير مسندا اليه ومسند صفة له نحو وجب الظاهر صفة اللفظ

اللفظ وجب الواقع ليس صفة له نحو هند زيد ضاربته هي فان هند مبتدأ
وزيد مبتدأ آخر وضاربته هي خبر للمبتدأ الثاني والجملة في محل الرفع بانها خبر
للمبتدأ الاول ويصدق على كلمة هي انها مسند اليه لانها فاعل والفاعل مسند اليه
ومسندها صفة لزيد لانه به وفي الواقع ليس صفة بل صفة هند فيجب
ذكر الضمير منفصلا لدفع الاشتباه الموصوف بغير الموصوف في بعض الامثلة
نحو زيد وعمرو ضاربه هو فانه مثل مثال الاول وان لم يذكر الضمير منفصلا لاشتبه
الموصوف وهو زيد بغير الموصوف وهو عمرو بل يفهم بحسب الظاهر ان الضاربه
ضاربه صفة عمرو لقرب الصفة به ولما كان في هذا المثال اشتباه تم الحكم
قاعدة اذا اجتمع الضميران ولم يكن احدهما مرفوعا ويكون احدهما اعرف
من الآخر وقدم الاعرف على غيره جاز الاتصال والانفصال نحو اعطيتكه
واعطيتك اياه قاعدة اذا اجتمع الضميران ويكون احدهما مرفوعا وجب
الاتصال نحو ضربتك لان الضمير الاول كالجزء من الفعل فوجب الاتصال والاصل
في الضمير الاتصال فلزم اتصاله ايضا قاعدة اذا اجتمع الضميران المتساويان
وجب الانفصال في الضمير الثاني اذ لو لم ينفصل لزم تقدم احد المتساويين
على الآخر بلا مرجح نحو ضربته اياه فان كليهما ضمير الغائب فاتصل ضمير الاول

لكون الاصل في ضمير الاتصال وانفصل الضمير الثاني للدليل المذكور
اذا اجتمع الضميران ويكون احديهما اعرف من الاخر ويكون الاعرف
متوخرا وجب انفصال الضمير الثاني لئلا يلزم تقدم الانقص على الاقوى
نحو اعطيتك اياك   اذا كان خبر كان واخواتها ضميرا جاز الاتصال
والانفصال نحو كنته وكنت اياه لمشابهته خبر كان بالمفعول ولكن المختار
الانفصال لان الاصل فيه ان يكون خبر المبتداء والاصل في خبر المبتداء
الانفصال لان عامله معنوية واذا كان العامل معنويا تعذر الاتصال كما اشرنا
اذا كان الضمير بعد كلمة لولا فعند الاكثر انه مرفوع ويجب الانفصال فيقال
لولا انت لان ما بعد لولا مبتداء ويجب فيه الانفصال وعند سيبويه انه مجرور
ويجب الاتصال فيقال لولاك لان لولا عنده حرف جر فما بعده مجرور
اذا وقع الضمير بعد كلمة عسى فعند الاكثر انه مرفوع ويجب الاتصال لانه فاعل
فيقال عسيت ~~فعند الاكثر انه مرفوع ويجب~~ وعند البعض انه منصوب و
يجب الاتصال ايضا فيقال عساك لانه في محل النصب اذ كلمة عسى
بمعنى لعل وهو من الحروف المشبهة وعملها النصب فيكون الضمير في محل النصب
اذا نسب الفعل الماضي او المضارع الى ياء المتكلم وجب الحاق النون

النون الوقاية الى اخر الفعل نحو ضربني ويضربني لكونها حافظا من دخول
الكسر على اخر الفعل فان الياء يقتضي كسرة ما قبلها **قاعدة** اذا نسب الفعل
المضارع الذي يكون نون تثنية او جمع الى ياء المتكلم او كلمة ان واخواتها اليها
جاز ذكر نون الوقاية وتركها نحو يضربنني ويضربونني ولدنني وانني ويضربان
ويضرباني ويضربوني ولدني واني ولكن المختار في كلمة ليت ذكر النون
وفي لعل تركها **قاعدة** اذا نسب كلمة من وعن وقط الى ياء المتكلم فالمختار
ذكر نون الوقاية **قاعدة** يجوز ان يقع الضمير المنفصل بين المبتداء والخبر
ويسمى هذا الضمير ضمير المنفصل لانه يفرق الخبر من الصفة نحو زيد هو المنطلق
قاعدة شرط توسط الضمير بين المبتداء والخبر امران **الاول** ان يكون الخبر
موافقا للمبتداء في الافراد والتثنية والجمع والتذكير والتانيث والخطاب
والمتكلم والغيبة **الثاني** ان يكون الخبر معرفة او افعل التفضيل نحو زيد هو افضل
من عمرو **قاعدة** يجوز تقديم ضمير الغائب على الجملة التي تكون الجملة مفسرا له
ويسمى ضمير الشان ان كان مستترا مرفوعا نحو كان زيد قائم واذا كان الفعل العامل
ابتداء يكون الضمير منصوبا متصلا ظاهرا نحو انه زيد قائم **قاعدة** يجوز حذف
الضمير الشان الذي وقع منصوبا مع الضعف نحو ان من يدخل الكنيسة يوما يلق فيها

ويذكر التعظيم الجملة نحو قل هو الله احد وان كان العامل فعلا يكون الضمير الشان حم

جآذرا وظباء فان اصله انه من يدخل الكنيسة فحذف ضمير الشان من انه وال
كما ذكرنا
دليل على انه محذوف ان كلمة من يقتضي صدارة الكلام فلو كانت اسما لان
لفاتت هذه الصدارة والدليل على ضعفه انه مراد لم يقم شيء يدل على حذفه
فان الخبر كلام مستقل **قاعدة** اذا كان الضمير الشان اسم ان المفتوحة المخففة
من المثقلة فحذفه لازم نحو قوله تعالى واخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين و
الدليل على لزوم تقديره ان المكسورة المخففة عاملة في الملفوظ وان المفتوحة
غير عاملة مع ان مشابهتها بالفعل اقوى من جهة مشابهته ان المكسورة فانها
على وزن الامر نحو فر فينبغي ان يكون المفتوحة المخففة عاملة ايضا في الملفوظ
فاذا لم يكن عاملة في الملفوظ لزم تقديره لئلا يرتد المكسورة عليها وعدم ذكره
المانع وهو التخفيف **البحث الثاني** في اسماء الاشارة وهي اسماء وضعت
للاشارة باشارة حسية وسبب بنائها مشابهتها الى الحرف كما ان
الحرف يحتاج الى ضميمة كذلك اسم الاشارة يحتاج في اظهار المعنى
الى تحريك عضو من الاعضاء والفاظها خمسة عشر **الاول** ذا وهو للواحد المذكر
عاقلا كان او غير عاقل **الثاني** ذان وهو لتثنية المذكر في حالة الرفع فقال
بعض النحاة ذان في احوال الثلاثة وقوله تعالى ان هذان لساحران مؤيد لهذا

لهذا القول **الثالث** ذين وهو تثنية المذكر في حالة النصب والجر **الثالث** تا
الرابع ذي **الخامس** تي **السادس** ته **السابع** ذه **الثامن** تهي **التاسع** ذهي وهذه
الالفاظ للواحد المؤنث **العاشر** تان وهي تثنية المؤنث في حالة الرفع
الحادي عشر تين وهو لتثنية المؤنث في حالة النصب والجر **الثاني عشر** اولاء
مدا وقصرا المذكر والمؤنث **الرابع عشر** هنا بضم الهاء وتخفيف النون وبفتح
الهاء وكسرها وتشديد النون **الخامس عشر** ثم وهي للمكان **قاعدة** يجوز دخول هاء التنبيه
على الاشارة المذكورة سوى الاخير فيقال هذا وهذان وهاتا وهؤلاء **قاعدة**
يجوز لحوق حرف الخطاب على الاسماء المذكورة سوى الاخير ليدل على حال
المخاطب وحروف الخطاب خمسة **الاول** الكاف المفتوحة للمفرد المذكر
الثاني كما للتثنية مذكرا او مؤنثا **الثالث** كم لجمع المذكر **الرابع** الكاف المكسورة
للمفرد المؤنث **الخامس** كن لجمع المؤنث **قاعدة** ذا لمن اريد القريب
وذاك لمن اريد المتوسط وذلك للبعيد وكذا في جميع الالفاظ مع
تجرده من الكاف للقريب ومع الكاف للمتوسط ومع الكاف واللام
للبعيد وكذا لكن يقال في تاتك للبعيد بحذف الالف وقد تبدل اللام
بالنون المشددة تانك للبعيد وذانك بالنون المشددة للبعيد وفي

اولئك للبعيد البحث الثالث في الموصولات وهو كل اسم لا يتم معناه
الا بجملة خبرية مشتملة على الضمير ولسبب بناءه مشابهته الى الحرف
لاحتياجه الى الجملة والفاظها ثماني عشر الاول الذي وهو للمفرد المذكر
الثاني التي وهي للمفرد المؤنث الثالث اللذان لتثنية المذكر
رفعا بالالف ونصبا بالياء الرابع اللتان واللتين لتثنية المؤنث
رفعا بالالف ونصبا وجرا بالياء الخامس اولى على وزن على لجمع المذكر
والمذكر لكن في جمع المذكر اكثر السادس اللذين لجمع المذكر السابع اللائي بالهمزة
والياء الثامن اللاء بالهمزة المكسورة فقط التاسع اللاتي بالياء فقط ساكنة
او مكسورة وهذه الالفاظ لجمع المذكر والمؤنث ولكن في جمع المؤنث اكثر
العاشر اللاتي بالتاء المعجمة بالنقطتين في الفوق والياء المعجمة بالنقطتين
في التحت الحادي عشر اللواتي وهي لجمع المؤنث ويقال في بعض
اللغات واللوات بحذف الياء الثاني عشر من وهو بمعنى الذي لذي العقول
مفردا او مثنى او مجموعا مذكرا كان او مؤنثا الثالث عشر ما وهو بمعنى الذي الا انه
بغير ذوي العقول نحو والسماء وما بناها الرابع عشر اي وهو ايضا بمعنى الذي نحو
اضرب ايهم في الدار اي الذي في الدار الخامس عشر اية وهو بمعنى التي نحو

جراحم

الذي

نحو اضرب ايتهن في الدار اي التي في الدار السادس عشر ذو عند
بني طي بمعنى الذي او التي وبئر ذو حفرت و ذو طويت بمعنى الذي نحو
ضربت حفرت او التي طويت السابع عشر ذا بعد ما الاستفهامية
بمعنى الذي نحو ماذا صنعت اي اي الذي صنعت الثامن عشر الالف
واللام وهو ايضا بمعنى الذي او التي نحو الضارب اي الذي ضرب والتي
ضربت قاعدة يجب ان يكون الجملة التي يذكر بعد الموصول جملة خبرية
لان الغرض من بعض الموصول ان يقع بسبب الجملة الخبرية صفة للمعرفة والجملة
الانشائية لا يقع صفة ويجب ان يكون معلومة بوجه ما عند المخاطب لرفع
الابهام قاعدة اذا وقع الالف واللام موصولا لزم ان يكون صلتها اسم
فاعل او اسم مفعول ولا يقع صلتها الفعل لان الالف واللام الموصول مشابه
للالف واللام الحرف فلا يدخل على الالف فينبغي ان لا يدخل على الفعل
فلا بد ان يغير صيغة الفعل المعلوم الى اسم الفاعل وصيغة الفعل المجهول الى
اسم المفعول قاعدة اذا وقع ضمير المفعول عايد الصلة ولا مانع من الحذف يجوز حذفه
لانه فضلة نحو الله يبسط الرزق لمن يشاء فان اصله لمن يشاءه فحذف الضمير
الذي يكون عايد الصلة التي للجملة من الموصول ثلاثة امور الاول ان يذكر

الموصول في اول الكلام الثاني ان يكون في موضع المخبر عنه ضمير راجع
الى الموصول موافقا للمخبر عنه ان يكون المخبر عنه متأخرا من الضمير
بان يكون خبرا من الذي مثلا اذا اراد المتكلم ان يخبر المخاطب جملة
جملة ضربت زيدا باستعانة الذي فيقول الذي ضربته زيد فيصدق
عليه ان لفظ الموصول في اول الكلام موافق للمخبر عنه وفي موضع المخبر عنه
وهو زيد ضمير والمخبر عنه متأخر من الضمير الثالث لا يجوز الاخبار اذا تعذر احد
الامور الثلاثة المذكورة وتعذر الامور في سبعة مواضع الاول ان يكون في الكلام
ضمير الشان لان الضمير الشان يقتضي صدارة الكلام فيكون مانعا من وقوع
الذي في اول الكلام الثاني ان يكون المخبر عنه موصوفا لان الضمير لا يقع
موقع الموصوف اذ لا يكون الضمير موصوفا الثالث ان يكون المخبر عنه صفة لان الضمير
لا يقع موضع الصفة اذ لا يكون الضمير صفة الرابع ان يكون المخبر عنه مصدرا ولم
يذكر معموله لان المصدر عامل واذا كان الضمير موقعه لكان الضمير عاملا والضمير لا
يكون عاملا الخامس ان يكون المخبر عنه حالا لان الحال نكرة فلا يقع الضمير موقعه
لانه معرفة السادس ان يكون المخبر عنه ضميرا راجعا الى غير الذي نحو زيد ضربته
اذ حينئذ لا يجوز ان يكون الضمير الذي ذكر موضع المخبر عنه راجعا الى الموصول

جراحم

الذي

الموصول او الى غيره فان رجع الى الموصول يكون المشتق بلا عايد وان
رجع الى المشتق يكون الموصول بلا عايد السابع ان يكون المخبر عنه اسما
وهو الكلام مشتمل على الضمير وهذا لا يجوز من ان يكون راجعا الى الموصول
او الى غيره ويلزم المحذور المذكور تنبيه اعلم ان كلمة ما على قسمين اسمي وحرفي
وما الاسمي على ستة انواع الاول ما الموصول كما ذكرنا الثاني ما الاستفهامية
وهو لغير ذوي العقول نحو وما تلك بيمينك يا موسى ويحذف الالف من ما الا
ستفهام اذا كان مع حرف الجر نحو عم يتساءلون اي عن اي شيء يتساءلون
الثالث ما الشرطية نحو ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها
ما الموصوفة نحو مررت بما يعجب اي بشيء يعجب الخامس ما التامة وهو بمعنى
الشرط نحو نعما هي اي نعم شيء هي السادس ما الصفتية وهو ما يكون للصفة
نحو ضربت ضربا ما اي ضربا كاملا واما ما الحرفي على اربعة انواع الاول ما الزايدة
نحو اذا ما تخرج اخرج الثاني ما المصدرية نحو ضاقت عليهم الارض بما
رحبت اي برحبها الثالث ما الكافة نحو انما زيد قائم الرابع ما النافية
نحو ما ضربت زيدا قائما وكلمة من واي واية على انواع ما الاسمية لكن لا
يكون تامة وصفة تنبيه اعلم ان اي واية تعربان اذا لم يحذف صدرها

تنبيه

تنبيه

مبحث اسماء الافعال

فهما معربان لانهما لازم الاضافة والاضافة يقتضى الاعراب وان
كان صلتها محذوف كانا مبنيين على الضم وسبب بنائهما مشابهتهما
الى الحرف في الاحتياج الى الصلة المحذوفة وسبب بنائهما على الضم
لان الضم يجبر المحذوف البحث الرابع في اسماء الافعال وهي كلما يكون
بحسب اللفظ اسما وبحسب المعنى امرا او فعلا ماضيا ومن الاسماء الافعال
تسعة كلمات تكون عاملة عمل ست منها النصب وهي رويد بمعنى امهل
نحو رويد زيدا اي امهل زيدا وبله بمعنى دع وها بمعنى خذ وحيهل بمعنى ايت
ودونك بمعنى خذ وعليك بمعنى الزم وعمل ثلاث منها الرفع وهي هيهات
زيد وشتان بمعنى افترق وسرعان بمعنى سرع ومن الاسماء الافعال
كلمة يكون على وزن فعال لكن فعال على اربعة انواع نوع منها من اسماء
الافعال الاول فعال الذي يكون بمعنى الامر كنزال بمعنى انزل الثاني فعال
الذي يكون بمعنى المصدر كفجار بمعنى فجره او الفجور الثالث فعال الذي يكون
علما للاعيان المؤنثة نحو قطام وكل منها مبني وسبب بناء نوع الاول انه
بمعنى الامر وسبب بناء الثاني المشابهة في الوزن والعدل تنبيه
بث اعلم ان في بناء نوع الرابع خلاف فعند اهل الحجاز مبني للدليل

مبحث الاصوات
البحث الخامس
المبحث المركبات
البحث السادس
قاعده

للدليل المذكور وعند اكثر اهل تميم انه معرب اذا لم يكن في اخره راء البحث
الخامس في الاصوات وهو كل لفظ حكي به صوت الغراب او لفظ ذكر للبهائم
نحو نخ فانه لفظ ذكر عند اناخة البعير وسبب بنائها انها لا يكون مركبا لان
وضعها ان يقال مفردا البحث السادس في المركبات وهو كل اسم ركب من
كلمتين ليس بينهما اسناد قاعدة ان كان الجزءان مبنيين اما سبب بناء
الجزء الاول ان اخره وقع في وسط الكلام والاعراب داخل على اخر
الكلمة وسبب بناء الجزء الثاني انه يتضمن للحرف نحو خمسة عشر و
حادي عشر واخواتها فانها في تقدير خمسة وعشر الا اثنى عشر فان
جزء الاول معرب والجزء الثاني مبني اما سبب اعرابه انه مشابه
للمضاف في سقوط النون فان اصل اثنان فيقال جاءني اثنا عشر
ورايت اثني عشر ومررت باثني عشر قاعدة اذا لم يكن جزء الثاني
من المركب المذكور متضمنا للحرف فالجزء الاول مبني على الفتح بالدليل المذكور
والجزء الثاني معرب لان سبب البناء فيه مفقود والاصل في الاسم
الاعراب فيقال بعلبك ورايت بعلبك ومررت ببعلبك البحث
السابع في الكنايات وهو الفاظ محصورة يعبر عنها عن امر معين بلفظ

قاعدة
مبحث الكنايات
البحث السابع

الاول
الثاني

غير صريح وهي خمسة الفاظ ثلاثة من العوامل السماعية الاول كم الاستفهامية
وسبب بنائه انها متضمن لمعنى الحرف الثاني كذا وسبب بنائه ان
اصله ذا وذا مبني ودخل عليه كاف التشبيه فكان مشابها للحرف
وهي كناية عن العدد وينصب الاسم النكرة على التمييز نحو كم رجلا عندك
وكذا درهما عندك وقد لا يكون للعدد نحو خرجت كذا وكذا يعني
يوم السبت تنبيه اعلم ان كم الخبرية ايضا مبني لمشابهتها بكم الاستفهامية لفظا
ومعنى لكونها للعدد الثالث كاين وهو بمعنى كم الخبرية ومن العوامل السماعية
وينصب الاسم النكرة على التمييز اصلها اي دخلت عليه كاف التشبيه
وبناؤها لهذا نحو كاين رجلا عندك الرابع كيت الخامس ذيت وهي
كناية عن الكلام وسبب بنائهما وقوعهما موقع الجملة والجملة مبنية
قاعدة يجب ان يكون غير كم الاستفهامية مفردا منصوبا كما في المثال وتمييز
كم الخبرية مجرور ومفرد او مجموعا نحو كم رجل عندك وكم رجال عندك
قاعدة يجوز دخول كلمة من على تمييز كم الخبرية نحو كم من قرية اهلكناها وجواز
ابن الحاجب دخولها على مميز كم الاستفهامية وقال الشيخ الفاضل
الشارح الرضي لم يجد في النظم والنثر كلاما دخل من على مميز كم الاستفهامية

تنبيه
الثالث
الرابع الخامس
قاعده

الحادي عشر
الثاني عشر
الثالث عشر

فعل ماضي وقال سيبويه لا كلو لانهما انتهاء الثاني لا لانتفاء الاول
ولما لثبوت الثاني لثبوت الاول الحادي عشر اذ وهي للزمان الماضي
ويقع بعدها جملة اسمية او فعلية نحو كان ذلك اذ زيد قائم او اذ قام
زيد وقد يكون للمفاجات نحو خرجت فاذا زيد الثاني عشر اين
الثالث اني وهما للمكان استفهاميين كانا او شرطيين وسبب بنائهما انهما
متضمن لمعنى الاستفهام والشرط نحو اين زيد واين تكن اكن واني تجلس
اجلس وقد يكون اني بمعنى كيف نحو انى القتال اي كيف القتال الرابع عشر
الخامس عشر متى وهو للزمان استفهاميا كان او شرطيا نحو متى القتال
ومتى تخرج اخرج السادس عشر ايان وهو ايضا للزمان اذا كان في كلام
الاستفهام نحو ايان يوم الدين والفرق بينه وبين متى ان ايان مخصوص
بالامور العظام وبالمستقبل بخلاف متى فليس له اختصاص السابع عشر
كيف هو للسوال من حال الشخص نحو كيف اصبح زيد وكيف تعلم زيد
الثامن عشر مذ التاسع عشر منذ وهما لاول المدة ومن ثم يليهما
اسم مفرد نحو ما رايته مذ ومنذ يوم الجمعة اي اول عدم رؤيتي له يوم
الجمعة وقد يكون لجميع مدة زمان الفعل وح يكون ما وقع بعدهما جميع زمانه

الرابع عشر
الخامس عشر
السادس عشر
السابع عشر
الثامن عشر

مقصودا نحو ما رأيته مذ او منذ يومان اى عدم رؤيتى له يومان وقد
يكون بعدهما مصدرا نحو خرجت مذ او منذ ذهابك وقد يكون بعدهما
فعل نحو اخرجت مذ او منذ ذهبت وقد يكون بعدهما جملة اسمية
نحو اخرجت مذ او منذ زيد مسافر والمضاف فى هذه المواضع مقدر
وهو الزمان فان خرجت مذ ذهبت فى تقدير مذ زمان ذهابك
وقس عليه الامثلة وسبب بنائهما مشابهتهما الى مذ ومنذ الحرفين
وهما حسب التركيب مبتداء وما بعدهما خبر وعند الزجاج بالعكس
التاسع عشر لدى لدن بفتح اللام وضم الدال وسكون النون وفى بعض
اللغات بفتح اللام موضع الحرف وحمل عليه باقى اللغات
العشرون قط بفتح القاف وضم الطاء المشددة وهو لاستغراق النفى
فى زمان الماضى نحو ما رايته قط عوض بفتح العين وضم
الدال المعجمة وهو كذلك لاستغراق النفى فى زمان المستقبل نحو لا اراه
عوض **تنبيه** اعلم ان كلمة غير وليس والاغير وحسب جارية مجرى ظروف
المقطوعة عن الاضافة فى حذف المضاف اليه والبناء على الضم **قاعدة**
اذا كانت الظروف مضافة الى جملة او الى كلمة اذ يجوز ان

ان يكون مبنيا وبناؤه على الفتح نحو قوله تعالى يوم ينفع الصادقين وقوله
تعالى من خزى يومئذ عند من قراءه بالفتحة لاكتساب البناء من المضاف
اليه ويجوز ان يكون معربا لان الاصل فى الاسم الاعراب والاضافة
اليها عارضة **قاعدة** اذا كان كلمة غير ومثل مع كلمة ما او كلمة ان مخففة
من مثقلة يجوز ان يكون مبنيا ومعربا بالدليل المذكور نحو قيامى مثل ما قام
زيد وقيامى مثل ان يقوم زيد **اما الخاتمة** ففى احوال الاسم وهى اثنا عشر
اول المعرفة **الثانى** النكرة **الثالث** اسماء العدد **الرابع** المذكر **الخامس**
المؤنث **السادس** المثنى **السابع** المجموع **الثامن** المصدر **التاسع** اسم الفاعل
العاشر اسم المفعول **الحادى عشر** صفة المشبهة **الثانى عشر** افعل التفضيل ونذكر
احوالها فى اثنا عشر بحثا **البحث الاول** فى المعرفة وهى اسم وضع لشىء
معلوم كزيد وانواعها سبعة **الاول** المضمرات **الثانى** الاعلام
الثالث الموصولات **الرابع** اسماء الاشارة ويسمى ما بالمبهمات
الخامس المعرف باللام **السادس** المعرف بالنداء **السابع** المضاف
باحد الامور المذكورة بالاضافة المعنوية وقد علم تعريف الكثير اما العلم
فهو اسم وضع لشىء معلوم لا يتناول الغير بوضع واحد اعرفها المضمرات

ثم ترتيب المذكور واعرف المضمرات ضمير المتكلم لعدم امكان الاشتراك
فيه ثم ضمير المخاطب ثم ضمير الغائب **البحث الثانى** فى النكرة وهى اسم
وضع لشىء غير معلوم كرجل فى اسماء العدد وهى الفاظ وضع
للكمية الاشياء بحيث لو سئل عن كمية شىء يصلح لان يجاب بها كالاحد
والعشرة والمائة والالف اعلم ان اسماء العدد ثلاث مراتب
الاولى الاحاد وهى من الواحد الى العشرة **الثانية** العشرات وهى العقود
التسعة بعد عشرة مرة وعشرين فثلاثين واربعين وخمسين وستين
وسبعين وثمانين وتسعين **الثالثة** المائة وهى مائة ومائتان وثلاث
مائة واربع مائة وخمس مائة وست مائة وثمان مائة وتسع مائة واصول
العدد اثنا عشر كلمة واحد الى عشرة ومائة والف ويحصل منها
عدد غير متناه **قاعدة** اذا ورد الواحد والاثنان للمذكر فيقال واحد
واثنان بدون التاء وان اوردها للمؤنث فيقال واحدة واثنتان
مع التاء **قاعدة** اذا ورد الثلاثة الى العشرة للمذكر فيقال مع التاء كثلاثة
رجال مع ان التمييز وهو الرجال جمع وكل جمع مؤنث باعتبار تانيث
الجمعية بذكر التاء واذا ورد احد عشر كوكبا واثنا عشر للمذكر فيقال

[illegible]

فيقال احد عشر رجلا واثنا عشر رجلا من غير التاء واذا ورد للمؤنث فيقال
احدى عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة مع التاء رعاية للاصل وانما غير الواحد
الى الاحد والواحدة الى الاحدى للتخفيف فى اللفظ اذا ورد من ثلاثة
عشر الى تسعة عشر للمذكر فيقال فى جزء الاول مع التاء وفى جزء الثانى
من غير التاء كثلاثة عشر رجلا وانما اورد فى الجزء الاول التاء للدليل
المذكور وانما ترك فى جزء الثانى لكراهة اجتماع تاءى التانيث فى كلمة
واحدة واذا ورد للمؤنث فيقال فى جزء الاول من غير التاء وفى جزء
الثانى مع التاء كثلاث عشرة امرأة اذا اريد على العقود التسعة
فحكم العدد الزائد حكم المذكور فى القاعدة السابقة لكن يقال مع حرف
العطف كاحد وعشرين رجلا واحدى وعشرين امرأة وثلاثة وعشرين
رجلا وثلاث وعشرين امرأة لا فرق فى المائة والالف فى
تثنيتهما وجمعهما بين ايرادهما للمؤنث والمذكر فيقال مائة رجل والف
رجل ومائة امرأة والف امرأة ومائتا رجل والفا رجل ومائتا امرأة
والفا امرأة اذا اريد ومائة رجل والالف رجل ومائة امرأة
والالف امرأة اذا اريد على المائة والالف عدد فحكم العدد

الزائد حكم المذكور في القواعد لكن يقال مع حرف العطف فيقال مائة رجل
وواحد ومائة نساء ومائة وثلاثة رجال ومائة وثلاث نسوة وكذلك
الالف وقرى في ثماني عشر فتح الياء وجاء سكونها وشذ حذفها

لا بد لكل عدد من مميز الواحد والاثنين فان لفظهما يدلان على
المعدود فيطرح الواحد والاثنان ويقال رجل ورجلان وامرءة وامرءتان

مميز الثلاثة الى العشرة مجموع مجرور سواء كان جمعية لفظا كثلاثة
رجال ومعنى كثلاثة رهط الا ان يكون المميز لفظ المائة فانه مفرد مجرور
نحو ثلاث مائة   مميز احد عشر الى تسعة وتسعين مفرد منصوب
فيقال احد عشر رجلا وعشرون رجلا واحدى عشرة نسوة وعشرون نساء
وثلاثة عشر رجلا وثلاث عشرة نساء ومميز المائة والالف وتثنيتهما
وجمعهما مفرد مجرور كما مر   اذا كان المميز عنه مؤنثا وعبر عنه بلفظ
مذكر كالشخص واريد به مؤنث جاز اعتبار التذكير والتانيث في
العدد فيقال ثلاثة اشخص باعتبار اللفظ وثلاث اشخص باعتبار
المعنى   اذا كان المميز عنه مذكرا وعبر عنه بلفظ مؤنث كالنفس
واريد بها مذكرا جاز في العدد اعتبار التذكير والتانيث فيقال ثلاث

ث انفس باعتبار اللفظ وثلاثة انفس باعتبار المعنى

اذا اريد ان يبين من العدد امران احدهما انه واحد من المتعدد وثانيهما
انه زاد واحد على العدد لزم اشتقاق اسم الفاعل من ذلك العدد واذا
اورد للمذكر فيقال من غير التاء وان اورد للمؤنث فيقال مع التاء كما
لاثنين فانه عدد واذا اريد ان يبين منه الامرين المذكورين اشتق منه
اسم الفاعل وهو ثاني فاذا اورد للمذكر يقال ثاني واذا اورد للمؤنث يقال
ثانية ويجري ذلك الحكم من الثاني الى العاشر اذ ليس فيما تحت الثلث امر
الثاني حتى يبينه ولا يجري ذلك فيما ذكرت فوق العشرة لانه مركب ولا
يشتق منه اسم الفاعل   اذا كان المراد من العدد امر الاول لا الثاني
لزم تغير الواحد الى الاول اذا اورد للمذكر وتغير الواحدة الى الاولى اذا
اورد للمؤنث لعدم دلالة الواحد والواحدة على مرتبة العدد ويقال
في الاثنين الثاني للمذكر والثانية للمؤنث ويجري هذا الحكم الى
العشر وما فوقه فيقال العاشر للمذكر والعاشرة للمؤنث وفي احد عشر الحادي
عشر في المذكر والحادية عشر في المؤنث وكذا الحال الى تسع عشر
فيقال تاسع عشر للمذكر وتاسعة عشر للمؤنث
اذا كا

مرتبته

نسخه [illegible]

القاعدة المتقدمة على القاعدة الاخيرة مرادا واريد اضافته الى

الق

يكون ثالث ثلاثة لان امر الثاني فيه معدوم ولابد ان يقال ثالث
اثنين وان كانت القاعدة الاخيرة مرادا واريد اضافته الى
عدد يكون ثالث ثلاثة اذ لا يريد فيه امر الثاني

اذا اريد

من العدد ذاته واحد من المتعدد جاز ان يقال حادي عشر احد عشر
وجاز ان يقال حادي احد عشر بحذف عشر الاول لدلالة عشر الثاني
عليه وحينئذ يكون جزء الاول معربا لان سبب بناؤه التركيب
فلما زال التركيب بالحذف زال بناؤه وجزء الثاني مبنيا لان
التركيب متحقق وكذا الحكم الى تاسع عشر

في المذكر وهو اسم

ليس فيه علامة التأنيث لفظا او تقديرا

اذا كان الفاعل

مذكرا لم يجز اسناد الفعل المؤنث اليه واذا كانت المبتدا مذكرا لم
يجز اسناد المؤنث اليه فلا يقال زيد قائمة وكذا باقي الاحكام من
الموصول واسماء الاشارة واسماء العدد وغيرها

في المؤنث

وهو اسم فيه علامة التأنيث التاء المنقطة في الفوق او الالف المقصورة
او الممدودة والالف المقصورة ما ليس فيه سبب المد نحو حبلى والممدودة

والممدودة ما فيه سبب المد نحو حمراء وحروف المد ثلاثة الالف والواو
والياء نحو سوء وشيء وساء والتأنيث على قسمين حقيقي ولفظي
اما الحقيقي ما كان في مقابلته ذكر من الحيوان كالمرأة فان مقابلها الرجل
والناقة فان مقابلها الجمل مقابله واما اللفظي ما ليس في مقابلته مذكر من
الحيوان كالظلمة والعين وقد يطلق اللفظي على ما فيه علامة التأنيث
ملفوظا بل سمع من العرب ان هذا اللفظ مؤنث والتأنيث المعنوي
سماعي

اذا اسند الفعل بلا فصل الى مؤنث حقيقي او

لفظي مفرد وجب الحاق التاء الفعل نحو قامت هند والعين نامة

اذا اسند الفعل الى مؤنث غير حقيقي ظاهر جاز الحاق التاء

الى الفعل وعدم الحاق نحو طلعت الشمس وطلع الشمس

اذا اسند

الفعل الى جمع ظاهر ليس من الجمع للمذكرات ثم جاز الحاق التاء وعدم
الحاقها نحو قامت الرجال وقام الرجال وجاءت المؤمنات

اذا اسند الفعل الى ضمير يكون راجعا الى جمع المذكر العاقل

غير جمع المذكر السالم لزم الحاق التاء اليه او الحاق الواو نحو الرجال فعلت
والرجال فعلوا

اذا اسند الفعل الى ضمير يكون

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۱۳۰۴

من قرا هذا الدعاء اربعين يوما من الجمعة بعد صلوة الفجر قرائته
[illegible] وصحة بدنه وهو هذا الدعاء بسم الله الرحمن الرحيم

اَللّٰهُمَّ يَا رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ الصَّفَائِحِ وَيَا رَبَّ
الْاَرَضِيْنَ الْغَبْرَاءِ الْمَدْحُوَّاتِ الطَّرَائِقِ وَيَا رَبَّ
الْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ الشَّوَامِخِ وَيَا رَبَّ السَّحَابِ
الْمُثْقَلَاتِ الْحَوَامِلِ وَيَا رَبَّ الرِّيَاحِ الذَّارِيَاتِ
الْعَوَاصِفِ وَيَا رَبَّ الْبِحَارِ الْمَمْوُجَاتِ الزَّوَاجِرِ
وَيَا رَبَّ الْفُلْكِ الْجَارِيَاتِ الطَّوَامِحِ وَيَا رَبَّ الثَّرىٰ
الْمُنْبِتَاتِ الْخَوَاضِرِ وَيَا رَبَّ الْبَرِيَّةِ وَيَا اِلٰهَ الْخَلِيقَةِ
وَيَا خَالِقَ النُّفُوسِ وَيَا مَلِكَ الْقُدُّوسِ وَيَا كَاشِفَ
الضُّرِّ وَالْبُؤْسِ وَيَا مَنْ رَفَعَ السَّمَاءَ بِلَا عِمَادٍ مَا سُوسٍ
وَيَا مَنْ وَضَعَ الْاَرَضِيْنَ عَلٰى وَجْهِ الْمَاءِ الْمَحْبُوسِ
وَيَا مَنْ بَرَا وَاَحْصٰى وَاَضَلَّ وَهَدٰى اَرْسِخِ
الْقُرْاٰنَ وَاَصْنَافَ الْعُلُومِ فِي عُرُوقِي وَعَلِّقْهَا فِي قَلْبِي
وَاَطْلِقْهَا لِسَانِي كَمَا رَضِيتَهُ مِنِّي فَاِنَّهُ لَا حَوْلَ